

قیام عاشورا

و انقلاب اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قیام عاشورا و انقلاب اسلامی

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	قیام عاشورا و انقلاب اسلامی
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	مقدمه
۱۳	کلیات
۱۳	اشاره
۱۳	ترسیم جامعه نبوی
۱۳	خطوط اصلی حکومت
۱۴	وصایت، تداوم رسالت نبوی
۱۴	واپسگرایی به دوران جاهلیت
۱۵	جریان نفاق بر مسند زمامداری
۱۵	پیامدهای حاکمیت جریان نفاق
۱۶	حادثه عاشورا، ثمره اجتماع نفاق و جهل
۱۶	عوامل زمینه ساز حادثه عاشورا
۱۶	اشاره
۱۶	کنار گذاشتن وصایای پیامبر اکرم
۱۷	رنگ باختن معنویات
۱۹	افول غیرت دینی
۲۰	کوتاهی خواص از ادای وظیفه
۲۱	عوامل چرخش از موضع حق
۲۱	اشاره
۲۲	خود پرستی
۲۲	مال پرستی

۲۳	ریاست طلبی
۲۳	ملاحظات خویشاوندی و دوستی
۲۴	ماهیت قیام عاشورا
۲۴	اشاره
۲۵	عامل بیعت
۲۵	اشاره
۲۵	تثبیت خلافت موروثی
۲۵	تثبیت شخصیت خاص یزید
۲۶	عامل دعوت مردم کوفه
۲۶	عامل امر به معروف و نهی از منکر
۲۶	اشاره
۲۷	امر به معروف و نهی از منکر در قرآن
۲۷	امر به معروف و نهی از منکر از منظر روایات
۲۸	رسالت مسلمانان در عصر حاضر
۲۹	اهداف نهضت حسینی
۲۹	اشاره
۲۹	تجدید نظام اسلامی
۳۰	امر به معروف و نهی از منکر
۳۱	حفظ اسلام
۳۱	ارشاد و هدایت
۳۲	سخن آخر
۳۳	اسوه ها در عاشورا
۳۳	اشاره
۳۳	الگوی وفاداری

۳۴	الگوی فضل و کمال
۳۴	الگوی انتخابگری
۳۵	الگوی خوشبختی
۳۵	الگوی رازداری
۳۵	الگوی محبت و مودت
۳۶	الگوی نمازگزاران
۳۶	الگوهای سبقت
۳۶	الگوی قومیت زدایی
۳۷	الگوی صبر و مقاومت
۳۷	الگوی سازش ناپذیری
۳۸	پیام ها و درس های عاشورا
۳۸	اشاره
۳۸	تبیین پیام ها و درس ها
۳۸	اشاره
۳۸	جهاد با نفس
۳۹	شجاعت
۳۹	صبر و استقامت
۴۰	عزت
۴۱	عمل به تکلیف
۴۲	غیرت
۴۲	عشق به خدا
۴۳	فدا شدن در راه خدا
۴۳	بصیرت
۴۴	هر روز عاشورا

عبرت ها در آیینہ عاشورا	۴۵
اشاره	۴۵
تفاوت درس و عبرت	۴۵
عبرت آموزی در قرآن و روایات	۴۶
پیامدهای ارزشمند عبرت آموزی	۴۷
اشاره	۴۷
بصیرت	۴۷
رشد و بالندگی	۴۷
بی اعتنایی به دنیا	۴۷
ایمنی از لغزش ها	۴۷
توانمندی تقوا	۴۸
رستگاری و خوشبختی	۴۸
عبرت آموزی در حادثه عاشورا	۴۸
اشاره	۴۸
عبرت های فکری	۴۹
استکبار فکری	۴۹
فریب دادن مردم	۴۹
سستی عقیده	۵۰
بدعت گذاری	۵۰
عبرت های سیاسی	۵۰
گم شدن صراط مستقیم	۵۰
حق کشی	۵۰
پیمان شکنی	۵۱
فروختن خشنودی خدا به خشنودی خلق	۵۱

۵۱	ترک امر به معروف و نهی از منکر
۵۱	جاه طلبی
۵۲	ترک تولی و تبری
۵۲	عبرت های اخلاقی
۵۵	پیامدهای عاشورا
۵۵	بیداری مسلمانان
۵۵	سرمشق بزرگ
۵۵	ایجاد روح وحدت و همبستگی در مسلمانان
۵۶	تمایز اسلام راستین از اسلام دروغین
۵۷	درس جهاد و شهادت
۵۷	پیروزی خون بر شمشیر
۵۸	عظمت یافتن مکتب تشیع
۵۸	تزلزل دولت اموی
۵۹	انقلاب اسلامی و فرهنگ عاشورا
۵۹	اشاره
۵۹	طاغوت زدایی
۵۹	ترویج اسلام
۶۰	شکستن فضای اختناق
۶۱	فضا سازی محرم و صفر
۶۲	تقویت روحیه شهادت طلبی
۶۲	رویکرد انقلابی به دین
۶۳	فرهنگ عاشورا و تفکر بسیجی
۶۳	اشاره
۶۳	عاشورا الگوی بسیج

۶۳	 اشاره
۶۴	 خدا محوری
۶۴	 پایبندی به اصول
۶۴	 تکلیف گرایی
۶۵	 خستگی ناپذیری
۶۵	 ایثار
۶۶	 ایمان به هدف
۶۷	 حدیث ماندگاری
۶۷	 وظایف تربیت یافتگان عاشورا
۶۷	 اشاره
۶۸	 تقوا
۶۸	 جهاد با نفس
۶۸	 حضور در صحنه
۶۹	 پاسداشت حقیقت
۶۹	 قرار گرفتن در زمره خواص
۶۹	 تلاش و حرکت برای خدا
۷۰	 بی اعتنائی به سرزنش دیگران
۷۰	 پاسداری از سوابق
۷۰	 امتنان از انقلاب
۷۱	 گم نکردن جبهه حق
۷۱	 تقویت روحیه آرمان خواهی
۷۱	 حفظ ارزش ها
۷۲	 عاشورا و حکومت جهانی امام مهدی
۷۲	 عاشورا، اعلام راهبرد رهبری

۷۳	دیدگاه قرآن
۷۳	اشاره
۷۳	دیدگاه عمومی
۷۳	دیدگاه خصوصی
۷۴	نظر روایات
۷۴	خون جوشان و ظهور خروشان
۷۵	پرسش و پاسخ
۷۶	پاورقی
۸۴	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

قیام عاشورا و انقلاب اسلامی

مشخصات کتاب

نوع: کتاب

عنوان و شرح مسئولیت: قیام عاشورا و انقلاب اسلامی [منبع الکترونیکی] / گروه نویسندگان

ناشر: موسسه فرهنگی تبیان

توصیف ظاهری: ۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۶۶ بایگانی: ۴۲۴.۹KB)

یادداشت: کتابنامه: ص. ۶۶

موضوع: انقلاب اسلامی ایران

قیام عاشورا

سیره نبوی

عبرت آموزی

حکومت امام مهدی (ع)

مقدمه

از آن جایی که شریعت مقدس اسلام همواره از سوی شب پرستان بی فرهنگ در معرض بسیاری از آفت ها و آسیب ها قرار داشته و دارد، مشیت الهی بر این شد که برای در امان ماندن آن از ضربه و دستبرد حرامیان، قرآن به عنوان معجزه ای جاوید و جهانی، به گونه ای زیبا، عمیق، هماهنگ و بدیع باشد که اگر جن و انس هم پشت در پشت بخواهند نمونه آن را ابداع کنند، عاجز شوند و هرگز کسی را توان مقابله با آن نباشد. دیگر این که احکام و معارف اسلام، حق، متقن و مستحکم باشد تا بتواند همواره استوار و پایدار بماند. سوم آن که این دین با فطرت بشر هماهنگ و سازگار باشد تا انسان های پاک و خردمند به آن بگروند و در هر زمان و زمینی احکام آن را گردن نهند، با آن زندگی کنند و بمیرند و با جان و مال و هستی و دار و ندار خود از آن دفاع کنند. این خواست الهی تحقق یافت و در گذر زمان، انسان هایی وارسته، خردمند و حق مدار، بر محور این دین جاوید الهی زیستند و با جان و مال و هستی خود از آن حمایت کردند و هر روز بر عزت، شوکت و اقتدار آن افزودند. «شجره طیبه» اسلام از آن زمان که به دست باغبان بوستان انسانیت در سرزمین جان و فطرت انسان ها غرس شد و با خون شهیدان بدر و احد و صفین و کربلا- آبیاری گشت، در گذر زمان با شادابی و طراوت و پایداری و مقاومت در برابر تند بادهای ایستاد و به سایه افکنی و ثمر دهی خود بر سر و جان حق جویان و خداپرستان ادامه داد تا آن که در بهمن ۱۳۵۷ به گونه ای بدیع و بی سابقه در عصر غیبت در ایران اسلامی به شکوفه نشست.... و بدین ترتیب انقلاب اسلامی ایران، ثمره خون مجاهدان اسلام و شهدای کربلا و بلاجویان عاشقی است که به درازای چهارده قرن، هر گونه سختی و بلا و سیاهچال و دار و نیزه و شمشیر را به جان خریدند تا اسلام بماند و جهانیان از آبخور زلال وحی سیراب گردند و شرافت حفظ و حراست و احیای این دین حیات بخش اینک نصیب ما شده که امیدواریم با استعانت از خدای مستعان و استمداد از ارواح مقدس شهیدان راه فضیلت بتوانیم این امانت گرانسنگ را به دست صاحب اصلی آن، حضرت حجة بن الحسن المهدی ارواحنا فداه بسپاریم. آنچه پیش روی خواننده گرامی است، به این امید نگارش یافته که بسیجیان عاشورایی - که حلقه واسطه میان عاشورا و ظهور را تشکیل داده اند - با تحکیم و تداوم فرهنگ عاشورا و تقویت و احیای فرهنگ انتظار، به و وظیفه خویش آشناتر شوند و با گام هایی استوارتر در

صراط مستقیم عاشورا به پیش روند تا به امید حق در رکاب قافله سالار نهایی، بر کفر و نفاق و فساد و تباهی بشورند و حکومت نهایی پاکان و صالحان را برقرار سازند. معاونت متون آموزشی و کمک آموزشی گروه علوم اسلامی

کلیات

اشاره

با توجه به این که حادثه عاشورا ریشه در حوادث پیشین و تحولات اجتماعی مسلمانان از زمان رحلت پیامبر اکرم (ص) تا سال ۶۰ هجری دارد، در این درس به تبیین چند نکته به عنوان مقدمه برای درس های آینده می پردازیم:

ترسیم جامعه نبوی

پیامبر اکرم (ص) به رسالت مبعوث شد و مجموعه ای از احکام را جهت هدایت بشر آورد. بعضی از این احکام، فردی و برای این است که انسان، خودش را اصلاح کند؛ بعضی نیز اجتماعی است و می خواهد دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را به پا دارد. نماز، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده و ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت، نمونه هایی از مجموعه احکامی است که به آن، نظام اسلامی می گویند. پیامبر اکرم (ص) همه این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد و همه آنچه را که می تواند انسان و جامعه انسانی را به سعادت برساند تبیین نمود. چنان که در روایتی فرمود: **إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا مِنْ عَمَلٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَبَّأْتُكُمْ بِهِ وَنَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَمَا مِنْ عَمَلٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَبَّأْتُكُمْ بِهِ وَأَمَرْتُكُمْ بِهِ [۱]**. به خدا هیچ عملی مایه نزدیکی به آتش نیست، جز این که به شما معرفی کردم و شما را از آن منع نمودم و هیچ کاری موجب نزدیکی به بهشت نیست جز این که به شما اعلام کردم و به آن امرتان نمودم. پیامبر اسلام (ص) به بیان تنها اکتفا نکرد، بلکه گفته های خود را در مقام عمل پیاده کرد؛ به همت آن حضرت اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی بر پا گردید، زکات اسلامی گرفته شد و نظام اسلامی پایه ریزی گردید. [۲].

خطوط اصلی حکومت

پیامبر اکرم (ص) برای حکومتی که به وجود آورد، خطوطی را ترسیم کرد و جامعه را براساس آن خطوط بنا نمود که مهم ترین آنها عبارتند از: ۱- معرفت شفاف و بی ابهام: اولین خط اصلی حکومت نبوی عبارت از معرفت شفاف و بدون ابهام نسبت به دین، احکام دینی، جامعه، تکلیف، خدا، پیامبر و طبیعت بود. همین معرفت که به علم و علم اندوزی منتهی شد و جامعه اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر اکرم (ص) در مسائل دینی و بنیان های فکری و تکالیف فردی و اجتماعی ابهامی باقی نمی گذاشت و هر جا که ابهامی به وجود می آمد، با استمداد از آیه ای که نازل می شد، ابهام را برطرف می کرد. ۲- عدالت مطلق و بی اغماض: دومین خط اصلی حکومت نبوی عدالت مطلق و بی اغماض در تقسیم امکانات، در قضاوت و اجرای حدود الهی، و اعطای مناصب و مسؤولیت ها بود. پیامبر اکرم (ص) عدل مطلق و بی اغماض بود و از نظر آن حضرت، هیچ کس در جامعه اسلامی مجاز نبود از چارچوب عدالت خارج شود. ۳- عبودیت کامل: سومین خط اصلی در حکومت نبوی، عبودیت کامل و خالصانه در مقابل پروردگار بود. آن حضرت، انسان ها را براساس همین اصل تربیت می کرد و سفارش می نمود که در همه عرصه های زندگی از آن فاصله نگیرند و نه تنها کارهای فردی از قبیل نماز را به قصد

قربت انجام دهند، بلکه همه مسائل مربوط به نظام حکومت، نظام زندگی مردم و روابط و مناسبات اجتماعی را براساس عبودیت حق صورت دهند. ۴- عشق و عاطفه جوشان: دیگر خط اصلی حکومت نبوی، عشق و عاطفه جوشان امت اسلامی به خداوند، پیامبر و اهل بیت ایشان و برادران دینی بود. امت نبوی براساس همین آموزه دینی تربیت می یافتند و موظف بودند که این خط اصلی را در خانواده و جامعه اسلامی پی گیرند؛ به فرزندان خود محبت کنند، به همسرشان عشق بورزند و محبت کنند، به پیامبر و اهل بیت ایشان محبت داشته باشند، به برادران مسلمان محبت کنند و در نهایت روابط خانوادگی و اجتماعی خویش را براساس این عشق و محبت الهی تنظیم نمایند. پیامبر اکرم (ص) پس از ترسیم این خطوط، جامعه را براساس آنها بنا نمود و حکومت را ده سال به همین شکل به سمت تعالی و کمال سوق داد. تمام تلاش آن حضرت در این مدت این بود که این پایه ها استوار و محکم شود و ریشه بدواند. ثمره آن همه تلاش حضرت، ایجاد تحوّل بزرگ در همه عرصه های جامعه شد و با تحوّل در بینش ها و ارزش ها، انسان هایی را تربیت نمود که بحق اُسوه پاکي، ایثار و از خود گذشتگی شدند. [۳].

وصایت، تداوم رسالت نبوی

پیامبر اکرم (ص) مردمی را که در جوّ جاهلیت، با ظلم و تبعیض، بی عدالتی، بی رحمی و بی عاطفگی مطلق خو گرفته بودند، در مدت ده سال به آغوش اسلام دعوت کرد و براساس خطوط یاد شده تحت تربیت قرار داد. بدیهی است که این مدت برای این که پیامبر (ص) بتواند آنان را متحوّل کند و اسلام و آموزه ها و تربیت اسلامی را در اعماق جانشان نفوذ دهد؛ به طوری که آنها نیز بتوانند به نوبه خود در دیگران همین تأثیر را بگذارند، زمان کمی بود. از طرفی پس از رحلت پیامبر (ص) نیز مردم پی در پی مسلمان می شدند، و بنابراین لازم بود که کسی رسالت پیامبر و خطوط ترسیم شده ایشان را تداوم بخشد و مرجع دینی و مربی مردم باشد. از این رو، مسأله وصایت و جانشینی آن حضرت ضرورت یافت [۴] و چنین شخصی که بتواند از عهده این مسؤولیت بزرگ برآید، کسی جز امام علی (ع) نبود. پیامبر اکرم (ص) همه مسائل اسلامی را به امام علی (ع) تعلیم داد و او را به عنوان یک عالم فوق العاده و تعلیم یافته از سوی خود و ممتاز از همه اصحاب خویش و کسی که حتی مثل خودش خطا و اشتباه نمی کند به مردم معرفی کرد و فرمود: ای مردم! بعد از من در مسائل دینی هر چه می خواهید سؤال کنید از وصی من و اوصیای من پرسید. [۵]. این گزینش به نصب الهی صورت گرفت و آیات متعدد و روایات فراوان در اثبات آن وارد گردید که بحث تفصیلی از آن به کتاب های مربوط به موضوع امامت موکول می شود.

واپسگرایی به دوران جاهلیت

با وجود همه تلاش ها و رهنمودهای پیامبر اکرم (ص) در مورد رهبری آینده امت و معرفی حضرت علی (ع) در مناسبت های متعدد به عنوان وصی و جانشین خود، مرتجعان و واپسگرایان، به اصول و محکّمات مورد تأکید آن حضرت پشت پا زدند و ولایت و رهبری امت اسلامی را از مسیر تعیین شده اش منحرف کردند. قرآن کریم و پیامبر اکرم (ص) بارها نسبت به خطر ارتجاع و واپسگرایی به مسلمانان هشدار داده و از آن برحذر داشته بود، اما عاقبت همین خطر دامگیرشان شد و آنان را به عقب برگرداند. از امام صادق (ع) در این باره نقل شده که فرمود: *إِذْ تَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةً* [۶]. مردم [پس از رحلت پیامبر] مرتد شدند مگر سه نفر. منظور از ارتداد در این بیان، ارتداد از اصل دین نیست، بلکه منظور ارتداد از ولایت و رهبری حضرت علی (ع) و بازگشت از اصول و محکّمات مورد تأکید پیامبر و انحراف از مسیر رهبری امت اسلام است. جریان واپسگرایی و بازگشت به اصول و ارزش های جاهلی کار را به حدی رساند که عرصه را بر امیر مؤمنان (ع) تنگ کرد و آن حضرت نیز چاره ای جز شکیبایی و سکوت نداشت و بایستی جهت حفظ میراث نبوی و دین محمدی (ص) همه سختی ها را تحمل کند؛

چنان که خود می فرماید: تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلاّن شخص بود که با او بیعت کردند. من از مداخله دست باز کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می خواهند با دعوت مردم دین محمد(ص) را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم که مصیب آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست. [۷].

جریان نفاق بر مسند زمامداری

منظور از جریان نفاق دشمنان داخلی هستند که تظاهر به اسلام می کنند، ولی در باطن کفر می ورزند و منویاتشان همان منویات غیر مسلمان هاست و در واقع کفر زیر پرده اند. پیامبر اکرم (ص) نسبت به آینده امت از این جریان اظهار نگرانی کرده است. امام علی (ع) از آن حضرت نقل می کند که فرمود: اِنِّی لَا اَخَافُ عَلٰی اُمَّتِیْ مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا: اَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللّٰهُ بِاِمَانِهِ وَ اَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللّٰهُ بِشِرْكِهِ، وَلَکِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ کُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، یَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ یَفْعَلُ مَا تُنْکِرُونَ [۸]. من از مؤمن و مشرک بر اتم بیم ندارم؛ چرا که مؤمن را خدا به موجب ایمانش بازمی دارد و مشرک را خدا به سبب شرکش سرکوب می کند. لیکن من بر شما از هر منافقی نگرانم که درونی دو چهره و زبانی عالمانه [متظاهر] دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است. از بیان آن حضرت می توان فهمید که خطر نفاق از کفر بسیار بیشتر است؛ زیرا نفاق کفر زیر پرده است و تا زمانی که پرده دریده شود و چهره کریه و زشت آن آشکار گردد بسیاری از مردم فریب خورده، به واسطه اش گمراه می شوند. نمونه بارز جریان نفاق در زمان پیامبر (ص)، گروه بسیاری از منافقان و در رأس آنان ابوسفیان بودند که بعد از فتح مکه و با دیدن عزّت و شوکت اسلام چاره ای جز تسلیم و پذیرش ظاهری اسلام ندیدند، آنان پس از رحلت آن حضرت به تدریج دست به کار شدند تا شاید سهمی ببرند. از این رو، خود را به حکومت وقت نزدیک کردند و چند سالی طول نکشید که پسر ابوسفیان به نام یزید (برادر معاویه و عموی یزید معروف) والیشام شد و هسته خلافت اموی را بنا گذاشت. یزید دو سال بعد مرد و برادرش معاویه به فرمان خلیفه دوم جانشین او شد. معاویه هم از روزاول تمام همتش را وقف تحکیم موقعیت خود و بنی امیه کرد. این جریان در زمان خلیفه سوم نیز پست های حساسی را اشغال کرد و گام های خود را در براندازی نظام اسلامی و محو آثار دین استوارتر نمود. چنان که نقل شده هنگامی که عثمان به خلافت رسید ابوسفیان بر سر قبر حمزه آمد و با پایش روی قبر وی کوبید و گفت: ای ابا عماره! امری که به خاطر آن روی یکدیگر شمشیر می کشیدیم امروز در دست جوان های ماست و با آن بازی می کنند و هر طوری بخواهند عمل خواهند کرد. [۹]. جریان نفاق پس از مرگ عثمان و در دوران حکومت امام علی (ع) با طراحی پیچیده ترین توطئه ها و با سوء استفاده از مرگ عثمان سه جنگ جمل، صفین و نهروان را بر حکومت آن حضرت تحمیل کرد و خسارت های جبران ناپذیری بر عالم اسلام وارد ساخت. بعد از شهادت امام علی (ع) نیز معاویه خلیفه مطلق مسلمانان شد و بر کل قلمرو اسلامی حاکمیت یافت و در نتیجه پس از سه دهه از رحلت پیامبر (ص)، حکومت دینی به حکومت سلطنتی و موروثی مبدّل گشت.

پیامدهای حاکمیت جریان نفاق

حکومت بنی امیه از سال ۴۰ تا ۶۱ هجری که حادثه کربلا پیش آمد، بزرگ ترین ضربات را بر پیکر اسلام و امت اسلامی وارد کرد که برخی از آنها عبارت است از: ۱- تبدیل حکومت عدل اسلامی به نظام سلطنتی موروثی. ۲- حذف چهره ها و عناصر متعهد و دین مدار و جایگزینی عناصر معاند و غیر معتقد به دین همچون ولید بن عقبه، مروان، سعد بن عبدالله، زیاد بن ابیه، بُسر بن ارطاه و... ۳- جایگزینی معیارهای قومی، قبیله ای، نژادی به جای معیارهای ارزشی چون تقوا و جهاد. ۴- تهاجم و تبلیغات

گسترده بر ضد مبانی، اصول و محکّمات دینی و تحقیر و تضعیف احکام شریعت. ۵- تخریب چهره های اصیل و وابسته به اسلام و پیامبر(ص) به ویژه اهل بیت و شخص امام علی (ع). ۶- جلوگیری از تفسیر قرآن. ۷- ممنوعیت نقل احادیث نبوی و علوی. ۸- چهره سازی و قهرمان پروری با جعل احادیث در مدح عناصر معاند و جریان سازی بر ضد چهره های ارزشمند و پای بند به اصول. ۹- بحران سازی در جهت تشدید اختلاف میان مسلمانان مانند سوء استفاده از مرگ خلیفه سوم. ۱۰- نقض اصول، ارزش ها و اخلاق حسنه با ترویج فرهنگ ابتذال و لابیالی گری. ۱۱- توطئه قتل امام مجتبی (ع) و بسیاری از پاک ترین عناصر دینی مثل حُجر بن عدی، مالک اشتر و عمرو بن حَمَق. ۱۲- نقض صریح احکام مسلم دینی به سبب اعمالی چون شراب خواری، پوشیدن لباس ابریشم، استعمال ظروف طلا- و نقره، برپایی مجالس لهو و لعب و حذف مجازات های دینی. ۱۳- مسلط کردن عنصر فاسدی مثل یزید بر سرنوشت مسلمانان. [۱۰].

حادثه عاشورا، نمره اجتماع نفاق و جهل

در کربلا جهل و نادانی و بی بصیرتی گروهی با نفاق، تظاهر، زیرکی و ریاکاری گروهی دیگر دست به دست هم داد و آن حادثه دلخراش را به وجود آورد. توده مردمی که در کربلا- جمع شدند و امام حسین (ع) را به قتل رساندند، به خدا، پیامبر و قرآن و حتی نسبت به علی (ع) و آل علی (ع) اعتقاد داشتند؛ چنان که نقل شده، وقتی مسلم بن عقیل به کوفه آمد و در مجمع مردم، نامه امام حسین (ع) را خواند، مردم بسیار گریستند و اشک ریختند که این نامه، سخنان امام است! اما جریان نفاق از همین مردم، لشکری علیه امام حسین (ع) به وجود آورد و چنان که نوشته اند سی هزار نفر در کربلا جمع شدند و به تعبیر امام سجاد (ع) همه آنها به قصد تقرب به خدا پسر پیامبر را کشتند. [۱۱]. اگر چنین زمینه ای فراهم نبود عمر سعد در عصر تاسوعا برای برانگیختن مردم شعار نمی داد و نمی گفت: «یا خَیْلَ اللَّهِ ارْکَبی وَ بِالْجَنَّةِ ابْشِری؛ ای لشکریان الهی بر اسب ها سوار شوید، بشارت باد شما را به بهشت». [۱۲]. و بدین ترتیب عده ای منافق توانستند از توده ای مسلمان ولی جاهل و احمق، لشکری انبوه علیه فرزند پیامبر به وجود آورند که با قصد قربت آن همه جنایت را انجام دهند. [۱۳].

عوامل زمینه ساز حادثه عاشورا

اشاره

این درس تلخیص است از کتاب: رسالت خواص و عبرت های عاشورا، سید احمد خاتمی، ص ۵۹ - ۲۳۹. چه عواملی زمینه بروز حادثه عاشورا را فراهم کرد که پس از گذشت پنجاه سال از رحلت پیامبر اکرم (ص)، فرزند آن حضرت با آن وضع فجیع به دست افرادی به ظاهر مسلمان و پیرو شریعت اسلامی به شهادت رسید؟ برخی از این عوامل عبارت اند از:

کنار گذاشتن وصایای پیامبر اکرم

پیامبر بزرگ اسلام به عنوان رهبر تیزبین و بصیر امت اسلامی، به خوبی حوادث دردناک پس از خود را پیش بینی کرد و به عنوان ناصح و دلسوز امت راه نجات را پیش روی آنان گذارد و فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» [۱۴]. همانا من دو یادگار گرانبها را بین شما باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترت خودم را، تا زمانی که به این دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا این که سر حوض (کوثر) بر من بازگردند. در این روایت شریف، راه رهایی از فتنه ها، تمسک به کتاب و عترت

معرفی شده است؛ یعنی صرف دم زدن از کتاب یا عترت کافی نیست، آنچه مهم است عمل به کتاب خدا و پذیرش رهبری و ولایت عترت است. در خود قرآن مجید، کتاب خدا به عنوان هدایتگر به سوی استوارترین راه های سعادت معرفی شده است: **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** (اسراء: ۹) این قرآن مردم را به آیینی که مستقیم ترین و پابرجاترین آیین هاست هدایت می کند. در عرصه اعتقادات، اخلاق و قوانین اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حکومتی نیز بهترین عقاید درست، سفارشات اخلاقی و قوانین زندگی ساز در این کتاب آسمانی آمده است. اما این کتاب آنگاه نقش هدایتی خود را ایفا خواهد کرد که مفسر آن، خاندان پیامبر (ع) و عترت پاکش، یعنی امامان معصوم باشند. بنابراین، قرآن منهای عترت «مهجور و غریب» است. غربت قرآن و عترت، یک وجه تشابه میان آن دو است؛ زیرا همان گونه که قرآن مهجور شد، امام علی (ع) و فرزندان معصومش نیز تنها ماندند. امام علی (ع) فرمود: **مَا زِلْتُ مُنْذُ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ مَظْلُومًا** [۱۵]. من از زمان وفات پیامبر (ص) پیوسته مظلوم بوده ام. به راستی چرا مردم پس از پیامبر (ص) برای خلافت سراغ علی (ع) نرفتند؟! پاسخ آن است که دلیلی جز بهانه نداشتند؛ مثلاً این که سن علی برای حکومت کم است، این که او پدران و برادران و بستگان برخی از افراد تازه مسلمان شده را در جنگ ها کشته و به همین جهت می ترسیم آنان تسلیم او نشوند؛ این که او اهل مزاح است و... روح سخن این که اینها همه بهانه بود و بس؛ زیرا می دانستند تثبیت حکومت مولا- همان، و افول ارزش های طاغوتی که اینان پاسدار آن بودند همان. تاریخ اسلام چهره ای را به درخشانی امام علی (ع) نمی شناسد. همه اوراق کتاب زندگی امام علی (ع) سند افتخار او است. او بزرگ مردی است که ده ها آیه قرآن، در شأن و منزلتش نازل شده است. [۱۶] علی (ع) آن چهره درخشانی است که پیامبر اکرم (ص) از آغاز بعثت تا آخرین لحظه عمر مبارکشان از فضایل و مناقب او سخن می گفت. فضایل علی (ع) به حدی بود که تا پیش از بازی سقیفه، احدی تردید نداشت که علی (ع) شایسته خلافت است، چنان که یعقوبی می گوید: مهاجران و انصار شکی درباره خلافت علی (ع) پس از پیامبر (ص) نداشتند. [۱۷]. این واقعیات تاریخ است و همین لیاقت ها بود که سبب شد پیامبر به امر خداوند، امام علی (ع) را به امامت منصوب کند. سعادت امت در آن بود که با جان و دل این وصیت ناصحانه پیامبر (ص) را می شنیدند و عمل می کردند و قرآن و عترت را در سرلوحه برنامه های زندگی خود قرار می دادند. ولی افسوس که چنین نشد و سرانجام علی (ع) خانه نشین شد؛ ابوذر و اصحاب پیامبر (ص) مطرود شدند؛ بیت المال چپاول شد؛ منحرفان و فرصت طلبان در بالاترین سطوح خلافت نفوذ کردند؛ نامحرمان ارمغان بزرگ پیامبر (ص) را به غارت بردند و سرانجام، گل خوشبوی رسول الله (ص) سالار شهیدان ابی عبدالله (ع) و دیگر امامان معصوم به شهادت رسیدند.

رنگ باختن معنویات

از عوامل مهم زمینه ساز حادثه عاشورا، کم رنگ شدن معنویات در جامعه آن روز مسلمانان بود. مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) در این زمینه می فرماید: دو عامل از عوامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن صلات و نماز است؛ یعنی فراموش کردن خدا و معنویت از زندگی و فراموش کردن خدا و جدا کردن حساب معنویت از زندگی و فراموش کردن توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب توفیق از خدای متعال و توکل بر خدا و کنار گذاشتن محاسبات خدایی از زندگی. و عامل دوم «اتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ» است؛ یعنی دنبال شهوترانی و هوسرانی ها و در یک جمله دنیاطلبی ها رفتن و جمع آوری ثروت و مال بودن و التذاذ و به دام شهوات دنیا افتادن و اصل دانستن اینها و فراموش کردن آرمان ها. این درد اساسی و بزرگ ماست، ما هم ممکن است به این درد دچار شویم. [۱۸]. متأسفانه پس از پیامبر گرامی اسلام (ص) با انحراف سیاسی و فرهنگی که در جامعه اسلامی به وجود آمد، به تدریج معنویت رنگ باخت. دوباره پاسداران ارزش های جاهلی به احیای آن پرداختند و ارزش های الهی جای خود را به ارزش های مادی داد. در زمان پیامبر مردم در جهاد و

ایثار از یکدیگر سبقت می گرفتند. اما بعد از آن حضرت، به سوی دنیا و متاع ناچیز آن روی آوردند. تا دیروز، خواص «امیر بر دنیا» بودند و دنیا را به هیچ می انگاشتند، اما بعد از حضرت «اسیر دنیا» شدند و جلوه های دنیا برایشان همچون بت شد و این درد بی درمانی بود که تا دوره حکومت عدل علی (ع) ادامه یافت. مشکل اساسی حکومت آن حضرت همین دنیاپرستان بودند و بر همین اساس، بیشترین عنصر موعظه در نهج البلاغه «تحقیر دنیا و تشویق مردم به اعراض از آن» است؛ ولی آن چنان دنیا معشوق و معبودشان شده بود که آن همه مواعظ از دل برآمده بر دل سنگشان نشست و به تعبیر زیبای مقام معظم رهبری: غمگینانه باید گفت که حتی عدل علوی و زهد علوی هم نتوانست موج مخرب دنیاطلبی را در آن دوران مهار کند و در نهایت شد آنچه شد. زمینه ساز این انحراف بزرگ، انحراف سیاسی بود که بعد از پیامبر (ص) در میان امت اسلام جان گرفت. بی تردید اگر سایه عدل و زهد علوی از همان آغاز بعد از رحلت پیامبر بر سر مردم گسترده می شد، همان جو ایمان و ایثار و فداکاری ادامه می یافت؛ زیرا حاکمیت نقش مهم و مؤثری در تعالی یا سقوط جامعه دارد. در سخنی از امام علی (ع) رسیده است: *الْأَنَاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ* [۱۹]. مردم به حاکمانشان شبیه ترند تا به پدرانشان. این سخن نقش مهم و کلیدی حکومت و حاکمیت را در تربیت مردم بیان می کند. بعد از انحراف سیاسی، دومین عامل زمینه ساز دوری از معنویت، موج گسترده فتوحات دوره خلفا بود. این فتوحات گرچه بر جغرافیای کشور اسلامی افزود، ولی به سرعت جامعه اسلامی را به سوی مادی گرایی و دنیاپرستی سوق داد. افزون بر این دو عامل، عامل سومی هم در رنگ باختن معنویت و گرم شدن تنور دنیاگرایی نقش داشت و آن بذل و بخشش های فراوان عثمان از بیت المال بود. این گونه بخشش ها حریصان را حریص تر کرده و تمام معنویت را تحت الشعاع قرار می داد. بنابراین روی آوردن به متاع دنیا تأثیر فراوانی در کم رنگ شدن معنویت جامعه داشت. این حقیقت را قرآن کریم چنین تبیین می کند: *فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا* [۵۹]. پس بعد از آنها (پیامبران)، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی مجازات گمراهی خود را خواهند دید. مقصود از اضاعه نماز در این جا، فاصله گرفتن از معنویات است، چرا که نماز در بسیاری از آیات قرآن، سمبل همه معنویات است. چنان که مرحوم علامه طباطبایی ذیل آیه ۳۷ سوره نور می گوید: اقامه نماز سمبل عمل کردن به همه وظایف بندگی است. [۲۰]. مقصود از پیروی از شهوات، غوطه ور شدن در خواسته های نامشروع و حیوانی است. در روایتی رهروی شهوات چنین تفسیر شده است: *مَنْ بَنَى السَّيْدَ وَرَكِبَ الْمُنْظُورَ وَلَبَسَ الْمَشْهُورَ* [۲۱]. کسی که خانه مجلل بنا کند و مرکب های چشم پر کن سوار شود و لباس های شهرت بپوشد. آری! آن گاه که معنویت و ارزش های الهی رنگ ببازد، خانه های آن چنانی، مرکب طاغوتی و لباس شهرت که مایه انگشت نما شدن است ارزش تلقی می شوند. جالب این جاست که در روایتی پیامبر اکرم به صراحت همین وضعیت را برای امت اسلام پیش بینی کرده و فرموده است: بعد از شصت سال افرادی روی کار می آیند که نماز را ضایع می کنند و در شهوات غوطه ور می شوند و به زودی نتیجه گمراهی خود را خواهند دید و بعد از آنها گروه دیگری روی کار می آیند که قرآن را با آب و تاب می خوانند، ولی از شانه های آنها بالا نمی رود (چون نه از روی اخلاص است و نه برای تدبیر و اندیشه و نه برای عمل، بلکه از روی ریا و تظاهر است و یا قناعت کردن به الفاظ و به همین دلیل اعمال آنها به مقام قرب خدا بالا نمی رود). [۲۲]. اگر مبدء شصت سال ذکر شده در این حدیث را هجرت پیامبر (ص) بگیریم، درست منطبق بر زمانی می شود که «یزید» بر اریکه قدرت نشست و سالار شهیدان امام حسین (ع) و یارانش شربت شهادت نوشیدند. منظور از گروه های پس از او نیز بنی امیه و بنی عباس است که از اسلام به نامی و از قرآن به الفاظی قناعت کرده بودند. بیشترین افول معنویت در دوره حاکمیت یزید بود؛ چرا که در رأس حکومت گسترده اسلام شخصی قرار گرفته بود که جز به شکم و شهوت به چیز دیگری نمی اندیشید و بی دینی و هرزگی او ضرب المثل بود. امت اسلامی نیز آن بهای شایسته و لازم را به معنویت نداد. پیامد این انحطاط هم شهادت بزرگ انسان

برگزیده خداوند، امام حسین (ع) و یاران فداکارش بود.

افول غیرت دینی

سومین عامل زمینه ساز عاشورا «افول غیرت دینی» بود. «غیرت»؛ یعنی دفاع از محبوب در برابر متجاوز. در تعریف «غیرت» آمده است: غیرت، نفرت طبیعی است که انسان از شرکت دیگری در امر محبوبش دارد. [۲۳]. جلوه شناخته شده غیرت، غیرت ناموسی است که نشانه انسانیت انسان است و پیش از آن که ارزش الهی باشد، یک ارزش انسانی است؛ یعنی این خصیصه حتی در کافر نیز ارزشمند است و خداوند انسان‌های غیرتمند را دوست دارد و آنان که از این خصلت والا محروم اند، به کلی از ساحت قدس حضرتش مطرودند. [۲۴]. جلوه دیگر این غیرت، غیرت دینی است. غیرت دینی، یعنی دین را به عنوان محبوب ترین دیدن و مدافع حریم آن بودن. غیرت دینی، یعنی به هیچ کس اجازه تجاوز به حریم دین ندادن؛ یعنی داشتن خشم مقدس در برابر متجاوزان به حریم دین؛ یعنی تلاش گسترده در راه نشر دین؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری؛ یعنی داشتن روحیه دفاع از دین و آماده فدا کردن همه هستی در راه آن. افول غیرت دینی و بی تفاوتی در برابر دین و تساهل و تسامح به تدریج انسان را به جدایی کامل از دین می کشاند. بارزترین نمونه زیان عظیم افول غیرت دینی و بی تفاوتی و تساهل، حادثه جانگداز عاشورا است. بی تردید اگر از آغاز در برابر منکرات عظیمی که در جهان اسلام صورت می گرفت، مسلمانان به نهی از منکر برمی خاستند و دین را با دنیا معامله نمی کردند، قطعاً کار به جایی نمی رسید که امام حسین (ع) برای حفظ اساس اسلام جان عزیز خود و فرزندان و یارانش را فدا کند! اولین منکر بزرگی که بعد از پیامبر اکرم (ص) صورت گرفت و مبنا و اساس انحرافات دیگر شد، انحراف رهبری امت از مسیر تعیین شده پیامبر (ص) بود که متأسفانه پس از پیامبر (ص) نصب الهی در مورد رهبری نادیده گرفته شد و امام علی (ع) از این مسند به حق خود کنار گذاشته شد و در حقیقت حق همه مسلمانان تا روز قیامت ضایع شد. واقعاً انسان در دریای بهت و حیرت فرو می رود که ۱۲۰ هزار نفری که در غدیر خم با امام علی (ع) بیعت کردند کجا رفتند؟ چرا اعتراض نکردند؟ چرا خواص در سقیفه موضع نگرفتند؟ دومین منکری که جهان اسلام با بی تفاوتی از کنار آن گذاشت «اذیت دختر پیامبر (ص)» بود. مگر «مودت ذوی القربی» طبق صریح آیه قرآن [۲۵] مزد رسالت نبود و مگر فاطمه (س) از مصداق مسلم و بی تردید «ذوی القربی» نزد اهل سنت و شیعه نبود؟ پس چرا آن همه اذیت و آزار؟ و بدتر چرا سکوت و بی تفاوتی در برابر این منکر؟ چرا امت اسلام در برابر این منکر لب فرو بستند؟ چرا خواص در برابر آن همه حق کشی، فریاد برنیاوردند؟ آری، بی تفاوتی و بی غیرتی های آن مسلمانان، سرانجام حادثه جانگداز عاشورا را به وجود آورد. اینجا دخت پیامبر بین در و دیوار قرار گرفت؛ در حادثه عاشورا سر بریده عزیزانش بالای نیزه رفت؛ اینجا در خانه به آتش کشیده شد؛ در حادثه عاشورا نیز خیمه ها را به آتش کشیدند؛ اینجا محسن شش ماهه شهید شد و در حادثه کربلا نیز گلوی نازک علی اصغر هدف پیکان دشمن قرار گرفت. از دیگر منکرات پس از پیامبر اکرم (ص) می توان تغییر و تحریف در قوانین مسلم اسلامی، طرد صحابه پیامبر مانند ابوذر، کنار گذاشتن ارزش های اسلامی و جایگزینی ارزش های جاهلی و نیز غارت بیت المال را نام برد که متأسفانه امت اسلامی در مقابل همه این منکرات دم فرو بستند و با بی تفاوتی از کنار آنها گذشتند. مجموعه این بی تفاوتی ها دست به دست هم داد تا خلافت اسلامی به کلی از مسیر خود منحرف شد و سرانجام زمام امر مسلمانان در دست کسانی قرار گرفت که تا دیروز در برابر اسلام صف کشیده و تا آن جا که توان داشتند علیه اسلام به کار می بردند. آری، معاویه و یزید بر اریکه خلافت اسلامی تکیه زدند. آنان که از اسلام فقط نام آن را یدک می کشیدند و مصمم بر اسلام زدایی و برگشت به سنن جاهلی بودند و اگر فداکاری امام حسین (ع) و فرزندان و یارانش نبود، امروز هیچ نام و نشانی از اسلام ناب محمد (ص) نبود.

کوتاهی خواص از ادای وظیفه

کوتاهی خواص در ادای وظیفه خود و حمایت نکردن به موقع از حق، از عوامل مهم زمینه ساز حادثه عاشورا بود. در این مورد ابتدا باید دید که عوام و خواص چه کسانی هستند؟ مردم در تمامی جوامع - چه جوامعی که حق بر آنها حاکم است و چه جوامعی که حاکمیتشان به دست باطل است - به دو بخش تقسیم می شوند: ۱ - خواص ۲ - عوام. خواص کسانی هستند که موضع گیری هایشان براساس بصیرت و آگاهی است، خود تصمیم گیرنده اند، نه آن که دیگران آنها را به تصمیم برسانند. اما عوام کسانی اند که قدرت تجزیه و تحلیل مسائل را ندارند و حرکتشان براساس بصیرت نیست. اینان مرعوب جوّاند و به دنبال دیگران به راه می افتند. مرز مشخص کننده عوام از خواص، «بصیرت» است؛ هر کس از این ویژگی برخوردار باشد از «خواص» و هر کس فاقد آن باشد از «عوام» است. بنابراین، باید این دو گروه را با این میزان تفکیک کرد، نه با سواد و صنف و.... تعبیر مقام معظم رهبری در این مورد این گونه است: در بین اینهایی که ما می گوئیم «خواص»، آدم های باسواد هست، آدم های بی سواد هم هست... گاهی کسی بی سواد و جزء خواص است، می فهمد که چه کار می کند، از روی تصمیم گیری و تشخیص عمل می کند، ولو درس نخوانده و مدرسه نرفته است؛ مدرک ندارد، لباس روحانی ندارد، اما می فهمد که قضیه چیست... خواص که می گوئیم معنای آن یک لباس خاص نیست، ممکن است مرد باشد، ممکن است زن باشد، ممکن است تحصیل کرده باشد، ممکن است تحصیل نکرده باشد، ممکن است ثروتمند باشد، ممکن است فقیر باشد. [۲۶]

در قرآن کریم نمونه هایی ذکر شده که افرادی از نزدیک ترین اشخاص به انبیا بوده اند، ولی در زمره مخالفان قرار گرفته و به اصطلاح عوام شده اند، همانند همسر و فرزند نوح و همسر لوط. [۲۷] همچنین قرآن کریم کسانی را ذکر می کند که با این که هیچ ارتباط نسبی با انبیا نداشتند، ولی به خاطر بصیرت جزء «خواص» شدند؛ مانند «آسیه» همسر فرعون که به هنگام دیدن معجزه حضرت موسی در مقابل ساحران، نور ایمان در دلش تابید و ایمان آورد و یا «مؤمن آل فرعون» که از نزدیکان فرعون و از مقامات بلند پایه کشوری بود، اما با بصیرت خود راه حق را یافت و به حضرت موسی ایمان آورد. [۲۸]

بدین ترتیب روشن شد که ملاک عوام و خواص بودن، بی بصیرتی و بصیرت است و برای ساختن جامعه ای که همه آنها از «خواص» باشند، آنچه که باید بر آن کار و تلاش شود، تزریق بصیرت در آن جامعه است؛ باید پیوسته از حق و معیارهای آن و از باطل و ویژگی های آن گفت تا همه زمینه خواص شدن را بیابند. خواص طرفدار حق نیز خود دو گونه اند: الف - گروهی که تا پایان عمر و در همه شرایط مقاوم و استوار بر معیار حق طلبی و حمایت از حق باقی ماندند و در ادای وظیفه خود کوتاهی نکردند؛ مانند هفتاد و دو تن از یاران امام حسین (ع) که تا پای جان و تا آخرین قطره خون خود از امام و مکتب خود دفاع نمودند. ب - گروهی که به دام دنیا دوستی و ریاست طلبی افتادند و از حق دفاع نکردند و یا به مقابله با آن پرداختند. همین گروه مقهور و مرعوب بودند که در حادثه عاشورا نسبت به آرمان امام حسین (ع) خیانت کردند و یا دست کم از اقدام بجا و مناسب خودداری کردند و سبب تقویت جبهه باطل شدند. از جمله اینان می توان از «شریح» نام برد که منصب قضاوت در جامعه اسلامی را به عهده داشت و از موقعیت اجتماعی بالایی میان مردم برخوردار بود. هنگامی که هانی بن عروه از شیعیان مخلص - که در کوفه ساکن بود و مسلم بن عقیل را در خانه خود جای داد - به دستور عبیدالله بن زیاد دستگیر شد و زیر شکنجه قرار گرفت، طرفداران هانی، دارالعماره را محاصره کردند و در پی آزادی هانی و از بین بردن عبیدالله، برآمدند. در این هنگام، «شریح» به دستور عبیدالله میان مردم ظاهر شد و (به دروغ) گفت: «واهمه نداشته باشید، هانی زنده است و آسیبی به او نرسیده است». مردم با اعتماد به شریح، با شنیدن سخنان او به خانه های خود بازگشتند و بدین سان، عبیدالله، از خطری بزرگ رهایی یافت. حضرت آیت ا... خامنه ای درباره این خیانت شریح، می فرماید: اگر شریح می رفت به مردم می گفت: هانی زنده است،

اما توی زندان است و عیدالله قصد دارد او را بکشد، چون عیدالله قدرت نگرفته بود، مردم می ریختند هانی را نجات می دادند و با نجات هانی، قدرت و روحیه پیدا می کردند، می آمدند اطراف دارالعماره، عیدالله را می گرفتند یا می کشتند یا می فرستادند. کوفه می شد مال امام حسین (ع)، دیگر واقعه کربلا اصلاً اتفاق نمی افتاد. [۲۹]. شمار بسیاری از خواص، زندگی دنیا را بر یاری امام حسین (ع) ترجیح دادند و در کربلا حضور نیافتند. بسیاری از اینان با این که از قیام امام آگاه بودند، به یاری اش برنخواستند. سلیمان بن سرد خزاعی، مسیب بن نجیه فزاری، عبدالله بن سعد، عبدالله بن وال، رفاعه بن شداد بجلی و... از این گروه اند، گرچه بعضی از اینان پس از حادثه عاشورا به خود آمدند و به اشتباه خود پی بردند و قیام توانین علیه بنی امیه را به راه انداختند، ولی هرگز به ثمرات پربار همراهی با امام حسین (ع) دست نیافتند. برخی از خواص نیز قیام و جان فشانی همراه با امام را با رفاه و آسایش خود ناسازگار دیدند و کوشیدند آن حضرت را از قیام علیه حکومت اموی بازدارند. سعد بن عبیده می گوید: در روز عاشورا و گرما گرم نبرد، برخی از شیوخ کوفه را دیدم که بر تپه ای رفته و می گریستند و از خدا می خواستند که حسین (ع) را یاری کند. به آنان گفتم: ای دشمنان خدا، به جای دعا بروید او را یاری کنید! [۳۰]. بنابراین، در تاریخ اسلام بیشترین مسؤولیت انحراف جامعه به عهده خواصی است که حق را شناختند، اما از آن حمایت نکرده و متأسفانه به خاطر چند صباح دنیای مرفه و حیوانی خویش در جبهه مخالف قرار گرفتند. باید در تحلیل همه حوادث محنت بار تاریخ اسلام از سقیفه تا کربلا و نیز در انقلاب اسلامی ایران، سهم بزرگی از گناه را برای این طیف از خواص در نظر گرفت.

عوامل چرخش از موضع حق

اشاره

این درس تلخیصی است از کتاب: رسالت خواص و عبرت های عاشورا، سید احمد خاتمی، ص ۲۴۰ - ۲۶۸. بحث مهم در باب خواص این است که چه عواملی سبب عدول برخی خواص از موضع حق و چرخش به سوی بی تفاوتی و یا ضدیت با آن شده است؟ در تاریخ اسلام کم نیستند آنان که بصیرت داشته حق را از باطل می شناختند، ولی پشت پا به بصیرت خویش زدند و در جبهه مخالف قرار گرفتند، زیر، طلحه و... از این قبیل بودند. بسیاری از آنان که در کوفه حضرت مسلم، نماینده امام حسین (ع) را تنها گذاشتند، از این گروه بودند. «عبدالله افطح» فرزند امام صادق (ع) که به ناحق ادعای امامت کرد خوب می دانست که مسند امامت، حق برادرش امام موسی بن جعفر (ع) است. همچنین جعفر کذاب، فرزند امام هادی (ع) می دانست که او لایق منصب امامت نیست و امامت از آن فرزند امام عسکری (ع)، حضرت بقیه الله الاعظم (ارواحنا فداه) است، با این همه به ناحق ادعای امامت کرد. سران واقفیه که منکر امامت امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) شدند از نمایندگان و خواص حضرت امام موسی بن جعفر (ع) بودند و بارها از امام کاظم (ع) معرفی امام رضا (ع) را شنیده بودند. این ها اندکی از ده ها نمونه چرخش هایی است که برخی خواص از حق داشته اند. سؤال اساسی این است که راز این چرخش ها و عدول از مواضع چیست؟ این راز را باید در «دنیا پرستی» جست و جو کرد. وقتی دنیا از دیدگاه انسان «هدف» و «معبود» شد، باید منتظر این چرخش ها بود. اساس تمام چرخش ها از حق، فتنه ها و بحران ها همین رذیله دنیاپرستی است [۳۱] که متأسفانه پس از پیامبر اکرم (ص) امت به این بیماری مبتلا شد. دنیاپرستی علل العلل تمامی مخالفت ها با حق است. دنیاپرستی عامل اساسی سستی از حمایت حق است و به تعبیر مقام معظم رهبری: وقتی که خواص طرفدار حق در یک جامعه - با اکثریت قاطعشان - آن چنان می شوند که دنیای خودشان برایشان اهمیت پیدا می کند؛ از ترس جان، از ترس از دست دادن مال

و دادن مقام و پست، از ترس منفور شدن و تنها ماندن، حاضر می شوند حاکمیت باطل را قبول کنند و در مقابل باطل نمی ایستند و از حق طرفداری نمی کنند و جانشان را به خطر نمی اندازند - وقتی این طور شد - اوّلش با شهادت حسین بن علی (ع) با آن وضع آغاز می شود و آخرش هم به بنی امیه و شاخه مروانی و بعد بنی عبّاس و بعد از بنی عباس هم سلسله سلاطین در دنیای اسلام تا امروز می رسد. [۳۲]. «دنیاپرستی» خطرناک ترین لغزشگاه «خواص» است که باید به شدّت مراقب باشند که در آن سقوط نکنند. دنیاپرستی، جلوه های بسیاری دارد که ما در این جا چهار جلوه آن را که از مهم ترین عوامل چرخش و تغییر موضع خواص به حساب می آید، مورد بحث قرار می دهیم:

خود پرستی

اولین جلوه دنیاپرستی، «خودپرستی» است؛ خود را بت دیدن و در حد معبود پرستیدن! خودپرستی، یعنی خود و متعلقات خود را حق دیدن و بی چون و چرا و بدون منطق از آرا و نظریات خود دفاع کردن و آن را محور حبّ و بغض قرار دادن! اولین پله شرک «خود محوری» است و این آغاز انحرافی بزرگ است، انحرافی که دنیا و آخرت را تباه کرده و قدرت درک حقایق را از انسان سلب می کند: أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (جاثیه: آیه ۲۳) آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده افکنده؟ با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند، آیا متذکر نمی شوید؟ شأن نزول عجیب و تکان دهنده ای برای آیه نقل شده که گویای آن است که «خودپرستی» عامل سقوط است. آن شأن نزول این است: شبی از شب ها ولید بن مغیره به همراه ابو جهل به طواف کعبه پرداختند، در ضمن طواف، سخن از پیامبر (ص) به میان آمد. ابو جهل گفت: به خدا سوگند که من می دانم او راست می گوید! ولید فوراً به او گفت: خاموش باش تو از کجا این سخن را می گویی؟! ابو جهل گفت: ولید! ما او را در کودکی و جوانی صادق امین می نامیدیم، چگونه پس از تمام عقل و کمال و رشد، او را کذاب و خائن بنامیم؟ باز تکرار می کنم، می دانم او راست می گوید. ولید گفت: پس چرا او را تصدیق نمی کنی و ایمان نمی آوری؟ گفت: می خواهم دختران قریش بنشینند و بگویند از ترس شکست، تسلیم برادر زاده ابوطالب شدم! سوگند به بت های لات و عزی که هرگز از او پیروی نخواهم کرد. این جا بود که آیه فوق نازل شد. [۳۳]. پیامبر اکرم (ص) در روایتی فرمود: مَا عُجِبْتُ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهَ أَبْغَضُ إِلَيَّ اللَّهُ مِنَ الْهَوَى [۳۴]. هرگز در زیر آسمان کبود معبودی مغبوض تر نزد خداوند از هوای نفس پرستش نشده است. بی تردید، در روایت مبالغه نشده است، چرا که بت های معمولی موجوداتی بی خاصیتند، ولی بت هوی و هوس اغوا کننده و سوق دهنده به سوی انواع گناه و انحراف است و نگرانی عمده پیامبر حاکمیت همین بت بود. در روایات فراوان دیگر نیز پیامبر بیش ترین نگرانی خویش را دو امر معرفی کرده است؛ یکی پیروی از هوای نفس و دیگری آرزوهای طولانی. [۳۵].

مال پرستی

از جلوه های بارز دنیاپرستی، «مال دوستی» است. وقتی محبت مال به اوج خود برسد، تبدیل به «مال پرستی» می شود، مسأله ای که عامل بسیاری از لغزش و سقوطها بوده است. امام علی (ع) چهار مستی را برای انسان خطرناک می داند: ۱ - مستی شراب؛ ۲ - مستی مال؛ ۳ - مستی خواب؛ ۴ - مستی حکومت. [۳۶]. مستی مال ضربه های مهلک بر پیکره اسلام وارد کرده است. پس از پیامبر (ص)، همین عامل عده زیادی را فریفت و به سوی جمع مال و ثروت سوق داد. کسانی که باید چشم بیدار اسلام و پاسدار ارزش های اخلاقی باشند، خود بی صبرانه به جمع آوری مال و ثروت

پرداختند و تمام سوابق نیک خود را در مسلخ مال پرستی قربانی کردند. تا چند سال پس از رحلت پیامبر (ص) [تقریباً دوره ابوبکر] از آن جا که بیشتر تلاش‌های حکومت مصروف سرکوبی شورش‌های اعتقادی یا سیاسی می‌گشت، تغییر محسوسی در وضعیت اقتصادی مردم پیدا نشد. اما پس از آن، در دوره خلیفه دوم، با آغاز فتوحات، آن گاه که قدرت نظامی اسلام از جزیره العرب فراتر رفت و امپراتوری‌های روم و ایران را به تسلیم واداشت و مصر را گشود، ناگاه جهش فوق العاده‌ای در وضعیت اقتصادی مردم پیدا شد، سیل گرایش به مادی‌گری و جمع مال و ثروت آغاز گشت، کم‌کم طبقه‌ای بسیار متمول که در سایه تبعیض‌های ناروا به اموال فراوان رسیده بودند در جامعه اسلامی به وجود آمد، طبقه‌ای که از عوام نبودند، از آنان نبودند که عذر بی بصیرتی را برایشان ذکر کنیم، بلکه از خواص و شاهد آن همه سفارش‌های پیامبر (ص) در مورد پرهیز از دنیاطلبی بودند، در پی جمع ثروت برآمدند، آن هم نه از راه مشروع، بلکه با توقع امتیازهای ویژه از بیت المال و به تعبیر مقام معظم رهبری: ... گفتند نمی‌شود که سابقه دارهای اسلام... این‌ها باید یک امتیازاتی داشته باشند! به این‌ها امتیاز داده شد - امتیازات مالی از بیت المال - این، خشت اول بود. حرکت‌های انحرافی این طوری است؛ از نقطه کمی آغاز می‌شود، بعداً همین طور هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیش تری می‌بخشد. انحراف‌ها از همین جا شروع شد، تا به دوران عثمان رسید - اواسط دوران عثمان - در دوران خلیفه سوم، وضعیت این گونه شد که برجستگان صحابه پیغمبر، جزو بزرگ‌ترین سرمایه دارهای زمان خودشان شدند! توجه می‌کنید! یعنی همین صحابه عالی مقام که اسم‌هایشان معروف است - طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و امثال آن‌ها - این بزرگان که هر کدامشان یک کتاب‌قطور سابقه افتخارات در بدر، حنین، اُحد و جاهای دیگر داشتند؛ این‌ها جزو سرمایه دارهای درجه اول اسلام شدند! وقتی که یکی از آنها مُرد، می‌خواستند، طلاهایی که از او مانده بود، بین ورثه تقسیم کنند؛ این طلاها را که آب کرده و شمش کرده بودند، با تبر بنا کردند به شکستن - مثل هیزم که شما با تبر می‌شکنید - بینید چقدر طلاست که با تبر می‌شکنند! در صورتی که طلا را با سنگ مثقال می‌کشند. [۳۷].

ریاست طلبی

دیگر جلوه دنیاپرستی، که از عوامل مهم اعراض از حق محسوب می‌شود، «جاه طلبی» و «ریاست پرستی» است. امام علی (ع) یکی از انگیزه‌های مخالفان خود را، همین عامل می‌داند. ریاست طلبان در پی آن بودند که از حکومت امام علی (ع) امتیاز گرفته و در مسند برخی مسؤولیت‌های حساس قرار گیرند، ولی از آن جا که حکومت آن حضرت، حکومت ارزش‌ها بود، این‌ها را لایق ندید و به کامشان نرساند. براین اساس، سرستیز با حکومت عدالت گستر مولا - برداشتند. ابن ابی الحدید می‌گوید: زبیر و طلحه، پس از گذشتن چند روز از بیعت با علی (ع) خدمت ایشان رسیدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! حتماً از ستمی که در حکومت عثمان بر ما رفت آگاهید و نیز به خوبی می‌دانید که عثمان به بنی امیه توجه داشت و اینک خداوند خلافت را بعد از عثمان به تو داده است. خواسته ما این است که بعضی از کارهای خود (استانداری بصره و کوفه) را به ما واگذاری. امام (ع) فرمود: به همان بهره‌ای که خداوند برایتان معین فرموده راضی باشید تا من درباره خواسته شما بیندیشم. بدانید که من در این امانتی که به من سپرده شده (یعنی مسؤولیت حکومت) جز انسان‌هایی که از دینشان راضی‌ام و از امانتداری‌شان خرسندم و لیاقت آن‌ها را احراز کرده باشم، مردی را شریک نمی‌سازم. [۳۸].

ملاحظات خویشاوندی و دوستی

از دیگر عوامل اعراض از حق که می‌توان آن را نیز جلوه‌ای از دنیاپرستی نامید، «ملاحظات خویشی، قومی و دوستی»

است. تربیت اسلامی می گوید که باید برای یک انسان مکتبی محور تمامی رفتارها محبت خداوند باشد و دیگر محبت ها باید در این شعاع تنظیم شود. از دیدگاه قرآن کریم، حزب الهی واقعی کسی است که دل و جاناش کانون محبت خداوند شده و در این راه علاقه عاطفی خویش را از پدر، فرزند، برادر و خاندان منحرف، قطع کند. [۳۹] روح ایمان، خدامحوری در تمامی ابعاد زندگی است و همه حریم ها در شعاع حریم خداوند محترم اند. احسان به پدر و مادر، در قرآن کریم حریم فوق العاده ای دارد و در چهار آیه قرآن در کنار توحید آمده است. این حریم به حدی است که برخی از فقیهان می گویند: اطاعت امر والدین از نماز اول وقت مهم تر است و فرزند می تواند نماز مستحبی خود را به خاطر امر والدین بشکند. ولی این حریم در شعاع حریم خداوند است. بر این اساس، اگر پدر و مادر، فرزند را در مسیر شرک قرار دهند، فرزند نباید اطاعت کند: *وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...* (لقمان: ۱۵) و اصولاً از هیچ مخلوقی آن جا که معصیت خالق مطرح است، اطاعت روا نیست. چنان که امام علی (ع) فرمود: لا- دین لمن دان بطاعة المخلوق في معصية الخالق [۴۰]. دین ندارد کسی که اعتقاد به اطاعت مخلوق در مسیر معصیت خالق پیدا کند. در چندین آیه قرآن کریم این مضمون آمده است که کسانی که روابط عاطفی خویش را بر رابطه الهی ترجیح دهند، از صراط مستقیم منحرف شده، فاسق و ستمگرند. [۴۱] همچنین به عنوان برهان و استدلال بر این نکته که باید «خدا محور» باشید و دیگران در زندگی تان جنبه محوری نداشته باشند، این واقعیت را بیان می کند که در قیامت نزدیکان و فرزندان به کارتان نمی آیند: *لَنْ تَنفَعَكُم أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ* (ممتحنه: ۳) هرگز بستگان و اولاد شما در روز قیامت سودی به حالتان نخواهند داشت و او در قیامت میان شما جدایی می افکند و خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است. قرآن کریم در این زمینه ابراهیم بت شکن و یارانش را به عنوان اسوه و نمونه معرفی می کند که محبت خداوند را برگزید و از اقوام منحرف برید. [۴۲]. این روح تربیت اسلامی است؛ اما پس از پیامبر اکرم (ص) با احیای ارزش های جاهلی، دوباره تعصب های نژادی و قبیله ای جان گرفت و ارزش های الهی قربانی ارزش های جاهلی شد. در سقیفه، مسایل نژادی و ناسیونالیستی حرف اول را زد، در شورای شش نفری عمر، مسأله نژاد تعیین کننده بود. [۴۳] در حکومت عثمان، بستگان پدری او حرف او را می زدند، و راز لغزش برخی از کارگزاران امام علی (ع) نیز همین بود. حضرت به منذر بن جارود عبدی که به بیت المال خیانت کرده بود، نوشت: *... وَتَصِلُ عَشِيرَتُكَ بِقَطِيعَةِ دِينَكَ* [۴۴]. پیوند با خویشاوندانت را به بهای بریدن از دینت برقرار می کنی. در نامه ای دیگر، یکی از کارگزاران خویش (مصلقه بن هبیره شیبانی) را نکوهش می کند: چرا بیت المال را بین افرادی از بادیه نشینان قبیله ات تقسیم می کنی؟ [۴۵]. خلاصه سخن آن که مهم ترین عامل اعراض از حق، دنیا دوستی است که لغزشگاه بسیاری از خواص، از سقیفه تا کربلا و نیز در انقلاب اسلامی، بوده است. جلوه های این دنیاپرستی عبارتند از: ۱- خودپرستی؛ ۲- مال پرستی؛ ۳- ریاست طلبی؛ ۴- ملاحظات خویشاوندی و دوستی (پارتی بازی).

ماهیت قیام عاشورا

اشاره

حادثه عاشورا چه نوع حادثه ای بود: آیا از نظر اجتماعی یک انفجار بدون هدف بود - مانند بسیاری از انفجارها که در اثر فشار ظلم و تشدید سختگیری ها رخ می دهد - یا یک تصمیم آگاهانه و هوشیارانه نسبت به اوضاع و احوال موجود و نسبت به آثار و نتایج این حرکت؟ آیا یک قیام و نهضت و انقلاب مقدس بود یا یک دفاع شرافتمندانه؟ آیا هجوم بود یا دفاع؟ آیا کاری بود که از طرف امام حسین (ع) شروع شد و حکومت وقت می خواست آن را سرکوب کند و یا او از طرف حکومت وقت

مورد هجوم قرار گرفت و به جای سکوت و تسلیم، شرافتمندانه از خود دفاع کرد؟ به عبارت دیگر قیام عاشورا دارای چه ماهیتی بود؟ [۴۶]. برای یافتن پاسخ پرسش‌های مذکور و شناخت ماهیت نهضت حسینی باید عوامل و عناصر سازنده قیام عاشورا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در جریان حادثه کربلا - سه عامل مهم دخالت داشت که هر یک دارای ماهیت خاصی بود: (عامل «بیعت» که دارای ماهیت تقوایی بود؛ یعنی امام (ع) دارای عکس العمل منفی و بازدارنده بود؛ عامل «دعوت مردم کوفه»، که عکس العمل امام (ع) مثبت و دارای ماهیت تعاونی بود؛ عامل «امر به معروف و نهی از منکر» که دارای ماهیت هجومی بود و امام (ع) آغازگر بود. اینک به توضیح این عوامل می‌پردازیم:

عامل بیعت

اشاره

یکی از عوامل که به اعتبار زمانی، اولین عامل در شکل‌گیری قیام عاشورا است، عامل تقاضای بیعت است. امام حسین (ع) در مدینه است. معاویه قبل از مردنش - می‌خواهد جانشینی یزید را برای خود مسلم کند - به مدینه می‌آید و می‌خواهد از امام حسین (ع) بیعت بگیرد، ولی موفق نمی‌شود. بعد از این که معاویه در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هـ. می‌میرد، یزید به حاکم مدینه که از بنی امیه بود نامه ای می‌نویسد و طی آن خبر مرگ معاویه را اعلام می‌کند و می‌گوید: از مردم مدینه برای من بیعت بگیر. در نامه ای خصوصی نیز به حاکم مدینه دستور می‌دهد: حسین بن علی را بخواه و از او بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد سرش را برای من بفرست! در این جا آنها از امام حسین (ع) بیعت می‌خواهند و عکس العمل امام (ع) منفی است، این عامل از سنخ تقواست، از سنخ تقاضاهایی است که هر انسانی در جامعه خودش به شکل‌های مختلف با آن روبرو می‌شود: به صورت شهوت، مقام، ترس و ارباب و...؛ که انسان باید در مقابل آنها بگوید نه، یعنی تقوا. آنها می‌گویند: بیعت! امام حسین می‌گوید: نه! تهدید می‌کنند، می‌گویند: حاضرم کشته شوم و حاضر نیستم بیعت کنم. بیعت با یزید دو مفسده بزرگ را برای جهان اسلام و برای انسانیت در پی داشت:

تثبیت خلافت موروثی

بیعت کردن امام (ع)، یعنی امضا کردن و صحه گذاشتن روی سنتی که معاویه پایه گذاری کرده است که خلیفه پیشین، خلیفه بعدی را تعیین کند و این را نه شیعه می‌پذیرفت و نه سنتی؛ زیرا اهل تسنن بعد از مردن خلیفه به وسیله به اصطلاح اهل حلّ و عقد خلیفه تعیین می‌کردند و شیعه هم معتقد بود که به نصّی که از طرف پیامبر (ص) رسیده است باید عمل کرد. از این رو، این سنت که خلیفه ای پسر خودش را به عنوان ولیّ عهد مسلمین تعیین کند در اسلام سابقه نداشت و بیعت کردن امام (ع) امضا کردن سنتی بود که برای اولین بار به وسیله معاویه پایه گذاری می‌شد.

تثبیت شخصیت خاص یزید

مفسده دومی که بیعت در پی داشت، مربوط به شخصیت خاص یزید بود که وضع آن زمان را از هر زمان دیگر متمایز می‌کرد. او نه تنها فاسق و فاجر بود، بلکه متظاهر به فسق هم بود و شایستگی سیاسی نیز نداشت. گرچه معاویه و بسیاری از خلفای آل عباس مردمان فاسق و فاجری بودند ولی این مطلب را درک می‌کردند که اگر بخواهند مُلک و قدرتشان باقی بماند باید تا حدود زیادی ظواهر و شؤون اسلامی را حفظ کنند. ولی یزید بن معاویه، این شعور را هم نداشت؛ آدم هتّاکی بود، از بی

اعتنایی به مردم و از شکستن حدود اسلام شادمان می شد. معاویه هم شراب می خورد [۴۷]، ولی هرگز تاریخ نشان نمی دهد که معاویه در یک مجلس، علنی شراب خورده باشد یا در حالتی که مست است وارد مجلس شده باشد؛ در حالی که یزید علناً در مجلس رسمی شراب می خورد، مست و لایعقل می شد و یاوه سرایی می کرد. نیز، میمون باز و یوزباز بود، میمونی داشت که به آن کنیه «ابا قیس» داده بود و لباس حریر بر او می پوشاند و پهلودست خود بالاتر از رجال کشوری و لشکری می نشاندا! این است که امام حسین (ع) فرمود: **وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ** [۴۸]. فاتحه اسلام را باید خواند زمانی که شخصی مانند یزید رهبری امت را عهده دار شود. بنابراین، مسأله اول و عامل اول در حادثه حسینی، مسأله بیعت بود. برای شخصی فاسد و فاجر و فاقد صلاحیت سیاسی به نام یزید، از امام حسین (ع) بیعت می خواهند! امام از بیعت امتناع کرد و آنها هم به هیچ وجه از بیعت خواستن صرف نظر نمی کردند.

عامل دعوت مردم کوفه

عاملی دیگری که در نهضت حسینی مؤثر بود و عکس العمل آن حضرت (عکس العمل مثبت و قبول دعوت) را برانگیخت، موضوع دعوت مردم کوفه بود. کوفه، ایالت بزرگ و مرکز ارتش اسلامی بود. مردم این شهر از امام حسین (ع) دعوت می کنند: حدود هجده هزار نامه می نویسند که بعضی از نامه ها را چند نفر و بعضی دیگر را شاید صد نفر امضا کرده بودند! اینجا عکس العمل امام چه باید باشد؟ حجت بر او تمام شده است. عکس العمل، مثبت و ماهیت عملش ماهیت تعاون است؛ یعنی مسلمانانی قیام کرده اند، امام باید به کمک آنها بشتابد. برای امام حسین (ع) معلوم بود که مردم کوفه آماده نیستند، آنان را مردم سست عنصر و مرعوب شده ای می دید. در عین حال جواب تاریخ را چه می بایست می داد؟ قطعاً اگر امام حسین به مردم کوفه اعتنا نمی کرد، تاریخ ایشان را ملامت می کرد که اگر رفته بود، ریشه یزید و یزیدی ها کنده شده بود و از بین رفته بود، کوفه اردوگاه مسلمین با آن مردم شجاع، کوفه ای که پنج سال علی (ع) در آن زندگی کرده است و...! از این رو، اینجا تکلیف این گونه ایجاب می کند که همین که آنها می گویند ما آماده ایم، امام بگوید من هم آماده هستم! بنابراین، عامل دومی که در نهضت حسینی تأثیر داشت، دعوت مردم کوفه و اعلام آمادگی بیعت با ایشان، پس از آن است که از قصد امام حسین (ع) مبنی بر مخالفت با یزید، آگاه شده بودند. از این رو، چنین نبوده که بعد از دعوت مردم کوفه امام قیام کرده باشد. بنابراین، دعوت مردم کوفه علت نهضت امام نیست، بلکه در ادامه قیام و جهت آن، تأثیر کلی داشته است.

عامل امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

مهم ترین و اساسی ترین عامل و عنصر پیدایش حادثه عاشورا، مسأله امر به معروف و نهی از منکر است. این عامل را خود امام مکرر و با صراحت کامل و بدون آن که ذکر از مسأله بیعت و دعوت اهل کوفه به میان آورد، به عنوان یک اصل مستقل و یک عامل اساسی ذکر نموده است. تاریخ می نویسد: محمد بن حنفیه برادر امام حسین (ع) در آن موقع دستش فلج شده بود و قدرت بر جهاد و همراهی با امام (ع) را نداشت. امام وصیت نامه ای می نویسد و آن را به او می سپارد: «هذا ما أوصى به الحسین بن علي أخاه محمدًا المعروف بابن الحنفية» در این وصیت نامه امام (ع) پس از شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبرش [۴۹] راز قیام خود را چنین بیان می کند: **أَنْتَ مَا خَرَجْتَ أَشْرَارًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا إِنَّمَا خَرَجْتَ لِطَلَبِ**

الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى أُرَى دُنَّ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَاسِيرَ بَسِيرَةٍ جَدَى وَابْنِ أَبِي عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ [۵۰]
 من نه از روی خودخواهی و یا برای خوش گذرانی و نه برای فساد و ستم گری از مدینه خارج می شوم، بلکه خارج شدن من برای اصلاح مفاسدی است که برای امت جدّم پیامبر پیش آمده است. هدفم امر به معروف و نهی از منکر می باشد و می خواهم سنت و سیره جدم و رسم پدرم علی مرتضی را زنده نمایم. عامل امر به معروف و نهی از منکر، ارزش بسیار بیشتری از دو عامل دیگر به نهضت حسینی می دهد. به موجب همین عامل است که این نهضت شایستگی پیدا کرده است که برای همیشه زنده بماند، برای همیشه یادآوری شود و آموزنده باشد. البته همه عوامل آموزنده هستند ولی این عامل آموزندگی بیشتری دارد، زیرا نه متکی به دعوت است و نه متکی به تقاضای بیعت؛ یعنی اگر دعوتی از امام نمی شد، حسین بن علی (ع) به موجب قانون امر به معروف و نهی از منکر نهضت می کرد. اگر هم تقاضای بیعت از او نمی کردند، باز ساکت نمی نشست. بنابراین، عمده سبب و علتی که به نهضت حسینی آن شایستگی را داده است که برای همیشه در پیشانی تاریخ بدرخشد، برای همیشه زنده بماند، یک درس جاویدان و یک نهضت بی نظیر در دنیا باشد، همین عامل امر به معروف و نهی از منکر است. به همین دلیل ما باید امر به معروف و نهی از منکر را از نظر اسلام بشناسیم که این چه اصلی است؟ این چه موضوع مهم، اصیل و قدرتمندی است که فردی مانند حسین بن علی (ع) را وادار می کند که در این راه جان خویش را فدا کند، خون فرزندان و یارانش بر زمین بریزد و تن به فاجعه ای بدهد که واقعاً در دنیا کم نظیر است؟! در اینجا به اختصار به جایگاه اصل امر به معروف و نهی از منکر در آیات قرآن کریم و سخنان پیشوایان دین اشاره می کنیم.

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

امر به معروف و نهی از منکر، یگانه ضامن بقای اسلام و به اصطلاح علتِ مبقیه است. آیا یک کارخانه بدون بازرسی، نظارت و رسیدگی دائمی مهندسان، قابل بقاست؟ جامعه هم چنین است. نظارت و بررسی امور مسلمانان نیز طبق اصل «امر به معروف و نهی از منکر» صورت می گیرد. نبودن این اصل، متلاشی شدن، تفرّق و گنبدیدن پیکر اجتماع را به دنبال دارد. آیات قرآن در این زمینه بسیار زیاد است. قرآن کریم بعضی از جوامع گذشته را یاد می کند که متلاشی و هلاک شدند و تباه و منتقرض گشتند به سبب این که در آنها نیروی اصلاح نبود، نیروی امر به معروف و نهی از منکر نبود: فَلَوْ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ (هود: ۱۱۶) در نسل های گذشته یک عده مردم صاحب مایه (مایه عقلی، فکری، روحی) نبودند که با فساد مبارزه کنند تا در نتیجه این ملت ها در اثر فساد؛ تباه، منقوض و هلاک نشوند. درباره قوم دیگر می فرماید: كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (مائده: ۷۹) اینها بدبخت، بیچاره و هلاک شدند چون نهی از منکر نمی کردند و بسیار بد می کردند. نیز خطاب به مسلمانان می فرماید: وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران، ۱۰۴) باید در میان شما یک امت (یک جمعیت) کارش امر به معروف و نهی از منکر باشد. تنها چنین امتی (که در میان آنها دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد) رستگارانند. در آیه ای دیگر می خوانیم: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران، ۱۱۰) مسلمانان! شما بهترین امتی هستید که به نفع بشریت ظهور کرده اید، به دلیل آن که امر به معروف و ناهی از منکر هستید. بنابراین، ما زمانی می توانیم در جهان ادعای شرف، بزرگی و عزتمندی بکنیم که این اصل مهم را پاس بداریم و با آشنایی کامل به نحوه انجام آن، در عمل به آن بکوشیم.

امر به معروف و نهی از منکر از منظر روایات

رسول گرامی اسلام در زمینه اصل مهم و اساسی و سرنوشت ساز امر به معروف و نهی از منکر می فرماید: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ يُسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ شَرَارَكُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَكُمْ فَلَا يُشْجِ ابٌ لَهُمْ [۵۱]. باید امر به معروف و نهی از منکر را پاس بدارید و گرنه (در صورت ترک این اصل مهم) بدان شما بر شما مسلط می شوند، بعد خوبان شما (را) می خوانند و به آنها جوابی داده نمی شود. پیامبر (ص) در این سخن زیبا و پرمعنا، گوشزد می نماید که اگر می خواهید عزت داشته باشید و دیگران برای شما احترام قائل شوند، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید. اگر این اصل مهم را ترک کردید، اولین خاصیت آن ضعف، پستی و ذلت شماست. دشمن هم به حسابتان نمی آورد. آن وقت مثل یک برده و بنده هر چه التماس کنید کسی جوابتان را نخواهد داد! فریضه امر به معروف و نهی از منکر در برخی روایات از دیگر واجبات و اعمال پسندیده، برتر شمرده شده است. تا جایی که امیر مؤمنان (ع) می فرماید: «وَأَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَفَفْتُهُ فِي بَحْرِ لُجَى [۵۲]. و همه اعمال نیک و (حتی) جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر همچون رطوبت دهان در مقایسه با دریای پهناور است! نیز امام باقر (ع) می فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمَ وَ تَعْمُرُ الْأَرْضَ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ [۵۳]. امر به معروف و نهی از منکر فریضه بزرگی است که دیگر واجبات به وسیله آن تحقق پیدا می کند و در پرتو آن راه ها امن شده و کسب ها در مسیر حلال و مشروع قرار می گیرد، از ستم جلوگیری و زمین آباد می شود و حق از دشمنان بازپس گرفته شده، امر دین و دنیا قوام و پایداری می یابد. بنابراین، عامل اصلی در نهضت حسینی، امر به معروف و نهی از منکر بود. این اصل مهم و این فریضه بزرگ در عرض دیگر واجبات قرار نمی گیرد، بلکه عمل خیری است که به برکت آن، همه نیکی ها رشد می کند و چه بسا در اثر قیام یک آمر به معروف و ناهی از منکر، جامعه ای به سوی سعادت حرکت کند و از گرداب فساد و گناه نجات یابد. از این رو، بر هر فرد مسلمانی لازم است برای اقامه و احیای این فریضه بزرگ با شرایط، آداب و مراتب آن آشنایی پیدا کند و سپس در عمل به آن کوشا باشد.

رسالت مسلمانان در عصر حاضر

حال که دانستیم عامل امر به معروف و نهی از منکر، مهم ترین عامل در قیام امام حسین (ع) بود، باید به بررسی وظیفه خود در این زمان پردازیم و ببینیم رسالت ما در عصر حاضر چیست؟ و چگونه باید از عاشورای حسینی برای امروز و فردای خود و جامعه مسلمانان استفاده کنیم. در اینجا قسمتی از سخنرانی شهید دکتر مرتضی مطهری را در زمینه شناخت زمان با استفاده از قضیه کربلا و عاشورا، می آوریم: «مسئله اساسی جهان اسلام در عصر حاضر، مسئله فلسطین و جنایاتی است که صهیونیسم در حق آنان انجام می دهد، قضیه ای که دل پیغمبر اکرم را خون کرده، این قضیه است؛ داستانی که دل حسین بن علی را خون کرده این قضیه است: اگر می خواهیم به خودمان ارزشی بدهیم و ادامه دهنده راه پر عزت حسین (ع) باشیم و به عزاداری آن حضرت ارزش بدهیم، باید فکر کنیم که اگر حسین بن علی امروز بود و خودش می گفت برای من عزاداری کنید، می گفت چه شعاری بدهید؟ آیا می گفت بخوانید: «نوجوان اکبر من» یا «زینب مضطرب الوداع، الوداع؟» و... قطعا این گونه نیست، اگر حسین بن علی بود می گفت: اگر می خواهی برای من عزاداری کنی باید شعار امروز تو فلسطین باشد. شمر امروز... [شارون و بوش] است. شمر هزار و سیصد سال پیش مُرد، شمر امروز را بشناس. بنابراین رسالت امروز مسلمانان در احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر در سطح بین الملل، دفاع همه جانبه از مردم مظلوم جهان و از جمله فلسطین است. در امور داخلی نیز مسلمانان وظیفه دارند با مظاهر فساد و فرهنگ منحط غربی مبارزه کنند و با آشنایی کامل با مراحل این اصل، هم خود عامل به معروف باشند و هم از منهیات دوری جویند و هم دیگر مردم و مسؤولان را تحت نظارت دائمی بگیرند

تا ان شاء الله این کار - زمینه ساز ظهور منجی عالم بشریت شود، چرا که مردم بیدار آن مردمی هستند که فرصت شناس، دردشناس و حقایق شناس باشند.

اهداف نهضت حسینی

اشاره

در طول سالیان درازی که از وقوع حماسه پرشور عاشورا می گذرد، بزرگان بی شماری، وقت بسیاری را صرف تبیین، تحلیل، تفسیر و روشن ساختن علل، انگیزه ها، اهداف و دستاوردهای این حادثه بی نظیر کرده اند که مجموعه آنها کتاب های متعددی را تشکیل داده است و کمتر موضوعی را می توان یافت که به اندازه عاشورا و کربلا کتاب پیرامون آن نوشته شده باشد. از جمله مطالبی که فراوان به آن پرداخته شده اهداف نهضت کربلاست، ما در این مجال اندک می کوشیم که فارغ از نظرات و تحلیل های گوناگون بزرگان، سخنان حضرت سیدالشهدا را مورد بازبینی قرار دهیم و از زبان خود آن امام بشنوم که چه اهدافی را دنبال می کرده است.

تجدید نظام اسلامی

پس از ارتحال رسول اکرم (ص) و فراز و نشیب های گوناگون تاریخ اسلام، در نهایت، در سال ۴۰ هجری حزب اموی به رهبری معاویه، حکومت اسلامی را قبضه کرد و بر سرنوشت اسلام و مسلمانان حاکم شد و فرزند فاسد و بی دین او در اواخر سال ۶۰ هجری براریکه قدرت تکیه زد. حضرت سیدالشهدا (ع) با ایمان و دانش عمیق و بصیرت ژرف خویش به خوبی دریافت که اگر چنین وضعی ادامه یابد بدون هیچ تردیدی، اسلام به دست امویان دفن خواهد شد. از این رو دست به قیام اصلاحی زد تا از سقوط دائمی نظام اسلامی جلوگیری کند. امام در وصیت نامه ای که هنگام خروج از مکه به سوی عراق، تسلیم برادرش - محمد حنفیه - می کند، می نویسد: من برای جنگال آفرینی، هوسرانی، تبهکاری و ستمگری قیام نکرده ام، همانا قیام من برای اصلاح طلبی در امتّ جدّم می باشد. [۵۴]. از این جمله امام می توان برداشت کرد که برنامه کلان و هدف غایی و نهایی امام از برپا کردن نهضت کربلا، اصلاح امتّ اسلامی در کلیه ابعاد بوده است و امام همت خود را جزم کرده تا امتّ و حکومت را از انحرافی که در پیش گرفته اند بازدارد. به تعبیر رهبر عزیز انقلاب: می توانیم این جور جمع بندی کنیم، بگوییم: امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است، انجام بدهد. [۵۵]. بسیار روشن است که تجدید نظام بدون تخریب نظام پیشین، امکان ندارد، به همین دلیل سیدالشهدا لبه تیز حملات خویش را متوجه مرکز حکومت اموی کرد و حتی آن را وظیفه همه مسلمانان دانست که پیامبر اسلام بر دوش آنان نهاده است؛ از این رو به مردم کوفه نوشت: شما می دانید پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرمت های الهی را روا شمرده، عهد خدا را شکسته و مخالف سنت رسول خداست و با بندگان با جرم و تجاوز رفتار می کند [هر کس اینها را شاهد باشد] و با گفتار و کردار خویش این وضع را دگرگون نسازد، بر خداست که این گونه افراد را در جایگاه سلطان ستمگر (دوزخ) جای دهد. [۵۶]. امام (ع) پس از اعلام این فرمان عمومی، مصداق آن را نیز تعیین کرد و با افشای خصلت ها و عملکرد یزید، اعلام داشت که حکومت اموی به رهبری یزید نه تنها از شایستگی لازم برخوردار نیست، بلکه چنین حاکمی باید سرنگون شود. پس از مرگ معاویه، یزید طی نامه ای از ولید بن عتبّه - والی مدینه - خواست که برای خلافتش از امام حسین (ع) بیعت بگیرد و اگر امتناع کرد گردنش را بزند! وقتی ولید درخواست بیعت را با

امام در میان نهاد، امام در پاسخ او فرمود: ما خاندان نبوتیم و مرکز رسالت و آمد و شد فرشتگان به خداوند به وسیله ما (کار آفرینش را) شروع کرده و به وسیله ما نیز پایان می دهد ولی یزید فردی فاسق، شرابخوار و قاتل بی گناهان است و به طور آشکار گناه می کند و شخصی مانند من هرگز با حاکمی چون یزید بیعت نخواهد کرد، باید منتظر باشیم ببینیم کدام یک از ما شایستگی بیعت و خلافت را دارد! [۵۷]. این سخنان امام ضمن تهدید والی مدینه و اربابش یزید، در واقع بیان سیاست فکری و عملی امام در برابر حکومت اموی است که به طور مستقیم به یکی از سران آن اظهار شده که به احتمال قوی به گوش یزید نیز رسیده است. امام یک روز پس از اظهار سخنان فوق، حرکت خود را از مدینه به سوی مکه آغاز کرد و حتی یک روز هم زیر بار بیعت یزید نرفت. حضرت آیه الله خامنه ای در این باره می فرماید: پس امام حسین (ع) برای انجام یک واجب، قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجه به یکایک مسلمان هاست. این واجب عبارت است از این که هر وقت دیدند که نظام جامعه اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر پیدا بکند، هر مسلمانی باید قیام کند. [۵۸]

امر به معروف و نهی از منکر

دومین هدفی که در وصیت نامه سیدالشهدا به آن تصریح شده «امر به معروف و نهی از منکر» است؛ اُریدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَيَّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ [۵۹]. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و روش جدم (رسول الله) و پدرم علی بن ابی طالب را در پیش بگیرم. این اصل اسلامی مانند بسیاری از احکام و قوانین آن در زمان امام حسین (ع) تعطیل و یا کم رنگ شده بود و سیدالشهدا به احیای آن پرداخت و در پوشش امر به معروف و نهی از منکر، جامعه خفته آن روز را بیدار کرد تا از انحرافات کوچک و بزرگ دست بشویند و راه حق را بیابند؛ از این رو بر سر آنان فریاد کشید؛ لَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ [۶۰]. مگر نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نیز جلوگیری نمی شود؟ گرچه مخاطب سخن امام در آن زمان، مسلمانان و حکومت امویان مسلمان نما بود، ولی چون پیام آن حضرت با چکاچک شمشیرها و خون و شهادت همراه شد، زمین و زمان را درنوردید و در طول تاریخ به گوش آشنا و بیگانه رسید و در واقع خون سیدالشهدا و یارانش درخت معروف را بارور ساخت چنان که صاعقه فریادش، خرمن منکر را سوخت و برای همیشه تبهکاران را رسوا کرد. طرح شعار حیاتی امر به معروف و نهی از منکر، دو نتیجه بسیار عالی را در پی داشت؛ نخست اینکه امام سطح اجرایی این اصل مهم را از کارهای جزئی و پیش پا افتاده تا عالی ترین موضوع اجتماعی یعنی رهبری جامعه ارتقا داد و به همگان فهماند که امر به معروف و نهی از منکر نباید نسبت به سطوح پایین جامعه و افراد ضعیف منحصر شود و طبقات بالا، اشراف و دولتمردان، حاشیه امنیتی برای خود درست کنند و منطقه ممنوعه امر به معروف و نهی از منکر شوند. دیگر این که امام جو اختناق را شکست و به مردم جرأت داد که در برابر قدرت حاکم و ستمگر، محافظه کاری پیشه نکنند و با سکوت خود بر خلافتکاری های حاکمان مهر تأیید نزنند و گویندگان و نویسندگان، خود سانسور نشوند و میدان اندیشه و عمل را برای صاحبان زور و زر و تزویر آماده نسازند و... همه این برکات در اصل امر به معروف و نهی از منکر متجلی است که همیشه و همه جا بر همه کس به شکل فردی یا اجتماعی واجب و ضروری است و علامت حیات جامعه محسوب می شود و جامعه ای که امر به معروف و نهی از منکر نکند قبرستان متحرک است نه اجتماع زندگان، همان طور که امام علی (ع) فرمود: مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بَقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ [۶۱]. هر کس مبارزه با زشتی را با دل و زبان و دستش ترک گوید، مرده ای است میان زندگان.

حفظ اسلام

تفاوت این هدف با هدف شماره ۱ در این است که اینجا حفظ و حراست از کلیه معارف و احکام و قوانین اسلام و قرآن و آثار پیامبر مد نظر است و در آنجا اصلاح ساختار حکومت و نظام اسلامی و بازگشت به جامعه زمان پیامبر و اطاعت از رهبری الهی که بخشی از آن معارف و آثار است. در جنگ صفین وقتی نیروهای معاویه رویاروی امام علی (ع) قرار گرفتند و امام پرچم‌های آنان را مشاهده کرد، فرمود: سوگند به خدایی که دانه را شکافت این جماعت، مسلمان نشدند، ولی تسلیم اسلام شدند و کفر خویش را پنهان داشتند و چون یاورانی یافتند به دشمنی دیرینه خودش با ما بازگشتند با این تفاوت که تظاهر به نماز خواندن می‌کنند! [۶۲]. شناخت امام از حزب اموی، بسیار دقیق و واقعی بود و این حزب شیطانی، داعیه‌ای جز نابودی اسلام را در سر نمی‌پروراند و آنان هرگز به اسلام و پیامبرش ایمان نیاوردند. روزی که عثمان به خلافت رسید، بنی امیه برای ریزنی در خانه‌ای گرد آمدند و در به روی مردم بستند، ابو سفیان - که گویا نابینا شده بود - پرسید: آیا بیگانه‌ای در میان ما نیست؟ گفتند: نه. گفت: ای بنی امیه حکومت را چون توپ به یکدیگر پاس دهید! سوگند به مقدسات ابوسفیان، نه عذابی در کار است و نه حسابی، نه بهشتی هست و نه دوزخ و نه حشر و قیامت! [۶۳]. روزی مغیره بن شعبه به معاویه گفت: تو دیگر پیر شده‌ای. قدری عدالت پیشه کن و به بنی هاشم نیکی نما، آنها چیزی ندارند که تو از آن هراس داشته باشی! معاویه در پاسخ او گفت: زنهار! ابوبکر و عمر و عثمان مدتی فرمانروایی کردند و با مردنشان یادشان نیز از میان رفت، ولی برادر هاشمی (پیامبر اسلام) روزی پنج مرتبه (در اذان) نامش تکرار می‌شود، با این وصف، چه چیزی برای ما باقی می‌ماند؟ نه! به خدا سوگند تا آنان را نابود و دفن نکنم، دست برنخواهم داشت! [۶۴]. تاریخ نیز گواهی می‌دهد که یزید نیز به شکل آشکار و رسواتر از پدرش، چنین سیاستی را تعقیب می‌کرد و شعار راهبردی حزب اموی نابودی اسلام بود و حضرت سیدالشهدا (ع) وظیفه خود می‌دانست که از انهدام دین نهایی، به هر قیمت جلوگیری کند گرچه به کشته شدن و اسارت خود و خاندان و یارانش بینجامد. امام خمینی در این باره می‌فرماید: خطای یزید این نبود که سیدالشهدا را کشت این یکی از خطاهای کوچکش بود! خطای بزرگ این بود که اسلام را وارونه کرده بودند و سیدالشهدا به داد اسلام رسید، سیدالشهدا اسلام را نجات داد. [۶۵].

ارشاد و هدایت

یکی از وظایف اصلی و مهم مردان خدا به ویژه معصومین (ع)، راهنمایی و هدایت مردم به صراط مستقیم الهی است، حضرت سیدالشهدا نیز به عنوان امام معصوم، همواره دغدغه ارشاد مردم را در دل داشت و از هر فرصتی برای این مهم سود می‌برد و در حادثه کربلا هم از آن غفلت نورزید، بلکه آن را به عنوان یکی از اهداف مقدس خویش انتخاب و بر آن اصرار ورزید. به طور مثال امام در سال ۵۸ هـ پس از گردآوری حدود هزار نفر از تابعین و فرزندان اصحاب پیامبر در سرزمین منی، برای آنان سخنرانی کرد و طی طرح مسائل مهمی، جنایات معاویه را برشمرد و مردم را ملزم کرد که آنچه را شنیده‌اند در بازگشت از سفر برای افراد مورد وثوق بازگویند. [۶۶]. در جریان نهضت نیز امام از سوم شعبان تا هشتم ذی الحجه (۴ ماه و پنج روز) در مکه درنگ کرد و از فرصت طلایی اجتماع حجاج برای تشریح اهداف نهضت و روشن کردن اذهان مردم سود جست. همین طور در گفت و گوهای خصوصی و مذاکره با افراد همواره نظرات ارشادی خود را مطرح می‌کرد و می‌کوشید تا دوست و دشمن را با حقیقت آشنا کند. در اینجا به دو نمونه اشاره می‌کنیم: در منزل ثعلبیه، شخصی خدمت سیدالشهدا (ع) رسید و تفسیر آیه دوم سوره اسرا (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ) را درخواست کرد. امام در پاسخ او فرمود: (دو گونه امام هست؛ امامی که به سوی هدایت دعوت می‌کند و عده‌ای از او می‌پذیرند، امام دیگر به سوی گمراهی می‌خواند و عده‌ای از او می‌پذیرند؛ در

نتیجه آنان به بهشت درآیند و اینان به دوزخ. [۶۷]. امام، حتی در کارزار عاشورا نیز تلاش می کرد زمزمه هدایت خویش را به گوش یزیدیان برساند و چندین بار به سخنرانی پرداخت و در یکی از آنها فرمود: وای بر شما! چرا ساکت نمی شوید تا سخن مرا بشنوید در حالی که من شما را به راه راست می خوانم؟! به هر حال، هر کس مرا اطاعت کند از راه یافتگان خواهد بود و هر کس نافرمانی کند، نابود خواهد شد. [۶۸]. بعد دیگر ارشاد و هدایت امام، راهنمایی عملی یا اسوه شدن بود؛ بدین معنا که امام به آنچه می گوید ایمان دارد و پزشکی نیست که برای دیگران نسخه بنویسد، بلکه قافله سالاری است که کاروان بشریت را به سرچشمه نور می برد و خود پیشاپیش آنها حرکت می کند. در داستان عاشورا سیدالشهدا ضمن این که خواست خدا و پیامبر را برای مردم بازگو کرد، خود پیشقدم شد و شعارهایش را عملی ساخت از جمله؛ با سلطان ستمگر درگیر شد و مفسد حکومت اموی و ناحق بودن آن را برملا ساخت. به هیچ قیمتی زیر بار بیعت یزید نرفت و با خون خویش آن را باطل اعلام کرد. امام هیچ یک از پیشنهادهای عمال یزید مثل والی مدینه و مکه، عبیدالله، شمر و عمر سعد را نپذیرفت. خود و اصحابش، امان نامه یزیدیان را نپذیرفتند. تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بر حقانیت خود و باطل بودن دشمنش اصرار ورزید. تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بر حقانیت خود و باطل بودن دشمنش اصرار ورزید. مصالح اسلام و امت مسلمان را بر منافع شخصی خود و زندگی دنیا ترجیح داد. امام و یارانش در اوج عزت و سرافرازی به شهادت رسیدند و هرگز تن به خواری و ذلت ندادند. فضایل اخلاقی امام و یارانش نیز زبانزد دوست و دشمن شد چنان که عشق به مبدأ آفرینش و ایثار و فداکاری آنان در راه خدا و مکتب اسلام بر هیچ کس پوشیده نیست و راهی را که شهیدان کربلا برگزیدند مورد رضای خدا و پیامبر و مایه غبطه همه مؤمنان است.

سخن آخر

چنان که در اول بحث اشاره کردیم، نظرات و تحلیل های فراوانی پیرامون نهضت عاشورا ابراز شده و اهداف دیگری نیز برای آن برشمرده اند که از میان آنها مسأله تشکیل حکومت و شهادت، برجسته تر از دیگر اهداف است و بزرگانی اذعان کرده اند که امام حسین (ع) برای تشکیل حکومت قیام کرد و عده ای نیز هدف آن حضرت را شهادت در راه خدا دانسته اند. به نظر می رسد خلاصه کردن هدف والای اباعبدالله (ع) در دو مورد بالا از عظمت و بزرگی آن می کاهد و یا دست کم باید گفت، گویندگان آن، بحث را کامل نکرده و قصد آنها بیان اهداف کوتاه و میانی نهضت عاشورا بوده و یا جای هدف و نتیجه تغییر یافته است؛ چنان که رهبر عزیز انقلاب اسلامی می فرماید: بنده به نظرم این جور می رسد؛ آن کسانی که گفته اند «هدف، حکومت بود» یا «هدف، شهادت بود» میان هدف و نتیجه، خلط کرده اند، نخیر! هدف اینها نبود، امام حسین (ع) هدف دیگری داشت، منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت؛ حکومت یا شهادت. البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت، هم برای این توطین نفس می کرد، هم برای آن، هر کدام هم می شد، درست بود، ایرادی نداشت، اما هیچ کدام، هدف نبوده. [۶۹]. بنابراین امام (ع) در پی تحقق اهداف بزرگ تری بود که به آنها پرداختیم و بدون تردید آن اهداف در دراز مدت به دست آمد و راز ماندگاری و پیروزی اباعبدالله (ع) نیز همین مسأله بود. سایر امامان نیز از راه های دیگر به این مهم پرداختند گرچه آنان نیز در این راه جان باختند. به تعبیر امام راحل: ما مفتخریم که ائمه معصومین ما - صلوات الله و سلامه علیهم - در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم - که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است - در حبس و تبعید به سر برده و عاقبت در راه براندازی حکومت های جائرانه و طاغوتیان زمان خود شهید شدند. [۷۰].

اسوه‌ها در عاشورا

اشاره

مطالب این درس از کتاب «جام عبرت»، سید حسین اسحاقی، نشر دفتر تبلیغات اسلامی گرفته شده است. نهضت عاشورا سرچشمه باشکوه‌ترین و مناسب‌ترین حقایق و الگوهای است که در هیچ فرهنگی، نمونه آن دیده نمی‌شود. اسطوره‌های شجاعت و مردانگی، تندیس‌های زیبای عشق و محبت، اسوه‌های شگفت‌انگیز صبر و استقامت و مصداق‌های کامل مسؤولیت و رسالت، تنها شمه‌ای از این اقیانوس بی‌کرانند. در حماسه سرخ عاشورا، جوانی همچون علی اکبر (ع) را می‌بینیم که از یک سو در اوج قله‌های شجاعت و شهامت قرار دارد و از سوی دیگر رفتار و سیمای پیامبر (ص) را به ارث برده است و اراده‌اش همچون کوه استوار و شکوهمند است. اگر جوانان، با شخصیت علی اکبر (ع) به خوبی آشنا شوند و او را تنها در لابه لای مرثیه‌ها نجویند، تمامی توان خویش را برای الگوپذیری از آن حضرت، به کار خواهند بست و برای ارضای خود به دنبال قهرمانان پوشالی و فاسد غربی نخواهند رفت. قیام عاشورا، بانویی همچون زینب کبری (س) - که نماد شکوه و عظمت زن است - را به نمایش می‌گذارد. تمامی نگرش‌های اسلام درباره زن و مقام او در وجود زینب (س) متبلور گردیده است. زینب (س) بُعد اجتماعی زن را به خوبی تفسیر می‌کند و توانایی‌ها و قابلیت‌های زن مسلمان را به تمام و کمال به نمایش می‌گذارد. اگر زندگی زینب (س) به زندگانی مادر بزرگوارش، حضرت زهرا (س) ضمیمه شود و چهره این دو شخصیت بی‌نظیر به گونه هنرمندانه و ملموس و به شکل روزآمد عرضه شود، محال است زن مسلمانی در عالم الگوی دیگری را بجوید. نهضت عاشورا شخصیتی همانند «حُزَّ» دارد که از اعماق سیاهی، یکباره به دریایی از نور وارد می‌شود و به همگان اعلام می‌دارد که آغوش اسلام برای پذیرفتن توبه‌کنندگان باز است. عاشورا، شخصیتی همانند حضرت عباس (ع) دارد که نمونه کامل شجاعت و وفاداری است و از ابتدای صحیفه عالم تا انتهای آن به جز معصومان (ع) شخصیتی همانند او و با ویژگی‌های منحصر به فردش هرگز به دنیا نیامده است و نخواهد آمد. دیگر یاران پاک‌باخته امام حسین (ع) نیز هر یک الگویی تمام‌عیار هستند و در رأس همه آنها حسین (ع) قرار دارد که چون خورشیدی فروزان می‌درخشد؛ شخصیتی که راه را برای کمال مطلق انسان هموار کرد و پرواز به اوج آسمان معنویت را فراهم نمود. در بوستان عاشورا از تمام اقشار جامعه و از همه مراحل سنی، از کودک و خردسال و نوجوان گرفته تا جوان و میانسال و کهنسال، سفید و سیاه، همه و همه، در این گلستان وجود دارند. با توجه به این مقدمه کوتاه به برخی از اسوه‌ها و الگوها در قیام عاشورا می‌پردازیم:

الگوی وفاداری

گرچه در صحنه کربلا همه یاران حضرت وفادار بودند، اما در رأس همه وفاداران باید از حضرت عباس (ع) نام برد. واژه‌هایی همچون، نافذ البصیره (دارای بینش عمیق)، صلب الایمان (دارای ایمان سخت) آثر و ابلی (ایثارگر و سربلند در آزمون)، العبد الصالح (بنده شایسته)، المطیع لله و لرسوله (مطیع خدا و پیامبر)، الفادی (فدا شده)، الواقی (نگهبان)، الساعی (تلاشگر)، السقاء (آب آور طفلان)، صاحب اللواء (علمدار) و... همه و همه حاکی از فضایل و مناقب بی‌شمار اوست. آن حضرت نه تنها خود در کربلا حضور فعال داشت، بلکه سه برادر خود را نیز برای یاری امام حسین (ع) ترغیب کرد. با ورود شمر به صحرای کربلا و تقدیم امان‌نامه به حضرت عباس (ع)، ایشان فرمود: ای دشمن خدا، دستت بریده باد، آیا از من می‌خواهی برادرم، فرزند فاطمه (س) را ترک کنم و در اطاعت دشمنان ملعون و فرزندان آنان درآیم؟ [۷۱]. حضرت عباس در جایگاه علمداری لشکر امام حسین (ع)، تا آخرین لحظه در کنار امام (ع) بود و با تمام توان از او دفاع کرد. در این باره می‌نویسند: وقتی پرچی را که ابوالفضل

(ع) در کربلا در دست داشت به دربار یزید آوردند، یزید دید آن پرچم بر اثر ضربات جای سالمی ندارد، پرسید: این پرچم دست چه کسی بوده است؟ گفتند: عباس بن علی، یزید گفت: «هَكَذَا يَكُونُ وَفَاءُ الْاَخِ لَا خِيَةَ». [۷۲] (وفاداری برادر نسبت به برادرش چنین است.) تجلی ایثار ابوالفضل در مقام سقایی زمانی به اوج خود رسید که آن آب آور نامدار در دل امواج آب قرار گرفت و در نهایت تشنگی، به یاد تشنگی برادرش آب نیاشامید و فرمود: سوگند به خدا، از این آب نمی آشامم در حالی که سرور من، حسین، تشنه است. [۷۳]. بنابراین، سخن و کردار ابوالفضل (ع) در صحنه عاشورا می تواند درس ادب، ایثار، رشادت، شهامت، تلاش، شجاعت، ولایت پذیری و مسئولیت پذیری و... را به انسان ها بیاموزد.

الگوی فضل و کمال

در میان یاران امام حسین (ع) کسانی بودند که علی رغم کھولت سن و سالخوردگی چون جوانان شاداب و پرشور در عرصه عاشورا حماسه آفریدند. «حبيب بن مظاهر»، یکی از آنان است که الگوی فضل و کمال، وفای به عهد و لیاقت و کاردانی است. حبيب از دعوت کنندگان امام (ع) بود و تا آخرین نفس هم در رکاب حضرت بود تا به فوز عظیم شهادت رسید و به حق از نمونه های وفاکنندگان به پیمان بود. وی علاوه بر این که خود در صحنه کربلا حاضر شد، بیش از ده نفر را نیز با خود به کربلا آورد و به اردوگاه امام فرستاد؛ از جمله برادرش علی بن مظاهر و پسر عمویش ربیعۀ بن خوط. [۷۴]. علاوه بر آن، با هماهنگی امام (ع) جمعی از طایفه بنی اسد را به پیوستن به لشکر امام فراخواند [۷۵] و بدینسان وظیفه تبلیغی خود را به انجام رساند. حبيب فرماندهی بخشی از سپاه امام (جناح چپ) را برعهده داشت. امام هنگام سازماندهی، فرماندهی کل و پرچم را به دست حضرت ابوالفضل (ع) سپرد. فرماندهی سمت راست را مشخص کرد و پرچم را به دست او داد، اما پس از مشخص کردن فرمانده سمت چپ، پرچم را به کسی نداد و فرمود: این پرچم نیز صاحبی دارد که خواهد آمد و او کسی جز حبيب بن مظاهر نبود. یکی از فضیلت های حبيب، قرائت بسیار قرآن بود. امام حسین (ع) به هنگام شهادت می فرماید: لِلّٰهِ دَرَكٌ يَّا حَبِيبُ لَقَدْ كُنْتُ فَاضِلًا تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ؛ [۷۶]. ای حبيب، تو شخص با کمالی بودی؛ در یک شب ختم قرآن می کردی. با شهادت حبيب، آثار اندوه در چهره امام آشکار شد و فرمود: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاةَ أَصْحَابِي؛ [۷۷]. خودم و یاران با وفایم را به حساب خدا می گذارم. این نشان از مقام والای حبيب دارد که می تواند الگوی مناسبی فراراه ماباشد.

الگوی انتخابگری

قرار گرفتن بر سر دو راهی های دشوار و انتخاب بهترین راه، نشانه کمال عقل و آینده نگری و سعادت خواهی انسان است. نمونه بارز این انتخاب در حادثه عاشورا، جناب «حُزْر» است که انتخابگری او جلوه خاصی دارد. او که تا صبح عاشورا در لشکر دشمن و یکی از فرماندهان مهم سپاه کوفه بود، خود را میان بهشت و جهنم دید و بهشت را برگزید. او خود را به لشکر امام حسین (ع) رساند و با توبه و اعلام نصرت و یاری، در رکاب حضرت جنگید تا به شهادت رسید. [۷۸]. حُسن انتخاب او، اسوه ای جاوید، چهره ای ماندگار و سعادت پی پایدار برایش آفرید و از شهدای بلند مرتبه کربلا شد. به راستی، مسدود کردن راه امام حسین (ع) کجا و فدا شدن در رکاب امام کجا؟! چه سعادت پی بهتر از آن که امام معصوم (ع) فردی خطاکار را آزادمرد دنیا و آخرت بخواند و با دستمال خود سر او را ببندد تا از خونریزی جلوگیری کند؟! نقش الگویی حر برای دیگران نیز در کربلا به بار نشست؛ او نه تنها خود، بلکه برادرش مصعب، پسرش بکیر، و غلامش عروه را نیز به اردوگاه شرافت ملحق ساخت. توبه پذیری امام حسین (ع) به ما می آموزد که پوزش پشیمان را بپذیریم و او را از خود نرانیم.

الگوی خوشبختی

زهیر در ابتدا از پذیرش دعوت و پیوستن به اردوگاه سعادت دوری می‌گزید و برای یاری امام حسین (ع) آمادگی نداشت. سعی می‌کرد کاروانش که از حج برمی‌گشت، با کاروان امام (ع) تلاقی نکند، تا این که در منزلی همجوار شدند. امام (ع) او را به یاری خواند، زهیر سکوت کرد؛ اما همسرش دُلْهَم وی را ترغیب کرده، گفت: سبحان الله، آیا پسر پیامبر خدا (ص) به تو پیغام می‌دهد و تو به سوی وی نمی‌روی؟ زهیر از سخن غیورانه همسرش به خود آمده، به حضور امام رفت. سپس دستور داد خیمه‌ها را برچینند و اسباب و اثاثیه را به سوی کاروان امام ببرند. [۷۹] این جا بود که رودی به دریا متصل و خوشبختی و سعادت به او ارزانی شد و زهیر از خانه خدا به سوی خدا پرگشود. زهیر در وفاداری به امام تا بدانجا پیش رفت که فرماندهی جناح راست لشکر امام بدو سپرده شد. او در شب عاشورا به امام عرض کرد: خداوند آن روز را نیاورد که پسر پیامبر را در میان دشمن رها کنم و خود نجات یابم. اگر هزار بار در راه تو کشته شوم و زنده گردم، دست از تو بر نمی‌دارم. به راستی کناره‌گیری از اردوگاه امام کجا و قبول فرماندهی و آمادگی برای هزار بار مرگ کجا؟! زهی سعادت و خوشبختی که نصیب مردان خدا می‌شود.

الگوی رازداری

قیس پسر مسهر از پیشگامان شهادت است. او نامه رسان مبارزی بود که در شکل‌گیری جریان عاشورا نقش مهمی برعهده داشت. امام (ع) نامه‌ای به مردم کوفه نوشت و در آن، تاریخ حرکت به کوفه و دستورالعمل‌هایی برای مردم در نظر گرفته بود. پیک امام، قیس بن مسهر در قادسیه به دست مأموران ابن زیاد دستگیر شد و به ناچار برای حفظ اسرار نامه را پاره کرد. در پاسخ درخواست ابن زیاد برای دشنام گویی آل علی (ع) بر منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی شروع به لعن و دشنام ابن زیاد و بنی امیه و سلام و صلوات بر علی (ع) و فرزندان او کرد. سپس افزود: ای مردم، من پیک و فرستاده حسینم، به دعوتش پاسخ دهید. در این زمان ابن زیاد دستور داد تا او را از بالای دارالاماره به پایین پرتاب کنند. [۸۰]. قیس برای فاش نشدن اسرار و اظهار محبت به خاندان علی (ع) با آغوش باز پذیرای شهادت شد. او برای جلوگیری از خطری که جان عده‌ای مؤمن خداجو و پیرو امام را تهدید می‌کرد، خود را به خطر انداخت تا سلامت دیگران تأمین شود. قیس می‌توانست به ابن زیاد پاسخ مثبت داده، خود را از آن مهلکه برهاند، امّا اثری جز زندگی چند روزه دنیوی در آن ندید. او ترجیح داد با ابراز محبت به علی (ع) و فرزندان او و بی‌زاری از دشمنان، درس محبت را به آیندگان منتقل کند. در پی حفظ اسرار نظامی و اعلان محبت به اهل بیت بود که جامه زیبای شهادت را بر تن کرد. امام حسین (ع) پس از شنیدن خبر شهادت قیس، چشمش پر از اشک شد و آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» [۸۱] را تلاوت فرمود.

الگوی محبت و مودت

یکی از چهره‌هایی که در صحنه کربلا-درخشش خاصی داشت، «عابس» بود که در زیارت ناحیه مقدسه به او اشاره شده است. وی از شخصیت‌های برجسته شیعه و شخصیت مدیر، شجاع، سخنور و زاهد شب‌زنده‌داری بود. او نمونه پاکی و خلوص و قهرمانی و از بزرگ‌ترین انقلابیون به حساب می‌آمد. [۸۲]. وی به امام (ع) عرض کرد: ای حسین، به خدا سوگند، هیچ کس در روی زمین نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از تو نیست و اگر ممکن بود به چیزی بهتر از جانم و خونم از تو دفاع کنم چنین می‌کردم. [۸۳]. او در عمل نیز با تمام هستی از امام خود دفاع کرد و با ارزش‌ترین چیزها را در راه محبوب‌ترین انسان‌ها

تقدیم کرد.

الگوی نمازگزاران

در گرماگرم نبرد در صحنه کربلا یکی از عاشوراییان به نام «ابو ثمامه صیداوی» دریافت که هنگام نماز است. از این رو به امام (ع) عرض کرد: می‌خواهم در حالی خدا را ملاقات کنم که این نماز را نیز به امامت شما به جا آورده باشم. امام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ؛ به یاد نماز هستی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد. البته تشویق امام به این دلیل بود که ابو ثمامه به فکر نماز بود، نه این که امام را به یاد نماز انداخت؛ چون به طور قطع امام (ع) نیز در فکر نماز و وقت آن بود. آن گاه در حالی که زهیر بن قین و سعید بن عبدالله پیش روی امام ایستاده بودند، امام و یاران با وفایش «نماز خوف» به جای آوردند. اقامه نماز در آن لحظه حساس و خطرناک می‌تواند الگویی باشد برای رزم‌آوران صحنه پیکار که حتی در اوج جنگ و شور و هیجان مبارزه نباید از یاد خدا و نماز غافل باشند. چرا که هدف نهایی مردان خدا حتی در زمان جنگ نیز بندگی خداست.

الگوهای سبقت

اگر اولین هارا در فرهنگ عاشورا بجویم، علی اکبر (ع) اولین شهید از بنی هاشم است. همو که وقتی امام (ع) از شهادت خود و یارانش خبر می‌دهد، می‌گوید: پدر جان! اگر مرگ ما در راه حق است، پس از مرگ باکی نیست. در میان مبارزان، مسلم بن عوسجه پیرمرد شیفته اباعبدالله است که در الگودهی و سبقت در میان شهیدان عاشورا پیام‌های برجسته‌ای دارد. پیام‌هایی چون پایداری: «هرگز تو را رها نخواهم ساخت»، وظیفه‌شناسی: «به چه عذری از ادای حق تو سر باز زنیم»، سفارش: وقتی مسلم بن عوسجه بر اثر ضربات دشمن به زمین افتاد و هنوز نیمه جانی داشت، امام (ع) و حبیب بن مظاهر بر بالین وی آمدند. مسلم در جمله‌ای کوتاه به حبیب گفت: «أَوْصِيكَ بِهَذَا؛ تو را به این شخص (اشاره به امام (ع) سفارش می‌کنم». از میان اسوه‌های جان‌نثار، می‌توان از حنظله بن سعد تهامی یاد کرد که با رشادت تمام، بدن خود را سپر وجود مبارک امام می‌کند: «وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ بِقِيَّةِ السَّهْمِ وَالرَّمَاكِ وَالسُّيُوفِ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ؛ پیش روی امام حسین (ع) ایستاد و با صورت و سینه خود از اصابت تیر و نیزه و شمشیر به امام جلوگیری می‌کرد [۸۴]». سعید بن عبدالله حنفی از دیگر پاکبازان بود که گوی سبقت از دیگران ربود. او پیش روی امام و تیرهای دشمن ایستاد تا این که به زمین افتاد و به شهادت رسید. [۸۵]. عمرو بن قرظه انصاری نیز نیزه‌های پرتاب شده به سوی امام (ع) را با دست می‌گرفت و شمشیرها را با جان می‌خرید و از رسیدن هرگونه گزند به امام جلوگیری می‌کرد. در نهایت از امام سؤال کرد: آیا به عهدم وفا کردم؟ امام (ع) فرمود: «آری، تو در بهشت نیز پیش روی من خواهی بود» [۸۶].

الگوی قومیت زدایی

در عاشورا به کسانی برمی‌خوریم که مرز نژاد و زبان و قومیت را درنوردیدند و خود را به شهادت‌کنده کربلا رساندند. رنگ، نژاد و زبان، مرزهای دست‌ساخته بشر است و در میان اولیای خدا و در کوی شهیدان این مرزبندی وجود ندارد. شهید، شهید است خواه عرب باشد یا عجم، خواه ترک باشد یا فارس. اَسْلَمَ مرد مبارزی از دیار ترک بود که در خدمت امام حسین (ع) قرار داشت. او همچون جَوْن (فردی سیاه پوست) از آن حضرت جدا نشد تا در رکاب او به شهادت رسید. [۸۷] در برخی از منابع، نام این شهید ترک را «واضح» ضبط کرده‌اند. [۸۸]. شهید پارسی، یکی از کسانی بود که در اردوگاه امام حضور داشت. او فردی به نام «نصر» فرزند «ابو نیزر» بود که در کنار امام حسین (ع) پرورش یافت و در این سفر نیز همراه امام حسین (ع) بود. او شجاع و

دلیر و سواری بی نظیر بود که خروش سواران ایران را داشت. بامداد روز شهادت که عازم نبرد شد، چهار پای اسبش را با شمشیر قطع کرد تا پیاده بجنگد و آن قدر پایداری کرد تا شهید گردید. [۸۹]. بنابراین، در عرصه کربلا- و در قاموس عاشورا، گوناگونی نژاد و ملت را راهی نیست. اختلاف رنگ، زبان و قومیت، مانع دفاع از حریم آزادی، ایمان و عقیده نخواهد بود.

الگوی صبر و مقاومت

گرچه افراد زیادی در به دوش کشیدن رسالت فرهنگی و پیام رسانی خون شهیدان کربلا سهیم بوده اند، اما کسی که در میان آنان از همه بیشتر درخشید و بیشترین مصیبت را تحمل کرد، حضرت زینب کبری (س) بود. به حق می توان آن بانوی بزرگ را «أُمُّ المصائب» نامید. آن حضرت جدا از سختی هایی که در فراق جد و پدر و مادر و برادر خود متحمل شد، تنها در قضیه عاشورا، به خون غلتیدن بیش از بیست نفر از نزدیک ترین افراد خانواده خود را به چشم دید. از این رو، او مادر سه شهید، خواهر شهید، عمه شهید و خاله شهید هم هست. از سوی دیگر دشواری سرپرستی کاروان اسیران از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام و ایراد خطبه در این دو شهر نیز به دوش او بود. آری زینب کبری پس از تحمل شهادت شهیدان کربلا و تحمل رنج اسارت در کاخ یزید، با ایراد خطبه آتشین و افشاگرانه و مستند خود، یزید و یزیدیان را به هراس انداخت. در بخشی از این خطبه تاریخی آمده است: ای یزید، به خدا سوگند (با این جنایت هایی که انجام دادی) جز پوست بدن خود را نشکافتی و جز گوشت تن خود را پاره پاره نکردی، گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند، بلکه آنان زنده اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می خورند. این را هم بدان، آن کسانی که کار را برای تو فراهم ساخته، تو را بر گرده مسلمانان سوار کردند، به کیفر خود خواهند رسید و بدانید که ستمگران را بد کیفری در پیش است. قدر و مقام تو را بسیار پست می دانم. بدان که رأی و تدبیرت سست و روزگارت اندک و انگشت شمار و جمعیت تو رو به پراکندگی است، در آن روز که منادی فریاد زند: لَا لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ همانا لعنت خدا بر ستمکاران باد. [۹۰]. ایراد خطبه ای چنین گیرا و بی باکانه در دربار کسی که خود را امیر مؤمنان جهان اسلام آن روز می داند و کشورهایی چون ایران، عراق، عربستان، ترکیه و... رازیر سلطه دارد، نشانه چیست؟ آیا جز شجاعت و آزادی و صبر و مقاومت است؟ بردباری در پیشگاه او شرمنده است. در تاریخ بشر زنی به شکیبایی زینب (س) نیامده است. او با کمال تسلط بر نفس در انجام برنامه ای که از سوی برادر برای اجرای آن مأموریت داشت کوشید و با کمال متانت تلاش کرد. [۹۱].

الگوی سازش ناپذیری

امام حسین (ع) در پاسخ ولید برای بیعت با یزید فرمود: ای امیر، ما خاندان نبوت و معدن رسالت، و مکان آمد و شد فرشتگان هستیم. اسلام به وسیله ما آغاز شد و به دست ما به انجام می رسد و یزید مردی است شرابخوار، که انسان های محترم و بی گناه را به قتل می رساند و علناً مرتکب گناه می شود و بی باکانه حدّ و مرز الهی را می شکند، آیا برای مثل من شایسته است که با مثل یزید بیعت کند؟ (و با بیعت خود، تمام گناهان او را امضا کند؟) [۹۲]. امام (ع) با صراحت، شجاعت و قاطعیت، عزم راسخ، تصمیم قاطع خود را در رد بیعت یزید اعلام می کند و هیچ گونه ترس، سیاست بازی، فریبکاری و عافیت طلبی را در امر مسلمانان روا نمی دارد. تکلیف همه را روشن می کند که حسین فرزند پیامبر (ص) هرگز با یزید فاسق و پلید، بیعت نخواهد کرد. بیعت حسین (ع) با یزید، بیعت خیر و صلاح با پلیدی و فساد است. تسلیم نیکی ها، زیبایی ها و ارزش ها در برابر بدی ها، زشتی ها و پستی هاست. عقل، عدل، شرع و انصاف چنین سازشی را اجازه نمی دهد. امام (ع) با جمله «مَثَلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» قیام خود را از حالت فردی و شخصی خارج و به صورت یک اصل کلی و قانون عقلی مطرح می کند. امام با این بیان، دو جبهه و جناح

متضاد را ترسیم می کند که از آغاز تاریخ بشری تا پایان آن در برابر هم قرار دارند. جبهه حق و باطل، جبهه عدل و ظلم، جبهه نور و ظلمت، جبهه پارسایی و گناه، جبهه بدی ها و زشتی ها که قرآن مجید از آن به عنوان شجره طیبه و خبیثه یاد کرده است. امام (ع) نماد روشنایی، پیشوایی حق و پرچمدار جبهه عدل است و هرگز با جبهه زور و زر و تزویر سازشی ندارد. این خلاف سنت و شریعت الهی است که حق در برابر باطل و عدالت در برابر ستم تسلیم و خوار گردد. بنابراین، قیام عاشورا، قیام فردی علیه دیگری، یا گروهی علیه گروه دیگر، در مقطعی از تاریخ نیست، بلکه رویارویی همه خوبی ها با همه بدی ها و ارزش ها با ضد ارزش هاست، نبرد اسلام با کفر است که تا قیام قیامت ادامه دارد.

پیام ها و درس های عاشورا

اشاره

«پیام»، امر و دستوری است که به مخاطبانی داده می شود تا طبق آن عمل کنند و «درس»، آموزش و آموختن است. همچنین به آنچه آموزگار به شاگردش می آموزد، یا هر بخش از کتاب و نوشته ای دیگر که در هر جلسه به فرد دانش پژوه می آموزند، درس می گویند. پیام، گاهی صریح و آشکار است، و گاهی یک عمل برای دیگران دارای پیام است و آنان را به کاری و خصلتی «دعوت» می کند. بنابراین، هم فرد و هم جمع می توانند پیام بدهند، هم یک حادثه و عمل می تواند برای دیگران پیام داشته باشد. همچنان که در یکی از مراحل «نهی از منکر»، با بی اعتنایی، قطع رابطه، چهره عبوس و اخم کردن، به شخصی که خلافی می کند دستور می دهیم که «نکن». این دیگر زبان حال است نه قال، و پیام یک عمل است نه سخن. گذشته از این، گاهی حادثه آفرینان، آشکارا چیزی نگفته و پیامی نداده اند، لیکن این ماییم که از آن برداشت «پیام» می کنیم. اینجا کار ما «درس» گرفتن و به تعبیری، «پیام گیری» است. گاهی هم پیام یک حادثه، صرفاً توجه دادن و هشدار نسبت به چیزی است. با این حساب، وقتی سخن از «پیام های عاشورا» است، تنها به این معنی نیست که امام حسین (ع) و شهدای کربلا، به صورت رسمی و مشخص به مردم آن زمان یا زمان های آینده چه دستوری داده اند، بلکه شامل درس هایی هم که ما از عاشورا می گیریم می شود. مثلاً- این سخن امام حسین (ع) که فرموده است: «اگر دین ندارید، آزاده باشید» یک پیام صریح و روشن است. نیز اگر ما از حادثه عاشورا این درس را می گیریم که «هر چند با نیروی کم و امکانات اندک، باید در مقابل ظلم تسلیم نشد و مبارزه کرد»، این هم نوعی پیام عاشورایی است. هر چند در سخن سیدالشهداء (ع)، چنین مضمونی بیان نشده باشد، ولی چون آن حضرت برای ما «اسوه» است و عملش برایمان «حجت»، و می بینیم که خود او و یارانش با نفرات اندک در مقابل انبوه دشمن تا آخرین نفس مبارزه و مقاومت کردند، پس می توان گفت که «ایستادن در مقابل ظالم»، پیام عاشورا است، هر چند ما این را به صورت درسی از عاشورا گرفته ایم. [۹۳].

تبیین پیام ها و درس ها

اشاره

قیام عاشورا پیام ها و درس های فراوانی، جهت آموزندگی، سازندگی و تأثیرگذاری دارد که برخی از آنها به قرار زیر است:

جهاد با نفس

در صحنه عاشورا، کسانی حضور داشتند که اهل جهاد با نفس بودند و هیچ هوا و هوس در انگیزه آنان

دخیل و شریک نبود. از همین رو، بر جاذبه های مال، مقام، شهوت، عافیت و رفاه، ماندن و زیستن، نوشیدن و کامیاب شدن و... پیروز شدند. عمرو بن قرظه انصاری، از شهدای کربلا، در جبهه امام حسین (ع) بود و برادرش «علی بن قرظه» در جبهه عمر سعد. [۹۴] اما خود ساختگی او سبب شد که هرگز محبت برادرش، سبب سستی در حمایت از امام نشود و دلیرانه در صف یاران امام، ایستادگی و مبارزه کند. [۹۵]. نافع بن هلال، شهیدی دیگر از عاشوراییان بود. نامزد داشت و هنوز عروسی نکرده بود. در کربلا هنگامی که می خواست برای نبرد به میدان رود، همسرش دست به دامان او شد و گریست. این صحنه کافی بود که هر جوانی را متزلزل کند، و انگیزه جهاد را از او سلب کند. با آنکه امام حسین (ع) نیز از او خواست که شادمانی همسرش را بر میدان رفتن ترجیح دهد، بر این محبت بشری غلبه یافت و گفت: ای پسر پیامبر! اگر امروز تو را یاری نکنم، فردا جواب پیامبر را چه بدهم؟ آنگاه به میدان رفت و جنگید تا شهید شد. [۹۶]. در کربلا، عبدالله پسر مسلم بن عقیل، به میدان رفت و جنگید. بنا به نقلی، امام به او فرمود: شهادت پدرت مسلم برای خانواده شما بس است، دست مادرت را بگیر و از این معرکه بیرون روید. گفت: به خدا سوگند، من از آنان نیستم که دنیا را بر آخرت برگزینم. [۹۷]. عباس بن علی (ع) روز عاشورا، وقتی تشنه لب وارد شریعه فرات شد، دست به زیر آب برد اما با یادآوری تشنگی امام و اهل بیت، آب را بر روی آب ریخت و نوشید و تشنه بیرون آمد. [۹۸]. این نمونه ها هر کدام جلوه ای از پیروزی عاشورائیان را در میدان «جهاد نفس» نشان می دهد. درس عاشورا این است که کسانی قدم در میدان مبارزه با ستم بگذارند که نیت هایشان خالص باشد، هوای نفس نداشته باشند، میل به قدرت طلبی و شهرت و ریاست خواهی و تعلقات دنیوی و محبت دنیا را در وجود خود از بین برده باشند تا بتوانند در خط مبارزه، ثبات قدم و استقامت داشته باشند، و گرنه، خوف رها کردن مبارزه و هدف و خطر افتادن در دام و دامن نفس اماره باقی است. شهدای عاشورا، همه مجاهدان با نفس بودند. پیامشان به آیندگان نیز همین است.

شجاعت

شجاعت آن است که انسان در برخورد با سختی ها و خطر ها، دلی استوار داشته باشد. [۹۹] بیشتر کاربرد این واژه، در مسائل مبارزات و جهاد و برخورد با حریف در نبرد و نهراسیدن از رویارویی با دشمن در جنگ ها است. این نیروی قلبی و صلابت اراده و قوت روح، سبب می شود که انسان هم از گفتن حق در برابر ظالمان نهراسد، هم هنگام نیاز به مقابله و نبرد بپردازد، هم از فداکاری و جانبازی نهراسد. درجایی که اغلب مردم می هراسند، شجاعت آن است که انسان علی رغم وجود زمینه های هراس، نترسد و خود را نبازد و با غلبه بر مشکلات، تصمیم گیری حق و درست داشته باشد. شجاعت عاشوراییان ریشه در اعتقادشان داشت. آنان که به عشق شهادت می جنگیدند، از مرگ ترسی نداشتند تا در مقابله با دشمن، سست شوند. از این رو، لشکریان دشمن پیوسته از برابرشان می گریختند و چون یارای رزم فردی با این شجاعان را نداشتند، حمله عمومی به یک فرد می کردند، یا از دور، یاران امام را سنگباران می کردند. یکی از روایان حوادث کربلا به نام حمید بن مسلم درباره قوت قلب امام می گوید: به خدا سوگند! هیچ محاصره شده ای در انبوه مردم را ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و همچون حسین بن علی قویدل و استوار و شجاع باشد. مردان دشمن، او را محاصره کرده بودند، او با شمشیر بر آنان حمله می آورد و همه از چپ و راست فرار می کردند. عاشورا الهام بخش شجاعت به مبارزان بوده است و محرم همواره روحیه، شهادت و ظلم ستیزی به مردم می داده است. به تعبیر حضرت امام: ماه محرم ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد، ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستمکاران و حکومت های شیطانی زد، ماهی که به نسل ها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سرنیزه را آموخت... [۱۰۰].

برای مقابله با فشارهای درونی و بیرونی و غلبه بر مشکلات در راه رسیدن به هدف، پایداری و استقامت لازم است. بدون صبر، در هیچ کاری نمی توان به نتیجه مطلوب رسید. برای اینکه مصیبت های وارده و دشواری های راه، انسان را از پای در نیارد، باید صبور بود. این، دعوت دین در همه مراحل است و در عاشورا نیز با این جلوه عظیم روحی روبه رو هستیم و آنچه حماسه کربلا را به اوج ماندگاری و تأثیر گذاری و فتح معنوی رساند، روحیه مقاومت امام حسین (ع) و یاران و همراهان او بود. امام از آغاز نیروهایی را به همراهی طلبید که مقاوم باشند. در یکی از منزلگاه های میان راه، فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حِدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصِرِفْ عَنَّا** [۱۰۱]. ای مردم! هر کدام از شما که تحمل تیزی شمشیر و زخم و ضربت نیزه ها را دارد همراه ما بماند، و الا- باز گردد! با توجه به اینکه صحنه کارزار، همراه با زخم و ضربه و مرگ و تشنگی و درگیری و اسارت و صدها خوف و خطر است، امام حسین (ع) شرط همراهی را «صبر» دانست، تا یاران صبورش تا نهایت کار، بمانند. شعار ایستادگی در خطبه های امام و رجزهای آن حضرت و دیگر شهداء دیده می شود. از سفارش های اکید امام به همرزمان و خواهر خویش و دیگر زن ها و دختران حاضر در صحنه، به ویژه در مرحله پس از شهادت، موضوع صبر بود. در انقلاب اسلامی نیز، اگر پایداری مردم در مبارزه و تحمل شهادت ها و دشواری ها نبود، اگر امام امت در راه رسیدن انقلاب به پیروزی مقاومت نمی کرد و اگر رزمندگان اسلام در جبهه ها، آن همه تلفات و شداید را تحمل نمی کردند، هرگز انقلاب و جنگ به پیروزی نمی رسید. حادثه کربلا- آموزگار مقاومت بود و قهرمانان عاشورا، الهام دهندگان صبوری و شکیبایی. خانواده های شهدا نیز از صبر زینب کبری صبوری آموختند و پدران و مادران و همسران، داغ جوانان خویش را با الهام از کربلا تحمل کردند.

عزت

عزت چه به عنوان خصلت فردی یا روحیه جمعی، به معنای مقهور عوامل بیرونی نشدن، شکست ناپذیری، صلابت نفس، کرامت و والایی روح انسانی و حفظ شخصیت است. به زمین سفت و سخت و نفوذ ناپذیر، «عزاز» گفته می شود. آنان که از عزت برخوردارند، تن به پستی و ذنات نمی دهند، کارهای زشت و حقیر نمی کنند، و برای حفظ کرامت خود و دودمان خویش، گاهی جان می بازند. ستم پذیری و تحمل سلطه باطل و سکوت در برابر تعدی و زیر بار منت دونان رفتن و تسلیم فرومایگان شدن و اطاعت از کافران و فاجران، همه و همه از ذلت نفس و زبونی و حقارت روح سرچشمه می گیرد. خداوند عزیز است و عزت را برای خود و پیامبر و صاحبان ایمان قرار داده است. [۱۰۲]. در احادیث متعدّد، از ذلت و خواری نکوهش شده و به یک مسلمان و مؤمن حق نداده اند که خود را به پستی و فرومایگی و ذلت بیفکند. به فرموده امام صادق (ع): **إِنَّ اللَّهَ قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أَمْرَهُ كُلَّهُ وَ لَمْ يُقَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا...** [۱۰۳]. خداوند همه کارهای مؤمن را به خودش وا گذاشته، ولی اینکه ذلیل باشد، به او واگذار نکرده. چرا که خدا فرموده است عزت از آن خدا و رسول و مؤمنان است. مؤمن عزیز است، نه ذلیل؛ مؤمن سرسخت تر از کوه است؛ کوه را با کلنگ و تیشه می توان کند، ولی از دین مؤمن نمی توان چیزی جدا کرد! دودمان بنی امیه می خواستند ذلت بیعت با خویش را بر «آل محمد» تحمیل کنند و به زور هم شده، آنان را وادار به گردن نهادن به فرمان یزید کنند و این چیزی نشدنی بود و «آل الله» زیر بار آن نرفتند، هر چند به قیمت شهادت و اسارت. وقتی والی مدینه، بیعت با یزید را با امام حسین (ع) مطرح کرد، حضرت با ذلیلانه شمردن آن، آن را نفی کرد و ضمن بر شمردن زشتی ها و آلودگی های یزید، فرمود: **«فَمَثَلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ»** [۱۰۴] کسی همچون من، با شخصی چون او بیعت نمی کند! در جای دیگر با ردّ پیشنهاد تسلیم شدن فرمود: **لَا- أُعْطِيَكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ** [۱۰۵]. همچون ذلیلان دست بیعت با شما نخواهم

داد. صبح عاشورا در طلوعه نبرد، ضمن سخنانی فرمود: به خدا قسم آنچه را از من می خواهند (تسلیم شدن) نخواهم پذیرفت، تا اینکه خدا را آغشته به خون خویش دیدار کنم. [۱۰۶]. در خطابه پرشور دیگری در کربلا، خطاب به سپاه کوفه، در ردّ درخواست ابن زیاد مبنی بر تسلیم شدن و بیعت، فرمود: ابن زیاد، مرا میان کشته شدن و ذلت مخیر قرار داده، هیئات که من جانب ذلت را بگیرم. این را خدا و رسول و دامان های پاک عترت و جان های غیرتمند و باعزت نمی پذیرند. هرگز اطاعت از فرومایگان را بر شهادت کریمانه ترجیح نخواهم داد. [۱۰۷]. در مورد دیگر فرمود: من از مرگ، باکی ندارم. مرگ، راحت ترین راه برای رسیدن به عزّت است. مرگ در راه عزّت، زندگی جاودانه است و زندگانی ذلت بار، مرگ بی حیات است. مرا از مرگ می ترسانی؟ چه گمان باطلی! همّت بالا-تر از این است که از ترس مرگ، ظلم را تحمل کنم. بیش از این نمی توانید که مرا بکشید. مرحبا به مرگ در راه خدا. ولی شما با کشتنم نمی توانید شکوه و عزّت و شرف مرا از بین ببرید. چه هراسی از مرگ؟ [۱۰۸]. این روحیه عزّتمند، در فرزندان و برادران و یارانش نیز بود. ردّ کردن امان نامه ابن زیاد، از سوی عباس بن علی و برادرانش نمونه آن بود. اگر امان او را می پذیرفتند، ممکن بود جان سالم به در برند، ولی عمری ذلت رها کردن امام و منت امان نامه عبید الله بن زیاد را همراه داشتند. نماد عزّتشان پذیرفتن امان بود، آن هم با شدیدترین و صریح ترین وضع ممکن: مرگت باد ای شمر! لعنت خدا بر تو و امان تو باد. ای دشمن خدا، می گویی که گردن به اطاعت طغیان و ستم بنهیم و از یاری برادرمان حسین (ع) دست برداریم؟ [۱۰۹]. علی اکبر (ع) نیز همین روحیه را داشت. در رجزی که در میدان نبرد می خواند، ضمن معرفی خود و یادآوری پیوندش با پیامبر خدا، از حکومت ناپاک زاده بر مسلمانان انتقاد کرد و فرمود: به خدا سوگند، چنین کسی حاکم ما نخواهد بود: «تَاللّٰهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيّ» [۱۱۰] و تن سپردن به حکومت آنان را ننگ برای عترت رسول خدا دانست. خاندان حضرت سیدالشهدا (ع) نیز، عزّت آل الله را پس از عاشورا، هر چند در قالب اسارت، حفظ کردند و کمترین حرف یا عکس العمل یا موضعگیری که نشان دهنده ذلت و خواری آن دودمان باشد، از خود نشان ندادند. خطبه های امام سجاد (ع) و حضرت زینب و سکینه و... همه شاهی بر عزّت آنان بود. حضرت زینب سخنان تحقیر آمیز ابن زیاد را در کوفه، با عزت و سربلندی پاسخی دندان شکن داد. و گستاخی های یزید، در کاخ شام را نیز بی جواب نگذاشت و در خطبه بلغی که در کاخ یزید خواند، او را به محاکمه کشید و با گفتن این سخن که «ای یزید، خیال کرده ای با اسیر کردن ما و به این سوی و آن سوی کشیدنمان خفیف و خوار می شویم و تو کرامت و عزّت می یابی؟... به خدا سوگند، نه یادما محو می شود و وحی ما می میرد و نه ننگ این جنایت از دامان تو زدوده خواهد شد...» [۱۱۱] به یزید و حکومت او فهماند که در ذلیل ترین و رسواترین حالتند و جنایت هاشان ذره ای از شکوه و عزّت و کرامت خاندان وحی نکاسته است.

عمل به تکلیف

مکتبی بودن یک مسلمان را از اینجا می توان شناخت که در همه ابعاد زندگی و کارهای فردی و اجتماعی، نسبت به آن چه «وظیفه دینی» است، متعبد و عامل باشد. تکلیف در شرایط مختلف فرق می کند. ممکن است مطابق خواسته قلبی انسان باشد یا مخالف، مورد پسند مردم باشد یا نه. مسلمان چون در برابر خداوند تعهد سپرده است، عملکرد او نیز باید طبق خواسته او باشد و هیچ چیز را فدای «عمل به تکلیف» نکند. در این صورت، هر چند به ظاهر شکست هم بخورد، پیروز است؛ چون در انجام وظیفه کوتاهی نکرده است. در تاریخ معاصر نیز، بنیانگذار انقلاب اسلامی، امام خمینی (قدس سره) قیام ضد طاغوتی خود را بر اساس تکلیف الهی آغاز کرد و در همه مراحل، جز به آنچه وظیفه بود، نیندیشید. چه فریاد و چه سکوت، چه زندان و تبعید و چه درس و تالیف، چه جنگ و چه پذیرش قطعنامه صلح، همه و همه بر اساس «عمل به تکلیف» بود و از این جهت در هیچ مرحله ای، سست و مأیوس نشد و از هدف خویش دست نکشید و یک لحظه هم از

آنچه پیش آمد، پشیمان نگشت. پیام عاشورا برای همه مردم، به ویژه آنان که موقعیت ویژه دارند و برای دیگران خط دهنده و الگو هستند، «شناخت تکلیف» و «عمل به تکلیف» است. اگر همه پیروان حق در زمان سیدالشهدا (ع) وظیفه خویش را می دانستند و مثل شهدای کربلا با جانبازی و حمایت از امام خویش به وظیفه عمل می کردند، مسیر تاریخ به گونه ای دیگر ترسیم می شد و سرنوشت اسلام و مسلمانان به نحو دیگری بود. امروز نیز باید شکل های مختلف تکلیف را شناخت و نسبت به انجام آن متعبد بود و پیروزی را در انجام وظیفه دانست. امام امت بارها می فرمود: همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه ایم، نه مأمور نتیجه. [۱۱۲]. این همان درس آموخته از عاشورا است.

غیرت

یکی از خصلت های پسندیده، «غیرت» است. غیرت آن است که کسی نسبت به ناموس خود و همسر یا فرد مورد علاقه اش به حدی اهتمام ورزد که به دیگری اجازه و تعرض به حریم خویش ندهد. انسان غیور، نمی تواند تحمل کند که دیگران با نگاه های ناپاک یا انگیزه های فاسد، به همسر و بستگان او نزدیک شوند و قصد سوء داشته باشند. غیرت ورزیدن، خلقی ارزشمند و پسندیده است. «غیرت دینی» نیز سبب می شود که انسان از هر نوع سوء قصد و هجوم مخالفان به دین و ارزش های مقدس و معتقدات دینی بر آشوبد و عکس العمل نشان دهد و در دفع تعرض بکوشد. پیامبر اکرم (ص) فرموده است: غیرت از ایمان است؛ «الْغَيْرَةُ مِنَ الْإِيمَانِ». [۱۱۳]. غیرت، نشانه ارزشمندی شخصیت یک انسان محسوب می شود. حضرت علی (ع) فرموده است: «ارزش انسان به قدر همت اوست، صدق او به اندازه جوانمردی اوست، شجاعتش به اندازه پاکدامنی اوست و عفت او به قدر غیرت اوست». [۱۱۴]. بنی هاشم، غیرتمندان روزگار خویش بودند و برای عترت پیامبر حرمتی فوق العاده قائل بودند. جوانان بنی هاشم نیز پیوسته اهل بیت امام حسین (ع) را در طول سفر به کربلا، محافظت می کردند. شب ها نیز با حراست این جوانان، بویژه قمر بنی هاشم، زنان حرم آسوده و بی هراس می خفتند. حسین بن علی (ع) در رجز حماسی خویش در روز عاشورا از جمله بر حمایت از ذریه پیامبر و خانواده پدرش تأکید می فرمود: «أَحْمِي عِيَالَاتِ أَبِي، أَمْضِي عَلَى دِيْنِ النَّبِيِّ». [۱۱۵]. پیروان عاشورا، هم درس عفاف و حجاب را به عنوان «غیرت ناموسی» از کربلا می آموزند، هم دفاع از مظلوم و نصرت حق و مبارزه با باطل و بدعت را بعنوان «غیرت دینی» از حماسه آفرینان کربلا الهام می گیرند.

عشق به خدا

از والاترین و زلال ترین حالات جان آدمی، عشق به کمال مطلق و معبود حقیقی، خدای متعال است. پیشوایان الهی این عشق را در بالاترین درجه اش داشتند. نحوه حیات و شهادتشان نیز گویای آن است. صاحبان چنین عشق هایی، برای خود، تعینی نمی بینند و پیوسته در انتظار لحظه رهایی از قفس تن و زندان خاک و پیوستن به خداوندند. چنین عشقی «فنا فی الله» را هم در پی دارد و این فنا و جذبه، سبب می شود که جز ذات احدی و جز رضای خالق، چیزی را به حساب نیاورد و از هر چه که مانع این وصال گردد، بگذرد. گذشتن از همه چیز برای خدا، یکی از جلوه های همین عشق عرفانی به خدا است. فداکردن جسم برای تعالی جان، جلوه دیگر آن است. سراسر عاشورا و صحنه های رزم فرزندان و یاران، جلوه ای از این جذبه معنوی و عشق برین است و شهادت یاران و عزیزان، هر کدام «هدیه» ای به درگاه دوست است، تا رضای او تأمین شود و به بزم قرب، بار دهد. این مشرب عرفانی و عشق به خدا در جبهه های دفاع مقدس در ایران نیز تجلی داشت و رزمندگان عارف و صاحب دل، ره صد ساله را یک شبه می رفتند و به تعبیر حضرت امام خمینی (قدس سره) که شهادت را در ذائقه اولیای الهی شیرین تر از عسل می دانست و معتقد بود که از این شراب طهور معرفت و عشق، «جوانان در جبهه ها جرعه ای از آن را نوشیده و به وجد آمده اند»

[۱۱۶] و شهدا را سبکبالان عاشق شهادت می دانست که «بر تَوْسَن شرف و عزّت به معراج خون تاخته اند و در پیشگاه عظمت حق و مقام جمع الجمع، به شهود و حضور رسیده اند.» [۱۱۷] و در مورد توصیف ناپذیری جذبه های روحانی بسیجیان عاشق شهادت با قلم و بیان می فرمود: لکن آن بُعد الهی عرفانی و آن جلوه معنوی ریّانی که جان ها را به سوی خود پرواز می دهد و آن قلب های ذوب شده در تجلّیات الهی را با چه قلم و چه هنر و بیانی می توان ترسیم کرد؟ [۱۱۸].

فدا شدن در راه خدا

برای انسان های موحد، چیزی بالاتر از آن نیست که نعمت وجود را در راه رضای معبود، به کار گیرند و در راه خدا خرج شوند و فدا گردند. آمادگی برای «فدا شدن»، نشانه صدق انسان در راه محبّت خدا است. خدا مشتری جان ها و مال هاست و در برابر آن بهشت می دهد. [۱۱۹] اولیای خدا در برابر پروردگار، برای خود هیچ شأنی قائل نیستند و اگر دین الهی نیازمند مال و جان و حتّی آبروی آنان باشد، از نثار آن مضایقه ای ندارند. حفظ دین خدا قربانی می خواهد. حسین بن علی (ع) و یاران و فرزندان قربانیان اهل بیت در این راه بودند. حضرت زینب (س) پس از حضور بر بالین سیدالشهداء و در کنار جسد قطعه قطعه او چنین گفت: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ» [۱۲۰]، خدایا این قربانی را از ما بپذیر. در تعبیر دیگری هم از آن حضرت به عنوان «ذبیح» یاد کرده اند، چرا که او اسماعیلی بود که در منای حق شهید شد و حیات دین را تضمین کرد. برای ملّت ها هم قربانی شدن و قربانی دادن، رمز عزّت و پیروزی است. پیام عاشورا این است: ملّتی که در راه «آزادی» گام برداشته و برمی دارد، باید قربانیان بسیاری تقدیم آستانِ حرّیت کند و اگر جامعه ای حاضر به فداکردن عزیزانش در راه عزیزترانش (آرمان و مکتب و آزادی و استقلال) نباشد، هرگز از ذلّت به عزّت نمی رسد. از عظمت قربانی می توان به جایگاه رفیع و عظیم چیزی پی برد که قربانی، در راه آن فدا شده است. سیدالشهدا (ع) و شهدای کربلا در راه دین و حق فدا شدند، پس عظمت دین خدا از آن آشکار می شود.

بصیرت

شناخت روشن و یقینی از دین، تکلیف، پیشوا، حجت خدا، راه، دوست و دشمن، حق و باطل، «بصیرت» نام دارد. از صفات شایسته و ستوده ای است که یک مسلمان در زندگی فردی و اجتماعی خود باید از آن برخوردار باشد. در مبارزات و فعالیت های سیاسی و اجتماعی و موضعگیری ها، جایگاه بصیرت روشن تر می شود. بدون آن، حتی مبارزه و جنگ انسان هم کورکورانه و گاهی در مسیر باطل قرار می گیرد. انتخاب درست نیز بستگی به بینش صحیح و بصیرت انسان دارد. حماسه آفرینان عاشورا، بی هدف و کورکورانه به کربلا نیامده بودند. آنان اهل بصیرت بودند، هم نسبت به درستی و حقّانیت راه و رهبرشان، هم به اینکه وظیفه شان جهاد و یاری امام است، هم شناخت دشمن و حق و باطل. این در کلام و شعار و رجز امام و یاران شهیدش مشهود است. حتّی آگاهی امام حسین (ع) از فرجام شهادت در این سفر و آگاهانیدن یاران و همراهان به پایان این قیام، نوعی داشتن بصیرت و دادن بصیرت است، تا انتخاب افراد، آگاهانه باشد. امام خود می دانست که شهید خواهد شد (مَا أَرَانِي إِلَّا مُقْتُولًا). [۱۲۱] این سرنوشت خونین را به یاران خویش نیز خبر داد تا همراهی شان از روی بصیرت و آگاهی باشد. شب عاشورا در جمع یاران خویش فرمود: «اینان مرا خواهند کشت و همه کسانی را که پیش روی من جهاد می کنند. پس از غارت، خانواده مرا به اسارت خواهند برد. بیم آن دارم که شما از اینها (شهادت و اسارت) خبر نداشته باشید، یا بدانید ولی (از رفتن) شرم کنید. نیرنگ نزد ما خاندان حرام است. هرکس دوست ندارد با ما باشد، باز گردد...». [۱۲۲]. این برای آن بود که همراهانش آگاهانه برای شهادت بمانند. در طول راه هم که می آمدند، از اینگونه سخنان

فرمود. به نقل ابو مخنف: حضرت دوست نداشت که همراهیان با او همراه شوند مگر آنکه بدانند به استقبال چه وضعیتی و سرنوشتی می روند. حضرت می دانست که اگر آینده را برای آنان روشن کند، تنها کسانی همراهی اش خواهند کرد که حاضر به مواسات، فداکاری و کشته شدن در کنار او باشند. [۱۲۳]. امام، خود به بی وفایی مردم آگاه بود، با این حال، به سوی کوفه حرکت کرد تا به تکلیف عمل کند. یاران او، علاوه بر بصیرتی که از کلمات امام در این مسیر فرامی گرفتند، خودشان در زندگی اهل تشخیص و شناخت بودند. درباره «ابو ثمامه صائدی» نوشته اند که «بصیر بود، از تکسواران عرب و از چهره های برجسته شیعه بود». [۱۲۴]. نافع بن هلال، شب عاشورا پس از سخنان امام حسین (ع) برخاست و ضمن اعلام وفاداری گفت: «فَإِنَّا عَلَى نِيَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا» [۱۲۵]، ما همان انگیزه ها و بصیرت هایمان را داریم و از دست نداده ایم. عباس بن ابی شیب، وقتی خدمت امام رسید، به او چنین گفت: سلام بر تو ای ابا عبدالله! خدا را گواه می گیرم که من بر آیین تو و آیین و خط مشی پدرت هستم. [۱۲۶]. پس از ماجرای عاشورا، وقتی در مسجد کوفه، به امام حسین (ع) توهین کردند و ابن زیاد، شهید عاشورا را دروغگو خواند، صحابی بزرگوار و روشمند، عبدالله بن عقیف از دی در مجلس حضور داشت، برخاست و به دفاع از اهل بیت و رد سخنان والی کوفی گفت: دروغگو پسر دروغگو تو هستی و پدرت و کسی که تو را امارت و ولایت داد و پدرش، ای ابن مرجانه! آیا فرزندان پیامبران را می کشید و سخن صدیقان می گوید؟ [۱۲۷]. بریر در صحنه کربلا وقتی با بعضی از چهره های خبیث سپاه دشمن گفت گو می کرد، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَادَنِي فِيكُمْ بَصِيرَةً» [۱۲۸]، سپاس خدایی را که بصیرت و شناخت مرا درباره شما افزون ساخت. چه کلام عبدالله عقیف و چه کلام بریر بن خضیر، نشان دهنده بصیرت آنان در انتخاب راه و شناخت دوست و دشمن است و با این سلاح در میدان مبارزه حاضر شدند. امام صادق (ع) درباره حضرت عباس (ع) با تعبیر «نافذ البصیره» یاد می کند که گویای عمق شناخت آن شهید است «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبَ الْإِيمَانِ». [۱۲۹] در زیارتنامه حضرت عباس (ع) نیز می خوانیم: «وَ أَنْكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ» [۱۳۰] که شهادت او را از روی بصیرت و براساس اقتدا به صالحان بر شمرده است. نیز می خوانیم: خدا را گواه می گیرم که تو همان راهی را رفتی که شهدای بدر و دیگر مجاهدان راه خدا پیمودند. [۱۳۱]. در زیارتنامه حضرت مسلم بن عقیل نیز بر همین بصیرت در مبارزه و شهادت و پیمودن راه شهدای بدر و مجاهدان اسلام و اقتدا به صالحان و پیروی از انبیا تأکید شده است، با تعبیراتی همچون: «أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْبُدْرِيُّونَ الْمَجَاهِدُونَ... وَ أَنَّكَ قَدْ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَ مُتَّبِعًا لِلْبَشِيرِينَ» [۱۳۲]. عاشورا به ما می آموزد که در صحنه های زندگی، در پیروی ها و حمایت ها، در دوستی ها و دشمنی ها و موضعگیری ها، براساس شناخت عمیق و بصیرت عمل کنیم و با یقین و اطمینان به درستی کار و حقانیت مسیر و شناخت خودی و بیگانه و حق و باطل، گام در راه بگذاریم.

هر روز عاشورا

از درس های مهم عاشورا، شناخت تکلیف دفاع از حق و مبارزه با باطل و ستم، در هر جا و هر زمان است. قیام حسینی تکلیف خاص آن حضرت و یارانش در آن مقطع زمانی خاص نبود. تکلیفی دینی به اقتضای آن شرایط و برخاسته از محکمت دین بود. هر گاه هر جا نظیر آن شرایط پیش آید، همان تکلیف هم ثابت است. حسین بن علی (ع) حرکت خویش را قیام بر ضد کسانی می دانست که ستمگرانه سلطه یافته اند، حلال الهی را حرام می کنند، عهد الهی را می شکنند، حدود خدا را تعطیل می کنند و برخلاف سنت رسول خدا (ص) حرکت می کنند. در خطبه خویش، این ویژگی ها را در سلطه یزید، محقق می دانست و قیام بر ضد آن را تکلیف، و می فرمود: «فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ» [۱۳۳] در کار من برای شما الگو و سرمشق تبعیت و پیروی است. پس ماهیت قیام کربلا در گستره زمین و زمان جاری است و همه جا با الهام از این مکتب، باید بر ضد ستم

قیام کرد و در راه آزادی و عزت فداکاری نمود. جمله «كُلَّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَكُلَّ أَرْضٍ كَرْبَلَا» حتی اگر حدیث هم نباشد، حقیقتی است که از متن دین و روح عاشورا برمی آید و شعاری است، نشان دهنده تداوم و پیوستگی خطّ درگیری حق و باطل در همه جا و همیشه، که عاشورای سال ۶۱ یکی از بارزترین حلقه های این زنجیره طولانی است. اینکه در زیارتنامه ها به صورت مکرر این مضمون آمده که: من با دوستانان دوست و با دشمنان دشمن و در حال جنگم، با ولّی شما موالات و با عدوّ شما معادات دارم، از خداوند می طلبم که توفیق خونخواهی شما را در رکاب پیشوایی راهنما و حق گو نصیبم کند و امثال این گونه تعبیرات، نشان تداوم این جبهه در طول تاریخ است، و گر نه عاشورا به پایان رسیده و دشمنان آن حضرت هم مرده اند، پس خصومت با چه کسانی و نصرت در چه جبهه ای؟ در زیارت حضرت عباس (ع) می خوانیم: «أَنَا لَكُمْ تَابِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ» [۱۳۴] من پیرو شمایم و یاری من برای شما مهیّا است. این هم نشانه ای از تداوم عاشورا تا همیشه تاریخ است. نبرد عاشورا گرچه از نظر زمان، بسیار کوتاه بود، اما از نظر امتداد، طولانی ترین درگیری با ستم و باطل است و تا هر زمان که هر آرزومندی آرزو کند که کاش در کربلا بود و در یاری امام به شهادت می رسید، امتداد دارد. این آرزو و اشتیاق هم در زیارتنامه ها مطرح است: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ» [۱۳۵]. حضرت امام «قدس سرّه» درباره مفهوم «هر روز عاشورا» فرموده است: این کلمه کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا. یک کلمه بزرگی است... همه روز باید ملت ما این معنی را داشته باشد که امروز روز عاشورا است و ما باید مقابل ظلم بایستیم و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را ما پیاده کنیم، انحصار به یک زمین ندارد. انحصار به یک افراد نمی شود. قضیه کربلا- منحصراً به یک جمعیت هفتاد و چند نفری و یک سرزمین کربلا نبوده، همه زمینها باید این نقش را ایفا کنند. [۱۳۶]. الهامی که همه مبارزان راه آزادی از کربلا گرفته اند و قیام های عدالتخواهانه و احیاگرانه دین که در تاریخ اسلام بوده است، حلقه های دیگری از این مبارزه است و نشان می دهد که هر روز عاشورا و همه جا کربلاست. در انقلاب اسلامی ایران نیز، چه در حماسه هشت سال دفاع مقدّس، همین اتصال به نهضت عاشورا منع حرکت آفرینی و الهام بود.

عبرت ها در آئینه عاشورا

اشاره

عبرت آموزی یعنی حوادث تلخ و شیرین گذشته را در آئینه آینده قرار دادن، از حال به گذشته رفتن و گذشته را دقیق بررسی کردن و آن را فرا رو قرار دادن و به تاریخ به عنوان یک جریان و کلاس درس نگریستن.

تفاوت درس و عبرت

در تفاوت میان درس و عبرت می توان گفت: گاهی از یک شخص و حادثه به عنوان «الگوی مثبت» یاد می شود و دیگران با تأسی به آن و «درس» گرفتن از آن دستمایه های مثبت، راه عملی خویش را درمی یابند. گاهی نیز از یک حادثه به صورت «نمونه منفی»، می توان یاد کرد؛ حادثه ای تلخ و ناراحت کننده و تأسف بار که با «عبرت» گرفتن از آن، می توان و باید جلوی تکرار آن را گرفت. در قرآن کریم، نمونه هایی از هر دو نوع آمده است؛ گاه داستان هایی از فداکاری ها، ایثارها، مجاهدت ها، صبر و مقاومت ها، ایمان و اخلاص و خداترسی اشخاص و اقوامی یاد می شود که همه اُسوه دیگرانند و با یادکرد این جلوه های مثبت، می خواهد برای تداوم یا تکرار آن فضیلت ها در دیگران انگیزه بیافریند. به دیگر تعبیر، مردم از آن ها درس بگیرند. گاه نیز از حادثه ای شوم، گروهی شقاوتمند، ناسپاسی های اقوام پیشین، هلاکت امت های کافر و معصیت

کار، لجاجت و دین ستیزی طاغوت ها و... یاد می شود که در همه اینها «عبرت» برای «اولی الابصار» و پند برای هوشیاران است. از الگوهای مثبت باید درس گرفت و نمونه آن را در جامعه کنونی پیاده کرد و از حوادث ناگوار باید «عبرت» گرفت و مانع تکرار و بروز دوباره آن در وضعیت فردی و اجتماعی شد.

عبرت آموزی در قرآن و روایات

بیش تاریخ قرآن کریم در خصوص حوادث، بیش «عبرت آموزی» است. قرآن کریم تاریخ را آینه ای می داند که در آن می توان تمامی حوادث زشت و زیبا را دید و از این حوادث الهام گرفت و سرنوشت آینده زندگی را با الهام از این آینه گویا انتخاب کرد. ستمگران، طاغوتیان و سرنوشت آنها را دید و از انتخاب راه آنان که سرنوشتی جز بوار و هلاکت در پی ندارد خودداری ورزید و صالحان و برگزیدگان حضرت حق و سرنوشت موفق آنها را دید و با گزینش راه آنان سعادت خویش را تأمین کرد. در بیش از ده آیه قرآن ترغیب و تشویق فراوان به «سیر در ارض» شده است. [۱۳۷] «سیر در ارض» در فرهنگ قرآن به معنای جهانگردی بی هدف و احیاناً با هدف اشباع غرایز حیوانی نیست بلکه به معنای بررسی حوادث تاریخی و دیدن جغرافیای حوادث به منظور عبرت آموزی است. در بسیاری از این آیات به دنبال تذکر به خیره سران، سخن از «سیر در ارض» رفته است. قطعاً هدف قرآن از این همه تأکید این نیست که ترغیب به جهانگردی تفریحی بدون انگیزه های والای انسانی بنماید. بلکه هدف این است که انسان ها با این سیر، دل بیدار و چشم بینا پیدا کنند و در آینه حوادث گذشته راه درست را از نادرست بیابند، بروند و ملک بر تاراج رفته فراعنه، کاخ های ویران شده کسرها، قبرهای در هم ریخته قیصرها، و استخوان های پوسیده و خاک شده نمرودها و سرزمین های بلادیده قوم لوط و ثمود را از نزدیک تماشا کنند، و پندهای خموشان را بشنوند و به خروش خفتگان در دل خاک گوش فرادهند و آن چه را سرانجام بر سر خودشان خواهد آمد با چشم خویش ببینند. به عنوان نمونه در دو آیه زیر تدبر کنید: ۱. «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (روم: ۹) آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! آنان نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند، و پیامبران شان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند)؛ خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می کردند! ۲. «أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَشْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج: ۴۶) آیا در زمین نمی گردند تا دل هایی داشته باشند که با آن درک کنند یا گوش هایی داشته باشند که با آن بشنوند؟! چرا که چشمان [ظاهر] کور نمی شوند، بلکه دل هایی که در سینه ها جای دارند، کور می گردند! در این آیات و امثال آن «نظر» هدف سیر در ارض معرفی شده و نظر به معنای «عبرت آموزی» است. در روایات نیز تأکید فراوانی بر عبرت آموزی از حوادث تاریخی شده است. پیامبر گرامی اسلام (ص) بر این امر تأکید داشت و دوستان خود را با این بینش پرورید. در روایتی آمده است که حضرت فرمود: پروردگارم به من فرمان داده که سخنم ذکر و نظرم مایه عبرت باشد. [۱۳۸]. یعنی من مأمورم که دائم به یاد حضرت حق باشم و نگاهم پیوسته نگاه عبرت آمیز باشد. در سخنی دیگر فرمود: عبرت بگیرید! که حوادث و مجازات پیشینیان برایتان عبرت آموز است. [۱۳۹]. امام علی (ع) نیز در ده ها سخن ابعاد مختلف عبرت آموزی را شکافته است؛ آن حضرت گاهی ناپایداری دنیا را محور عبرت آموزی قرار داده، گاه از سرنوشت ذلت بار شیطان و اقوام سرکش و ستمگر، گاهی نیز درباره عبرت آموزی از مجموعه تاریخ سخن گفته است. به عنوان نمونه درباره عبرت آموزی از سرنوشت اقوام سرکش می فرماید: از آنچه به ملت های مستکبر پیشین از عذاب و کیفرها و عقوبت ها

رسیده عبرت گیرید و نیز عبرت گیرید از تیره خاکی که رخساره هاشان بر آن نهاده است و زمین هایی که پهلوهایشان بر آن افتاده است و به خدا پناه برید از کبری که در سینه ها دارید، همان گونه که در حوادث و بلاهای روزگار به او پناه می برید. [۱۴۰]. شخصی به نام حسن صیقل می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم درباره آنچه که مردم روایت می کنند که «یک ساعت اندیشیدن بهتر از عبادت یک شب است»، معنای آن چیست؟ این چگونه اندیشه ای است؟ حضرت فرمود: [معنایش این است که وقتی] از خرابه یا خانه ای می گذرد بگوید: ساکنان کجا هستند؟ سازندگان کجایند؟ چرا سخن نمی گوید؟ [۱۴۱]. این گونه نگاه کردن همان عبرت آموزی است که آدمی را از دل بستن به دنیا و مظاهر آن بازداشته، به عشق خداوند تعالی سوق می دهد.

پیامدهای ارزشمند عبرت آموزی

اشاره

با نگاهی به منابع مقدس دینی و نیز تاریخ سراسر عبرت انسانی، می توان به پیامدهای ارزشمند عبرت آموزی دست یافت که مهم ترین آنها عبارتند از:

بصیرت

تحلیل حوادث عبرت انگیز، جست و جوی عوامل و انگیزه ها و فرجام آنها، بینشی ژرف به آدمی می بخشد و عقل و اندیشه اش را به کار می اندازد تا پیرامون عقاید و اعمال خویش بیشتر بیندیشد و درباره راهی که برای زندگی فرد و اجتماعی اش برمی گزیند، دقتی بیشتر کند، چنان که امام علی (ع) می فرماید: دَوَامُ الْأَعْتَابِ يُؤَدِّي إِلَى الْإِسْتِثْصَارِ وَ يُثَمِّرُ الْإِزْدِجَارَ [۱۴۲]. ادامه عبرت آموزی، به بصیرت می انجامد و خویشتنداری در پی می آورد.

رشد و بالندگی

عبرت آموختن از رویدادهای تلخ و شیرین، تشخیص راه را از چاه آسان می سازد و انسان عبرت پذیر به راحتی می تواند از لابه لای آنها راه درست زندگی خویش را بازیابد، چنان که همان امام همام در این باره می فرماید: الْأَعْتَابُ يَقُودُ إِلَى الرَّشَادِ [۱۴۳]. عبرت آموختن، موجب شکوفایی و بالندگی انسان است.

بی اعتنایی به دنیا

آن کس که با دیده عبرت به دنیا می نگرد، به خوبی درمی یابد که همه مظاهر دنیوی، ناپایدار و فناپذیرند و شایسته آن نیستند که آدمی عمر گرانبمایه خویش را به پایشان بریزد. از این رو، به اندکی از دنیا بسنده می کند و می کوشد دل به آن نبندد. پیامبر بزرگ اسلام در این باره می فرماید: کسی که با دیده عبرت به دنیا می نگرد، زندگی اش بسان رؤیایی است که در آن چیزی را می بیند، ولی لمس نمی کند و با بد شمردن رفتار فریب خوردگان دنیا آنچه را مایه حساب و عذاب است، از دل می زداید. [۱۴۴].

ایمنی از لغزش ها

بر سراسر هستی، نظام علت و معلول حاکم است و هیچ رویدادی بی علت روی نمی دهد. از این رو، انسان عبرت پذیر، با نگرستن به هر رویدادی شوم، به جست و جوی علتش می پردازد و با یافتن و شناختی درست از آن، می کوشد خود را از درافتادن بدان بازدارد، از این رو، امام علی (ع) می فرماید: مَنْ كَثُرَ اغْتِبَارُهُ قَلَّ عِثَارُهُ [۱۴۵]. هر کس بیشتر عبرت گیرد، کمتر می لغزد. و این روند چنان پیش می رود که چه بسا آدمی را از آلودگی به بیشتر خطاها و گناهان بازمی دارد؛ چنان که همان امام همام می فرماید: اَلْاِغْتِبَارُ يُنْمِرُ الْعِصْمَةَ [۱۴۶]. میوه عبرت آموختن، ایمنی است.

توانمندی تقوا

در فرهنگ اسلامی، تقوا اکسیری گران سنگ است که می توان ردّ پایش را در کردار نیک آدمی باز یافت و بدون آن هرگز نمی توان به مقامات عالی ایمان و اخلاق راه یافت و می توان گفت که ایمان و عمل بی تقوا، در معرض نابودی اند. از این رو، توانمند ساختن این نهال خجسته از نخستین وظایف مسلمانی است و عبرت آموختن، عاملی کارساز و مشکل گشا در توانمند ساختن تقواست؛ چنان که امام علی (ع) در این باره می فرماید: اِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَلَاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ [۱۴۷]. کسی که عبرت های پیشینیان را در پیش چشم آورد، تقوا او را از فرو رفتن در کارهای مشتبه بازمی دارد.

رستگاری و خوشبختی

با نگاهی به آنچه گذشت، جای تردید باقی نمی ماند که عبرت پذیری، آدمی را به پیمودن صراط مستقیم الهی رهنمون می کند که فرجامش جز رستگاری و خوشبختی در دو سرا نیست. امیر مؤمنان (ع) در این باره می فرماید: فَاَزَ مَنْ كَانَتْ شِمَّتُهُ اِءْلَاغِیَارُ وَ سَیِّئَتُهُ اِءْلَاشِیْظَاهَارُ [۱۴۸]. هر کس رسمش عبرت آموختن و آگاهی یافتن باشد، پیروز می شود. و در حدیثی دیگر، عبرت پذیری را در کنار چند عنصر ارزشمند دیگر، سبب خوشبختی ابدی دانسته، می فرماید: فَتَفَكَّرُوا اَیُّهَا النَّاسُ وَ تَبَصَّرُوا وَ اَعْتَبَرُوا وَ اَنْعَظُوا وَ تَزَوَّدُوا لِلاَ خِرَةِ تَسْعِدُوا [۱۴۹]. ای مردم اندیشه کنید، بصیرت یابید، عبرت گیرید، پند آموزید و برای آخرت توشه بگیرید تا کامیاب شوید.

عبرت آموزی در حادثه عاشورا

اشاره

چند سالی است که مقام معظم رهبری با توجه به تهاجم گسترده فرهنگی دشمنان اسلام، بحثی را تحت عنوان «عبرت های عاشورا» گشوده اند. ایشان در کنار ارائه تحلیل صحیح از واقعه عاشورا نگاهی نو به آن انداخته و زمینه های به وجود آمدن این حادثه مصیبت بار در جهان اسلام را به عنوان عبرت های عاشورا مورد بررسی و تحلیل قرار داده اند. امروز که حکومت اسلامی با استفاده از درس های نهضت عاشورا و استقامت حسینی در پهنه کشور اسلامی ایران مستقر شده و به هدایت مردم و جوانان و ساختن تمدن جدید اسلامی پرداخته است، آنچه بایستی مورد عنایت قرار گیرد عبرت های عاشورا است که در دوران تسلط طواغیت کمتر مورد بحث بود. عبرت های عاشورا و شناخت صحیح و کامل آنها، نظام اسلامی را از آفت های مشابه، بیمه می نماید و مانع تکرار عاشورا می گردد. [۱۵۰]. جهت بحث در عبرت های عاشورا این است که: چه عواملی دست به دست هم داد تا بعد از نیم قرن از هجرت نبی اکرم (ص) آنچنان فاجعه ای برای اسلام رخ داد تا امام

حسین (ع) راهی جز خدا کردن خود و عزیزانش ندید؟! بررسی این عوامل می تواند مایه عبرتی برای حکومت و حاکمان جمهوری اسلامی باشد؛ چرا که وقتی آن عوامل، انقلاب بزرگ پیامبر را به فاجعه ای بزرگ همچون کشته شدن حسین (ع)، کشانید، بی تردید اگر خدای ناکرده به جان انقلاب ما بیفتد همان بر سر انقلابمان خواهد آمد که بر انقلاب بزرگ پیامبر آمد! روح سخن این است که چه کنیم تا دیگر شاهد حادثه جانگداز عاشورای دیگر نباشیم؟! [۱۵۱]. عبرت آموزی در حادثه عاشورا را مقام معظم رهبری (مدّ ظله) چنین تصویر فرمودند: اولین عبرتی که ما را متوجه خود می کند این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر (ص) جامعه اسلامی به آن حد رسید که کسی مثل امام حسین (ع) ناچار شد برای نجات جامعه این چنین فداکاری کند. این که حسین بن علی (ع) در مرکز اسلام، در مدینه و مکه با وضعیتی مواجه شود، به طوری که هر چه نگاه کند چاره ای جز فداکاری نیست؛ آن هم چنین فداکاری خونینی و با عظمتی، این قابل تأمل است. مگر چه وضعی بود که حسین بن علی (ع) احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده می ماند و الا از دست می رود؛ ما باید نگاه کنیم و ببینیم که چه شد فردی مثل یزید بر جامعه اسلامی حاکم شد؟ باید ببینیم آن جامعه اسلامی چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟ چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع) در همان شهری که حکومت می کرد، سرهای پسران امیرالمؤمنین (ع) را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند...؟ چه شد که ظرف بیست سال به این جا رسید...؟ باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمده که سر حسین بن علی (ع) آقازاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمین علی بن ابی طالب (ع) است، در همان شهری که پدر او بر مسند خلافت می نشست گردانده شد و آب هم از آب تکان نخورد؟! عبرت های عاشورا را می توان بر سه گونه فکری، سیاسی و اخلاقی تقسیم کرد. در زیر کوشیده ایم به اختصار، این گونه ها را توضیح دهیم. [۱۵۲].

عبرت های فکری

استکبار فکری

این بیماری زیانبار، که بیماران خویش را به هر جنایتی می آلود، از دیر باز قربانی هایی بسیار گرفته است. همه سران جبهه کفر به جنون فکری خود برترینی دچار بوده اند و نمونه آشکار آن فرعون است که می گفت: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى (نازعات: ۲۴) من پروردگار برترین شمایم. سران بنی امیه نیز بدین جنون دچار بوده اند و هرگز به خدای واحد ایمان نیاوردند و تظاهر آنان به برخی آداب اسلامی خدعه ای بیش نبوده و از این رهگذر به گمان خود، جبهه اسلام راستین را خلع سلاح کرده و عوام الناس را نیز با خود همراه کرده و دین را ابزار تحکیم حکومت خویش ساخته اند.

فرب دادن مردم

در زمان وقوع حادثه عاشورا، اذهان بیشتر مردم نسبت به مسائل بنیادین اسلام، مشوّش بود و خلفای ناحق، برداشت های نادرست خود از اسلام را در ذهن آنان جای داده بودند. مردم، آن گونه می اندیشیدند که حاکمان می خواستند، نه آن گونه که خداوند می خواست. اسلام و عقل، هر دو برآند که حاکم اسلامی لازم است دارای ویژگی هایی باشد و خداوند، به صراحت می فرماید: لَا يَنْ أَلْ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴) عهد [امامت] من هرگز به ستمگران نمی رسد. امام حسین (ع) نیز در نامه ای به مردم کوفه می نویسد: فَلَعَمْرِي مَا الْأِمَامُ إِلَّا - الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ لِلَّهِ [۱۵۳]. به جانم سوگند! کسی شایسته امامت نیست، مگر آن کس که به کتاب خدا حکم کند، بر پا دارنده عدالت و به دین حق پایبند باشد و

خویشتن را برای خدا وقف آن کند. و با اینکه یزید و معاویه و دیگر امویان دارای این ویژگی ها نبودند، هزار ماه بر سرنوشت مردم و دین و مال و ناموس آنان حکم راندند و مردم نیز اطاعت از آنان را بر خود لازم دانستند.

سستی عقیده

خلفای ناحق، با عملکرد و تبلیغات نادرست خود، باورهای دینی مردم را سست کرده بودند و از این رو، ایمان به خدا و قیامت - که مهمترین عامل اصلاح فرد و جامعه است - به خاموشی گرایید و مردم به جای ایمان به خدا و تقویت روحیه دینی، به طاغوت دل بستند. امام حسین (ع) پیش از شهادت، از این حقیقت پرده بر می دارد و می فرماید: **وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفْوَیَ اِنْ اَنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِیْنٌ وَ كُتِّمَ لَا - تَخْ اُفَوْنَ الْمَعَ اَدَفُكُونُوا اَخر اَرَأَیْ دُنْیَاكُمْ هَذِهِ [۱۵۴]**. وای بر شما، ای پیروان دودمان ابوسفیان! گر چه دین ندارید و از روز بازپسین نمی هراسید، دست کم در این دنیا آزاده باشید.

بدعت گذاری

خداوند متعال، دین خود را کامل و بی هیچ گونه کاستی به آدمیان هدیه کرده [۱۵۵] و جایی برای افزودن یا کاستن در آن نگذاشته است، ولی همواره کسانی بوده اند که آگاهانه یا ناآگاهانه، آنچه را در دین نبوده است، به آن نسبت داده اند و در دین بدعت گذاشته اند. این کار چنان نکوهیده است که پیامبر گرامی اسلام (ص) بدعت گذاران را «سگ های دوزخ» نامیده است. [۱۵۶]. پس از ارتحال رسول اکرم (ص) بدعت گذاری در دین، کم و بیش آغاز شد و شیوع یافت و تا هنگام وقوع حادثه عاشورا به اوج رسید به گونه ای که حضرت امام حسین از آن به تلخی یاد کرده، می فرماید: **من شما را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم؛ چرا که سنت او مرده و بدعت احیا شده است. [۱۵۷]**.

عبرت های سیاسی

کم شدن صراط مستقیم

والا-ترین هدف پیامبران و حکومت اسلامی، راهنمایی مردم به صراط مستقیم الهی است و اگر حکومتی روی به سویی دیگر کند، ماهیتی غیر خدایی و طاغوتی خواهد داشت. نظام حکومتی بنی امیه که به سلطنت مبدل شده بود، دقیقاً برخلاف صراط مستقیم حرکت می کرد و مردم را به سوی غیر خدا و شقاوت و بدبختی می خواند و آنچه در حکومت بنی امیه یافت نمی شد، هدایت، ارشاد، خداجویی و رستگاری بود.

حق کشی

تاریخ گواهی می دهد که جامعه و حکومت عصر امام حسین (ع)، حق را فدای باطل می کردند و این عبرت، بسیار تلخ و گزنده است و انسان های مؤمن و غیرتمند، هرگز چنین ستم بزرگی را بر نمی تابند. از این رو، امام حسین (ع) مشفقانه و دردمندانه درباره فلسفه قیام خونین خود می فرماید: **آیا نمی بینید که به حق عمل نمی کنند و از باطل دوری نمی گزینند؟! تا مؤمن حق طلبانه به سوی پروردگارش بشتابد و من مرگ را جز رستگاری و زندگی با ستمگران را جز ننگ نمی دانم. [۱۵۸]** حق ستیزی و باطل گرایی چنان بر جامعه اسلامی حاکم گشته بود که هیچ امیدی به تغییر آن نبود و راه چاره همان بود که امام حسین (ع) به سوی شتافت.

پیمان شکنی

پس از آن که مسلمانان با امام علی (ع) بیعت کردند و چنین بیعتی - صرف نظر از نصب الهی - پذیرش حکومت را بر آن امام معصوم واجب کرد، معاویه به جای پایبندی به این عهد الهی نخستین مخالفت‌ها و کینه‌های خویش را آشکار ساخت و زیر بار خلافت امام نرفت؛ چنان که ناکثین و مارقین نیز از حزب اموی (قاسطین) پیروی کردند و پیمان بیعت را شکستند. همچنین معاویه پس از شهادت امام علی (ع) با مکر و حيله زمینه‌های صلح امام حسن (ع) را فراهم کرد و امام ناچار شد آن صلح تحمیلی را بپذیرد و پیمانی با معاویه امضا کند. او در نخستین فرصت، به مرکز حکومت و عراق سفر کرد و به منبر رفت و پس از بدگویی از امام علی (ع) و پیروان آن حضرت، به صراحت اعلام کرد که به هیچ یک از مواد پیمان صلح عمل نخواهد کرد و همه را زیر پا خواهد گذاشت! [۱۵۹]. در آن روزگار، خوی زشت و شیطانی پیمان شکنی به جامعه نیز راه یافته بود، چنان که مردم کوفه پس از آن همه نامه و پیام به امام حسین (ع) نه تنها به پیمان خویش وفا نکردند، بلکه با دشمن نیز هم داستان شدند و سرهای مقدس شهیدان را برای امیرشان هدیه بردند.

فروختن خشنودی خدا به خشنودی خلق

به دست آوردن خشنودی ذات مقدس الهی والاترین آرزوی انسان‌های وارسته است و بندگان راستین خدا و جامعه سالم اسلامی، همواره می‌کوشند تا به چنین مقام ارجمندی دست یابند؛ چنان که مسلمانان صدر اسلام در رکاب رهبر والامقام خویش همواره در پی خشنودی خداوند بودند و هیچ چیز را با آن سودا نمی‌کردند. اما این ویژگی ارزشمند، اندک اندک از میان رفت و مردم، خشنودی پلیدترین آدمیان روی زمین را به جای خشنودی خداوند برگزیدند. نقل است که چون کاروان حسینی در کربلا بازایستاد. عییدالله نامه‌ای به امام نوشت و از او خواست که یا بیعت کند و یا کشته شدن را برگزیند. امام (ع) وقتی نامه را خواند، آن را پرتاب کرد و فرمود: لا- أَفْلَحَ قَوْمٌ اشْتَرَوْا مَرْضَاتِ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ [۱۶۰]. مردمی که خشنودی آفریده را با ناخشنودی آفریدگار معامله کنند، رستگار نخواهند شد. و آن گاه که امام (ع) در منزل «بیضه» با حرّ و سپاهش روبه رو شد، از گمراهی و تباهی مردم خبر داد و فرمود: آگاه باشید که این جماعت، به زیر فرمان شیطان درآمده و اطاعت خدای رحمان را ترک کرده و تباهی را آشکار ساخته و حدود الهی را به کنار نهاده و بیت المال را صاحب شده و حرام خدا را حلال و حلالش را حرام کرده اند. [۱۶۱].

ترک امر به معروف و نهی از منکر

فریضه ارزشمند «امر به معروف و نهی از منکر» ضامن اجرای احکام اسلام و بقای شریعت آسمانی است. حاکمان بنی امیه بر اثر بی تفاوتی مردم، سرنوشت کشور اسلامی را در کف گرفتند و به دلخواه خود، در دین و ثروت و جان مردم دست بردند، و آن گاه که تصمیم گرفتند با خلیفه راستین پیامبر اسلام (ص) بجنگند، نه تنها مردم با آنان مخالفت نکردند، بلکه به یاری نیز شتافتند و امام حسین (ع) را که برای نهی از منکر برخاسته بود، با بدترین وضع به قتل رساندند.

جاه طلبی

اگر بگوییم مهمترین عاملی که در طول تاریخ سبب گمراهی و انحراف و جنایت و خیانت آدمیان گشته، «ریاست طلبی» بوده است، سخن به گزاف نگفته ایم. نخستین نافرمانی، هنگامی از آفریدگان سرزد که مخلوقی گردنکش و جاه طلب به نام

ابلیس در برابر جایگاه والا و شایسته ای که خداوند به حضرت آدم بخشیده بود، حسادت ورزید و آن را برای خویش طلبید. همه مستکبران و طاغوتیان، از جمله بنی امیه و نوکرانشان به این بیماری کشنده مبتلا بودند و اندیشه و کردار و گفتارشان تحت تأثیر آن بوده است. نقل است عمر بن سعد پیش از رخداد کربلا، حکم ولایت ری را از عیدالله گرفته بود. وقتی امام حسین (ع) و یارانش به کربلا رسیدند، عیدالله، عمر را خواست و به او گفت: «نخست به کربلا برو و کار حسین (ع) را یکسره کن و سپس به سر کار خویش برو.» عمر گفت: «مرا از رویارویی با حسین (ع) معذور دار.» عیدالله گفت: «اگر حکم ری را پس دهی، تو را معاف می کنم.» عمر سعد یک روز مهلت خواست تا در این باره اندیشه و رایزنی کند. از قضا با هر کس به رایزنی پرداخت، او را از رفتن به کربلا نهی کرد. عمر سعد سپس نزد عیدالله رفت و گفت: «خبر ولایت من بر ری میان مردم پخش شده و درست نیست که من بدان جا بروم.» عیدالله، که گویا از روایات عمر آگاه بود، گفت: «تنها در یک صورت به ولایت ری می رسی و آن جنگ با حسین (ع) است.» عمر سعد چون پای فشاری عیدالله را دید، پذیرفت که برای رسیدن به حکومت ری، خون پاک حسین (ع) را بریزد. [۱۶۲] چنین روحیه ای در بیشتر فرماندهان و کارگزاران یزید به چشم می خورد که در منابع تاریخی، از آن سخن رفته است.

ترک تولی و تبری

یکی از وظایف مسلمانان، بیزاری از دشمنان خدا و دوستی با خدا و اولیای اوست که آن را «تبری و تولی» می گویند. بنابر این وظیفه دینی، مسلمانان باید در موضعگیری های سیاسی - اجتماعی خود، همواره اصل دشمن داشتن و دوستی کردن برای خدا را در نظر گیرند و روابط فردی و اجتماعی خود را بر محور آن تنظیم کنند. قرآن مجید در چند سوره بارها از «تبری» سخن گفته [۱۶۳] و در آیاتی پرشمار، با واژه های «حب»، «ود»، «ولایت» و مانند آن، از تولی یاد کرده است. امام صادق (ع) نیز در سخنی ژرف، این فریضه الهی را با دین برابر دانسته، می فرماید: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ [۱۶۴]. آیا دین، چیزی جز دوستی و دشمنی [برای خدا] ست؟! با این همه، این اصل ارزشمند، از دهه های دوم و سوم هجری به بعد فراموش شد و بلکه می توان گفت، مردم به عکس آن عمل کردند؛ به دشمنان خدا و اسلام و پیامبر (ص)، دست یاری و دوستی دادند و با دین خدا و عترت پیامبر (ص) و مؤمنان راستین به دشمنی پرداختند و عاشورا نقطه اوج این رفتار نابخردانه است.

عبرت های اخلاقی

حادثه عاشورا نشان داد که ارزش های اخلاقی جامعه به گونه ای چشمگیر کاهش یافته است و عموم مردم به پیروی از حاکمان فاسد به ضد ارزش ها روی آورده اند. بی بند و باری اخلاقی در حکومت های ستمگر ابعادی پر دامنه دارد و بی شمار است. آنچه در زیر می آید، تنها گوشه ای از مفاسد آن روزگار است که باید از آن عبرت گرفت. ۱- فساد و فحشا: تربیت درست دینی و روابط مشروع خانوادگی، سهمی بسیار ارزنده در سلامت اجتماع، آزادگی مردم و روند الهی نظام حکومتی دارد. انحرافات اخلاقی، با ناموس طبیعت و شریعت ناسازگارند و بنیادهای اخلاقی و انسانی را ویران می کنند و همیشه ابزاری در دست حکومت های استبدادی بوده اند و دستگاه اموی به سختی بدان ها آلوده بوده است. بنابر گواهی تاریخی، خانه ابوسفیان، مرکز فساد و فحشا بوده و هند، همسر ابوسفیان و مادر معاویه، از زنان بد نام آن زمان بوده است و معاویه جز ابوسفیان، به چهار نفر دیگر نیز منسوب بوده که با هند، زنا کرده بودند. [۱۶۵]. زیاد بن ابیه، که از استانداران خونخوار معاویه بوده، پدری مشخص نداشته است و چنان که پیشتر گذشت، معاویه او را به پدر خویش ابوسفیان، منسوب کرد و بر خلاف حدیث رسول اکرم (ص) او را برادر خود خواند. این کار معاویه از آن رو بود که شخص باده فروش و فاسدی به نام ابو مریم سلولی

گواهی داد که ابوسفیان با سمیه، مادر زیاد، زنا کرده و زیاد ثمره آن عمل نامشروع است. این گواهی در مسجد و با حضور مردم انجام گرفت و معاویه با استناد به سخنان ننگین ابو مریم، زیاد را پسر ابوسفیان خواند. [۱۶۶]. فرزند زیاد، عبیدالله، نیز نتیجه زنا بوده است؛ چنان که امام حسین (ع) آن دو را «نپاک پسر نپاک» می خوانده است. رسوایی های عشقی یزید نیز روی تاریخ را سیاه کرده و لکه ننگی دیگر بر پیشانی حزب اموی نهاده است. ابن قتیبه دینوری در این باره می نویسد: یزید عاشق زنی شوهردار شد به نام اُربینب دختر اسحاق، که زنی با کمال، شریف و ثروتمند و همسر عبدالله بن سلام بود. چون معاویه از عشق یزید بدو آگاه شد، با مکر و حيله و صحنه سازی، عبدالله بن سلام را فریفت تا همسر خود، اُربینب را طلاق دهد. او تا تمام شدن عدّه طلاق، عبدالله را در شام نگاه داشت و به او وعده ازدواج با دختر خود را داد. پس از تمام شدن عدّه اُربینب، فردی به نام ابودرداء، مأمور شد که به مدینه رود و اربینب را برای یزید خواستگاری کند. او وارد مدینه شد و در این زمان، داستان عشق یزید و طلاق اربینب بر سر زبان ها بود. ابودرداء به محض ورود به مدینه، خدمت امام حسین (ع) رسید و چون امام از ماجرا آگاه شد، چاره ای اندیشید و این دزدی ناموسی انجام نگرفت. [۱۶۷]. نقل است در روز عاشورا ده نفر داوطلب شدند و بر بدن پاک امام حسین (ع) با اسب تاختند. سپس نزد ابن زیاد آمدند و جایزه ای ناچیز گرفتند. ابوعمر زاهد می گوید، نسب آن ده نفر را بررسی کردیم، همه فرزند نامشروع بودند. [۱۶۸]. ۲۰ - حرامخواری: روابط اقتصادی از پایه های مهمّ ادیان الهی و حکومت اسلامی و جامعه دینی است و روی آوردن به روابط اقتصادی نامشروع، نشانه بیماری جامعه و تباهی افراد است و این بیماری در روزگار امام حسین (ع) آشکارا خودنمایی می کند. چون امام حسین (ع) در روز عاشورا کوشید تا با نصیحت و موعظه سپاه کفر را از زشتکاری شان آگاه کند و از ادامه راهی که در آن لغزیده اند، بازدارد، آنان با غوغا و جنجال، مانع رسیدن صدای امام به گوش خود شدند. امام حسین (ع) رو بدانان کرد و فرمود: کُلُّکُمْ عَاصٍ لِّأَمْرٍ غَیْرِ مُسْتَمْعٍ قَوْلِی فَقَدْ مُلِئْتُ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَی قُلُوبِکُمْ وَ یَلُکُمْ أَلَا تَنْصَحُونَ؟ [۱۶۹]. همه شما فرمان مرا سرپیچی می کنید، به سختم گوش فرا نمی دهید؛ زیرا شکمهایتان از حرام پر شده و بر دل هایتان مهر خورده است. وای بر شما چرا ساکت نمی شوید؟ چرا نمی شنوید؟! گرد آوردن مال و ثروت از راه نامشروع و حرامخواری، بر عقاید، اخلاق و اعمال آدمی تأثیری بسیار زیانبار دارد و راه سعادت و خیر و فلاح را بر او می بندد و چنان او را سرگرم دنیا و سرسپرده شیطان می کند که حتی حاضر نمی شود به سخنان عبد صالح و حجت خدا گوش فرا دهد و در برابر از ناپاکانی چون یزید، عبیدالله و عمر سعد، بدون چون و چرا فرمان می برد. ۳ - ناسزاگویی و بی حرمتی: در آیین پاک اسلام، جان و مال و ناموس و آبروی مؤمن از حرمتی ویژه بر خوردار است و هیچ کس در هیچ شرایطی حق ندارد بدو بی حرمتی کند. امام صادق (ع) می فرماید: لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی بِلَادِهِ خَمْسُ حُرْمٍ؛ حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ حُرْمَةُ إِلِ الرِّسُولِ وَ حُرْمَةُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حُرْمَةُ كَعْبَةِ اللَّهِ وَ حُرْمَةُ الْمُؤْمِنِ [۱۷۰]. مملکت خداوند بزرگ را پنج حریم است: حریم پیامبر (ص) و حریم آل پیامبر و حریم کتاب خدای بزرگ و حریم کعبه الهی و حریم مؤمن. با این حال، در حکومت بنی امیه و واقعه عاشورا حرمت همه این حریم ها شکسته شد، به ویژه حرمت آل رسول و حضرت امام حسین (ع). مزدوران بنی امیه در روز عاشورا، مردانه و محترمانه با حزب الله نجنگیدند، بلکه ناسزاگویی و بی حرمتی را به اوج رسانیدند و هیچ یک از رفتارشان رنگ و بویی انسانی نداشت. آن گاه که امام حسین (ع) بر اثر شدت جراحات، زمینگیر شد، مالک بن نسر، نزد حضرت آمد با ناسزاگویی شمشیر بر سر آن حضرت فرود آورد؛ چونان که کلاه خود را درید و به سر مقدس رسید. [۱۷۱]. شمر بن ذی الجوشن در کشاکش نبرد، به خیمه امام حسین (ع) هجوم آورد و با نیزه آن را درید و فریاد زد: «آتش بیاورید تا اهل این خیمه را بسوزانم!» آن نابخردان پس از کشتن امام و اصحابش، پیکرهای پاکشان را مثله کردند، لوازم انفرادی، حتی لباس ها، عمامه و چکمه ها را به غارت بردند و پیراهن کهنه بی قیمتی را نیز که امام در زیر لباس هایش پوشیده بود به یغما بردند. [۱۷۲]. ۴ - کشتن زنان و کودکان: رحم آوردن بر زنان و کودکان

و معاف کردن آنان از جنگ و کشتار، یکی از اصول آیین جوانمردی است. ولی در واقعه کربلا- این اصل نیز نادیده گرفته شد و گرگان بنی امیه زن و کودک را نیز در معرکه به قتل رساندند و حتی به کودک شیرخوار امام حسین (ع) نیز رحم نکردند. ۵- ذلت پذیری: منبع عزت و سرافرازی مسلمانان، خدای متعال است و پیامبر (ص) مظهر عزت از رهگذر اطاعت و عبودیت خداست و جامعه اسلامی تا پیرو و مطیع دین است، عزتمند و سرافراز است و هر قدر از منبع عزت دور شود، به ذلت و زبونی روی می نهد و چنین رخداد نامیمونی در حادثه عاشورا، آشکارا نمایان شد و مردم به جای تاج عزت بر سر، طوق ذلت بر گردن نهادند و بردگان بی چون و چرای حکومت اموی شدند و همه آنان، جز امام حسین (ع) و یارانش، بیعت با یزید را پذیرفتند و دین و دنیای خویش را فدای دنیای بنی امیه کردند. ۶- بی عاطفگی: گرچه در طول زمان و عرض زمین هر جا جنگی اتفاق افتاده، یک یا دو طرف درگیر بر باطل بوده اند، ولی به هر حال پدیده جنگ جزو ضروریات زندگی بشر شده که تا کنون گریزی از آن نبوده است. اما جنگجویانی نیز در تاریخ بوده اند که در میدان جنگ نیز رسم جوانمردی و انسانیت را به جا آورده اند و هرگز شرافت و مروت را در میدان، سر نبریده اند ولی آتش افروزان بنی امیه، در جنگی ناخواسته و نابرابر، که بر پاکترین انسان های جهان تحمیل کردند، همراه با امام حسین (ع) و یارانش، عاطفه و مردانگی و مروت و انسانیت و شرافت را نیز به مسلخ بردند و سربریدند و بی عاطفه گی و سنگدلی و درندگی را زنده کردند. به راستی هیچ قلمی تاب نمایاندن آن همه جنایت را ندارد که در کربلا پدیدار شد. آنچه در زیر می آید، تنها گوشه ای از آن است. نقل است، با این که شمار مردان جنگی جبهه امام حسین (ع) به صد نفر نمی رسید، سپاهیان یزید در حدود سی هزار نفر بودند که این، نشان دهنده نابرابری در آن جنگ است. [۱۷۳] همچنین با اینکه زنان و کودکان نیز در میان یاران امام حسین (ع) بودند، یزیدیان حدود سه شبانه روز آب را بر خیمه های امام حسین (ع) بستند. [۱۷۴]. یزیدیان، پس از پیروزی، بدن پاک همه شهیدان را در پیش چشم زنان و کودکان مثله کردند و سرهای مقدس آنان را بر نیزه بردند و همراه اسیران آل پیغمبر (ص) در شهرها و روستاها گردانیدند. یزیدیان، بازماندگان شهیدان کربلا- را با وضعی بسیار رقت بار، بر شتران بی جهاز سوار کردند و همچون اسیران نامسلمان برای تماشای مردم به بسیاری از شهرها بردند. [۱۷۵]. ۷- ترس نابجا: در رویداد کربلا بیشتر مردم در برابر ارباب حکومت اموی تسلیم شدند و از یاری رساندن به حق بازایستادند. تاریخ نویسان آورده اند که روزی عیدالله بن زیاد، اشراف کوفه را گرد آورد و خطاب به آنان گفت: «آنان را که از ما پیروی می کنند وعده دهید و نافرمانان را از سپاهیان یزید - که از شام خواهند آمد - بترسانید.» اشراف نیز رفتند و خویشان و نزدیکان خود را از سپاه خیالی شام بیم دادند و از گرد مسلم پراکندند و ترس نابجای آنان سبب شد که نیرنگ عیدالله کارگر افتد و انبوه جمعیتی که با مسلم بیعت کرده بودند، همگی بر بیعت خویش پای نهند و فرستاده امام حسین (ع) را در برابر عیدالله و یارانش تنها گذارند. [۱۷۶]. ۸- فروش دین به دنیا: این پدیده شوم بسان آفتی زیانبار از دیرباز دینداران را تهدید کرده است. امام حسین (ع) از این حقیقت تلخ این گونه یاد می کند: همانا مردم بندگان دینايند و دین، لقلقه زبان آنان است و تا زمانی که معاششان در رونق است، گرد دین می گردند و آن گاه که سختی ها روی آورد، دینداران اندکند. [۱۷۷]. این آزمایش و ابتلا در عاشورا به گونه آشکار و گویا، دینداران راستین را از بردگان شکم و شهوت، و خداپرستان را از دنیا پرستان جدا ساخت. پیش از آن که عیدالله بن زیاد به کوفه آید، حدود هجده هزار تن با مسلم بن عقیل بیعت کردند. پس از روی کار آمدن عیدالله مردم سست شدند و با باز شدن سرکیسه درهم و دینار، جملگی دین را رها کردند و برده یزید شدند. در تاریخ آمده است، عیدالله مردم را در مسجد کوفه گرد آورد و خطاب به آنان گفت: «مردم! شما دودمان ابوسفیان را آزموده اید آنان را همان گونه که دوست می دارید، یافته اید! اینک امیرمؤمنان یزید، که او را به حسن سیرت و احسان به رعیت می شناسید... بندگان را بزرگ می دارد و جملگی را با ثروت بی کران بی نیاز می سازد و بر حقوق شما صد دینار افزوده است و به من دستور

داده که به شما پرداخت کنم و در برابر شما به جنگ دشمنش حسین (ع) بروید پس، گوش به فرمان باشید!» آن گاه به اردوگاه در نخیله رفت و به سازماندهی سپاهیان پرداخت [۱۷۸] و چنان که یاد کردیم، سی هزار نفر زیر پرچم کفر گرد آمدند و استوانه دیانت را به مسلخ بردند.

پیامدهای عاشورا

بیداری مسلمانان

شهادت امام حسین (ع) جامعه اسلامی را تکان شدیدی داد و با دمیدن روح مبارزه و فداکاری در کالبد آنان، حصار بی تفاوتی و در خود فرو رفتگی را، که رژیم منحوس اموی، به دور آنان کشیده بود، درهم فرو ریخت. از پس این حادثه دلخراش، جامعه دریافت که حق با اهل بیت پیامبر (ص) است و دولت مخالف آن‌ها نه تنها به اصول و ارزش‌های اسلامی پایبند نیست، بلکه رژیمی سفاک و مستبد است که می‌خواهد جامعه اسلامی را به جاهلیت نخستین برگرداند. [۱۷۹] از این رو، موجی از تنفر علیه دستگاه حکومتی و عاملان آنها ایجاد شد و شیعیان به خود آمدند و از این که فرزند پیامبر خدا (ص) را یاری نکرده بودند، به شدت پشیمان شدند به تدریج، موج بیداری سراسر جامعه اسلامی را فرا گرفت و زمینه نهضت توانین، قیام حرّه و دیگر قیام‌ها فراهم گشت. [۱۸۰].

سرمشق بزرگ

در حقیقت، می‌توان اذعان کرد که قیام عاشورا سرفصل مبارزات حق طلبانه شیعه بوده است. دکتر ابراهیم بیضیون می‌نویسد: این قیام دلاورانه سرفصل تازه‌ای در پیکار شیعه گشود که تا روزگاران دراز، با جان‌بازی‌ها و فداکاری‌های شیعیان ادامه یافت.... آری، شهادت دلخراش حسین (ع) نتایج مهمی در تاریخ عراق و دولت اموی به بار آورد و شیعه نسبت به شکست خود در کربلا، احساس گناه کرد. نظام اموی شتابان در فرونشاندن اثرات این فاجعه کوشید. بدون شک، یزید نخستین مسؤول کشتار کربلا بود. وی با کوتاه بینی و کج اندیشی، چنین جنایتی را مرتکب شده بود و همین حادثه علت شکست او در خلافتش بود؛ خلافتی که معاویه برای حفظ آن سخت کوشید. معاویه به او سفارش کرده بود که با حسین درگیر نشود، ولی یزید نسنجیده خط بطلان بر سفارش پدر کشید. دیری نپایید که رژیم اموی ثمره کشتار کربلا را به صورتی غیر منتظره به چشم خود دید و از ایستادگی در برابر امواج انقلاب همه جا گیر عاجز ماند. [۱۸۱]. این قیام بر همه اقوام اسلامی تأثیر گذارد. سید امیر علی، مورخ بزرگ اسلام در این باره می‌گوید: کشتار کربلا در همه قلمرو اسلام، مایه وحشت و بیم شد و ایرانیان را به هیجان آورد.... [۱۸۲].

ایجاد روح وحدت و همبستگی در مسلمانان

ایجاد روح وحدت و همبستگی در میان مسلمانان و نفوذ مکتب تشیع در دل‌های آنان، از مهم‌ترین پیامدهای عاشورا بود. قیام عاشورا در حقیقت، مشعل فروزانی برای شیعیان و سرمشقی برای قیام‌های علویان و درس بزرگی از آزادی و آزادمنشی و ثبت موقعیت اهل بیت (ع) و حقانیت آنان در میان جامعه اسلامی گردید. علاوه بر مقرر می‌گوید: یکی از نتایج نهضت و قیام سیدالشهدا، حسین بن علی (ع) و آن مجاهده بزرگ، که فتحی روشن به دنبال خود داشت، این بود که در علویان تأثیر بزرگی گذارد. پس از حادثه کربلا، هر یک از فرزندان علی (ع) و یا کسانی که مذهب علوی داشتند و می‌خواستند قیام و جهاد کنند، از

جهاد مقدس حسین (ع) سرمشق می گرفتند. هر یک از این گروه های مجاهد می خواستند به نحوی خود را به آل محمد (ع) نسبت دهند. اگر چه بعضی از این ها در باطن، نظری دیگر داشتند، اما برای این که کارشان رونق گیرد، تظاهر به طرف داری از اهل بیت (ع) می کردند. تمام افرادی که قیام کردند، نظرشان این بود که باید در جامعه عدل و حق جایگزین ستم و جور گردد. اینان می گفتند: ما بر ضدّ دولت باطل قیام کرده ایم و می خواهیم جامعه اسلامی بداند که حقّ آل محمد (ع) غصب شده است و باید قیام کرد و دست ستمگر را کوتاه نمود و خارهایی را که در راه دین پیدا شده باید زدود. انقلاب های پیاپی که در بلاد و ولایات پدید آمد، موجب شد که مردم رشد پیدا کنند و حق را عیان مشاهده نمایند. [۱۸۳]. این قیام توانست نیروهای پراکنده شیعه را متحد سازد و زمینه همبستگی سیاسی و تشکّل و سازمان دهی آنان را فراهم نماید. خربوطلی، دانشمند بزرگ اسلام، معتقد است: شهادت امام حسین (ع) در کربلا، بزرگ ترین حادثه تاریخی بود که منجر به تشکّل و تبلور گروه شیعیان گردید و سبب شد که شیعه به عنوان یک سازمان قوی با مبادی و مکتبی سیاسی و دینی مستقل، در صحنه اجتماع اسلام آن روز جلوه کند. در حقیقت، ضعف عقیده شیعیان کوفه، سبب شکست ظاهری قیام امام حسین (ع) شد، با آن که خود مردم شهر، حضرتش را به دیارشان دعوت کرده بودند. [۱۸۴].

تمایز اسلام راستین از اسلام دروغین

مهم ترین اثر قیام کربلا تفکیک اسلام راستین از اسلام دروغین بود. کربلا توطئه سقیفه را افشا کرد و غاصبان خلافت پیامبر (ص) را به جامعه نشان داد و فرق بین خلافت اسلامی و سلطنت موروثی را بر مردم آشکار ساخت و توانست بسیاری از مظلومی را که بر خاندان پیامبر (ص) گذشته و جنایاتی را که بر آنان رفته بود، بر ملا سازد. افکار عامّه را چنان حرکت داد که بسیاری از مردم فهمیدند ریشه های انحراف جامعه اسلامی از کجا بوده و حق کشی ها از کجا شروع شده است. از دیگر نتایج و پیامدهای قیام عاشورا، اصلاح نظام حکومتی و معرفی معیار رهبری و فرق بین خلیفه الله و حاکمان غاصب بود. این قیام قدرت واقعی اسلام را نشان داد و به مردم توان تشخیص حق از باطل عطا کرد. علاّمه شهید شیرازی در این باب می افزاید: اسلام در مسأله خلافت و رهبری، نظری صریح و روشن دارد و آن عبارت است از این که جانشین پیامبر (ص) و رهبر مردم کسی است که پیامبر در باره او تصریح کرده (و واجد شرایط) باشد. اما پس از رحلت پیامبر (ص)، این مقیاس، که از روح اسلام سرچشمه گرفته بود، کنار گذاشته شد و هر کس که ریاست مسلمانان را به دست می گرفت «خلیفه الله» و جانشین رسول خدا (ص) نامیده می شد. عنوان «خلافت» هنگامی بیش از هر وقت دیگر خنده آور بود که یزید بن معاویه آن را به خود بست؛ زیرا سرسخت ترین دشمنان اسلام و رسالت، مدعی جانشینی رسول خدا (ص) شده بود! ولی امام حسین (ع) با انقلاب مقدس خود، تار و پود این نقشه ها و فریب کاری ها را از هم گسست، و افکار عمومی مسلمین را در مورد رهبری جهان اسلام - که از آن به «خلافت» تعبیر می شود - دوباره به مقیاس صحیح بازگردانید و ثابت کرد که خلیفه رسول خدا (ص) کسی است که رسول خدا (ص) او را صریحاً تعیین کرده است. امّا کسانی که با زور و شمشیر، ریاست مسلمانان را به عهده گرفته اند «رئیس» هستند، [اما] «خلیفه» و «جانشین پیامبر (ص)» نیستند، و چه بسیار فرق است میان «رئیس مسلمانان» و «خلیفه مسلمین». [۱۸۵]. قیام عاشورا حتی علما و دانشمندان منصف و مطلع اهل سنت را به اظهار حقایق و موضع گیری صریح کشاند و معیار حق و باطل را مشخص نمود. مورّخ و دانشمند معروف اهل تسنّن، الوردی، در این مورد می گوید:.... شیعیان نخستین کسانی هستند که تفکر انقلابی و پرچم قیام را در اسلام بر ضدّ طغیان به دوش کشیدند و همواره نظریات شیعه روح انقلاب را با خود همراه داشت. عقیده به امامت، که شیعه بدان سخت ایمان داشت، آن ها را به انتقاد و اعتراض نسبت به هیأت های حاکمه و بالأخره، جبهه گیری در برابر آن ها و می داشت و این حقیقت در سراسر تاریخ شیعه مشهود است. به عقیده شیعه، هر حکومتی

غاصب و ظالم است، به هر شکل و در هر قالبی که باشد مگر آن که امام معصوم یا نایب او زمام حکومت را در دست گیرد. به همین دلیل بود که شیعه در طول تاریخ، به طور مداوم، در یک جریان انقلابی مستمر به سر می‌برند؛ نه آرام می‌گرفتند و نه آن را رها می‌کردند. [۱۸۶].

درس جهاد و شهادت

قیام عاشورا درس دین باوری، ایثار، شجاعت، شهامت، فداکاری، جهاد در راه خدا، امر به معروف و نهی از منکر و روحیه ستیزه جوئی و پرخاش گری و جسارت در مقابل حکام جور را در مسلمانان ایجاد نمود و پیروان مکتب اهل بیت (ع) را به عنوان سرسخت ترین حامیان دین پیامبر (ص) جلوه گر ساخت. مبارزان و رهبران شیعه در تاریخ جنبش های حرکت آفرین خود، صحنه های اعجاب آمیزی از رشادت، شجاعت، دلیری، فداکاری، و ایثار خلق نمودند و هرگز بیم و ترسی از قدرت حاکم به دل راه ندادند و در برابر هیچ حکومت ظالم و سخت گیری تسلیم نشدند و با شیوه رازداری و تقیّه، سخت ترین شرایط را تحمل نمودند و در برابر موج های سهمگین و طوفان های بنیان کن، با گذشتن از گذرگاه شهادت، همواره قد برافراشته داشتند. این ویژگیها است که همواره شیعه را در تاریخ به عنوان نیرومندترین سازمان انقلابی اسلام، که از زمامداران با فریاد و پرخاش مطالبه عدالت و استقرار ارزش های والای اسلامی و انسانی می نموده است، جلوه گر کرده است. [۱۸۷].

پیروزی خون بر شمشیر

قیام عاشورا نشان داد که خون بر شمشیر پیروز است و این شعار به عنوان یک ویژگی ماندگار در تاریخ اسلام به یادگار خواهد ماند. سید جعفر شهیدی می نویسد: هیچ عملی در طبیعت بی عکس العمل نخواهد ماند. عکس العمل ممکن است فوری پدید شود و ممکن است سال ها یا ده ها سال مدّت بخواهد، اما بالأخره پدید خواهد شد. این سنت آفرینش است. این قانون خدا است که دگرگون نخواهد شد: ستمکار باید به کیفر خود برسد، خون مظلوم باید خواسته شود. نخستین مرحله عکس العمل - چنان که گفتیم - پشیمانی بود؛ پشیمانی در سران سپاه، پشیمانی در سربازان، و سپس پشیمانی در حوزه حکومت کوفه و سلطنت دمشق. چندی نگذشت که پسر زیاد، عمر سعد را خواست و گفت: آن نوشته ای که درباره کشتن حسین به تو دادم چه شد؟ آن را به من بده! مگر آن نوشته تا چه وقت پیش من می ماند؟ آن را گم کرده ام.. می خواهی آن را پیش پیر زنان قریش دستاویز کنی؟ یزید گفت: راضی بودم یکی از فرزندانم کشته شود و حسین به قتل نرسد. خدا پسر مرجانه را بکشد! چرا چنین کاری کرد؟ یزید بی گمان، دروغ می گفت، اما می ترسید؛ از عکس العمل می ترسید، عکس العمل رفتار و کردار خود را در نخستین مجلس دید. سالی نگذشت که نمایندگان مدینه چون [از] نزد وی برگشتند، به مردم خبر دادند که آنچه در یزید نیست نشانه مسلمانی است. سراسر مدینه را آشوب فرا گرفت، مردم شهر قیام کردند، نخست امویان را از شهر راندند، سپس خود زمام کار را به دست گرفتند، اما سرانجام، سپاه شام مجدّانه دخالت کرد، شهر را محاصره کرد و گشود، گروه بسیار از مردم مدینه را کشت، شهر پیغمبر را قتل عام کرد. ولی از سوی دیگر، عبدالله زبیر در مکه پرخواست و قدرت خود را بیش تر گسترده و یزید را در واپسین سال عمر، نگران ساخت. یزید در سال ۶۴ در گذشت. با مرگ او، کوفه به کانونی از آتش تبدیل شد؛ آتش انتقام. سران شیعه نخست به فکر افتادند که برای ستردن گناهان خود، چون بنی اسرائیل شمشیر بردارند و یکدیگر را بکشند. اما سرانجام، فکر عاقلانه تری کردند: باید خشم خود را با کشتن دیگران تسکین دهند، نه با کشتن خود! از نو قتلگاه، بلکه قتلگاه های دیگری به راه افتاد، اما این بار قربانیان آن پاکان و عزیزان خدا نبودند، دژخیمان بودند که دست هایشان تا مرفق در خون آزادگان رنگ شده بود. امروز وقتی ما داستان

کشتار مختار، پسر ابی عبیده ثقفی را می خوانیم، اگر سری به کتاب های حقوقی کشیده باشیم، ممکن است چنان انتقام را تا حدی خشن بدانیم و بگوییم چرا چنان کردند؟! یکی را چون گوسفند سربیدند، یکی را شکم پاره کردند، دیگری را که تیری به فرزند از فرزندان حسین (ع) افکنده و آن جوان دست را سپر ساخته بود و تیر دست و پیشانی او را شکافته بود، همان کیفر دادند، دیگری را در دیگ روغن جوشان افکندند، دست و پای آن یکی را به زمین دوختند و اسبان را از روی او گذراندند. چنان که نوشته اند تنها در یک جا، دویست و چهل و هشت تن را، که در قتل حسین و یاران او شریک بودند، طعم این گونه کیفرها چشانندند. ما این داستان ها را می خوانیم و در آن، نوعی قساوت می بینیم، اما باید دانست که قضاوت مردم سیزده قرن بعد درباره کردار پیشیان درست نیست. دیگر آن که چون خشم انقلاب زبانه زد، معیارها دگرگون می شود. انقلاب معمولاً با خشم و قساوت همراه است، بلکه اگر خشم با انقلاب همراه نباشد، انقلاب نیست. شمر، عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، حفص - پسر جوان او - خولی، سنان و ده ها تن از سران لشکر کوفه چنین کیفرها دیدند، اما تاریخ به همین جا بسنده نکرد؛ این آخرین انقلاب و آخرین انتقام نبود، انقلابی از پس انقلاب دیگر پدیدار شد. [۱۸۸]. این ها همه از پیامدهای قیام عاشورا است.

عظمت یافتن مکتب تشیع

این قیام خونین نه تنها مورد اعجاب و تحسین مورخان اسلام واقع گردید، بلکه مستشرقان و بعضی اسلام شناسان اجنبی نیز آن را حرکتی عظیم و تحسین برانگیز دانستند. پرفسور براون می گوید: ... گروه شیعه یا طرفداران علی (ع) به قدر کافی، هیجان و از خود گذشتگی نداشتند. اما پس از رخداد عاشورا، کار دگرگون شد - تذکار زمین کربلا، که به خون فرزند پیامبر آغشته بود و یادآوری عطش سخت وی و پیکرهای نزدیکانش که در اطراف او روی زمین ریخته بودند، کافی بود که عواطف سست ترین مردم را به هیجان در آورد و روحها را غمگین کند، چنان که نسبت به رنج و خطر حتی مرگ، بی اعتنا شوند. [۱۸۹]. استاد نیکلسن هم می گوید: حادثه کربلا - حتی مایه پشیمانی و تأسف امویان شد؛ زیرا این واقعه شیعیان را متحد کرد و برای انتقام حسین همصدا شدند و صدای آنان در همه جا و مخصوصاً عراق و بین ایرانیانی که می خواستند از نفوذ عرب آزاد شوند، انعکاس یافت. [۱۹۰]. فیلیپ حتی می نویسد: فاجعه کربلا سبب جان گرفتن و بالندگی شیعه و افزایش هواداران آن مکتب گردید، به طوری که می توان ادعا کرد که آغاز حرکت شیعه و ابتدای ظهور آن روز دهم محرم بود. [۱۹۱].

تزلزل دولت اموی

پس از فاجعه عاشورا و انعکاس اخبار آن در مراکز مهم اسلامی، مردم از حکومت بنی امیه رو گردان شدند؛ در شام و دمشق، مرکز حکومت اموی ها، که حدود نیم قرن زیر بمباران تبلیغاتی معاویه، بود با آن که مردم دیدگاهی دگرگون نسبت به خاندان پیامبر (ص) داشتند و حتی برای ورود اسرای اهل بیت (ع) و سرهای شهدا به دمشق، شهر را آذین بندی کرده بودند و این پیروزی را به همدیگر تبریک می گفتند، اما پس از توقف چند روزه خاندان پیامبر و اسرای کربلا در دمشق، به ویژه پس از نطق افشاگرانه امام سجاد (ع) و حوادثی که در آن جا پیش آمد، وضع به حدی دگرگون شد که حتی یزید، خود را از جنایاتی که نسبت به امام حسین و اهل بیت پیامبر (ص) کرده بود، تبرئه می کرد و آن را به گردن دیگران می انداخت و همین تحوّل سبب شد که هر چه زودتر خاندان پیامبر (ص) را به مدینه برگرداند. برتری شیوه عقیدتی سیاسی سیدالشهدا بر شیوه نظامی یزید بر سران بنی امیه پوشیده نماند؛ دیری نگذشت که همه فهمیدند پیروزی با سیدالشهدا بوده، نه با یزید. آثار و نتایج جهاد مرامی - سیاسی امام (ع) با شهادت خود و یارانش، که به غلط، آن را شکست نظامی پنداشته بودند، نتیجه دیگری داد؛ معلوم شد با کشتن بنی

هاشم، نتوانسته اند بر آن ها غلبه کنند و پیروزی حقیقی را نصیب خویش گردانند.

انقلاب اسلامی و فرهنگ عاشورا

اشاره

انقلاب شکوهمند اسلامی چنان که از نامش پیداست، ماهیتی صد در صد اسلامی دارد و تار و پود آن را فرهنگ اسلامی تشکیل داده به گونه ای که منهای اسلام هیچ مفهومی ندارد. از سوی دیگر، مفسر و سخنگوی اسلام راستین نیز کسی جز پیامبر و اهل بیت معصوم او نیست همان طور که خود فرمود: من دو چیز گران سنگ در میان شما می گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت، مادامی که به این دو وصل باشید، هرگز گمراه نخواهید شد. [۱۹۲]. براساس خواست رهبر اسلام، مسلمانان واقعی، معارف دینی و سرمشق زندگی خویش را در همه ابعاد از اهل بیت پیامبر می گیرند که در آن میان، خط مشی انقلابی و حماسی حضرت سیدالشهدا (ع) جایگاه خاص خود را دارد و آن حماسه الهی و بی نظیر در طول تاریخ الگوی همه انقلابیون و سلحشورانی بوده که در برابر قدرت های ستمگر «نه» گفته اند و می توان گفت ملت انقلابی ایران با رهبری حضرت امام خمینی (ره) بهترین نمونه آن است که با الهام از عاشورای حسینی پرشکوه ترین انقلاب را در تاریخ آفرید. در اینجا به بررسی نقش فرهنگ عاشورا در شکل گیری و تداوم انقلاب اسلامی می پردازیم.

طاغوت زدایی

در فرهنگ تشیع، رهبر جامعه باید از ویژگی های متعددی همچون، علم، تقوا، درایت، دلسوزی، اخلاص و... برخوردار باشد و از سوی خدا در چنین جایگاهی منصوب شده باشد، در غیر این صورت هر کس، زمام امور مسلمانان را به دست گیرد، طاغوت است و هیچ مسلمانی حق ندارد او را به رسمیت شناسد و مورد حمایت قرار دهد، بلکه موظف است در تضعیف و نابودی چنین حکومتی تلاش کند و به تشکیل حکومت حق کمک نماید. این مطلب به صراحت در نامه امام حسین (ع) به مردم کوفه آمده است: به جان خودم سوگند! امام جز کسی نیست که قرآن را حاکم کند، عدالت را برپای دارد به دین حق عمل کند و به خاطر خدا خویشتن را وقف این امور نماید. [۱۹۳]. نامه بالا- در حالی که سوی مردم کوفه ارسال شده که امام حسین (ع) به درخواست مردم کوفه مبنی بر نفی بیعت یزید و اصرار بر بیعت با امام پاسخ مثبت داده و همراه اهل بیت خویش راهی کوفه است. بنابراین یکی از اهداف حضرت سیدالشهدا سرنگونی حکومت طاغوتی بنی امیه و تشکیل حکومت اسلامی بوده است. امام راحل (ره) نیز درباره رژیم پهلوی فرمود:... حکومتی طاغوتی است و اسلام اطاعت از این حکومت را بر مردم حرام کرده و مبارزه با حکومت طاغوت را واجب شمرده است. [۱۹۴]. ما خواستار برکناری شاه هستیم و می خواهیم حکومت عدل اسلامی را جایگزین این نظام فاسد گردانیم. [۱۹۵].

ترویج اسلام

حکومت فاسد اموی در هزار ماه سلطنت خود، تابع اسلام انحرافی و تحریف شده و مروج آن بود و می توان گفت یک حکومت لائیک و حتی ضد دین بود، چنان که معاویه پس از صلح با امام حسن (ع) و مسلط شدن بر مملکت اسلامی در یک سخنرانی عمومی که در کوفه ایراد کرد، ابراز داشت: «هان ای اهل کوفه! می پندارید که من به خاطر نماز و زکات و حج با شما جنگیدم؟ با اینکه می دانسته ام شما این همه را به جای می آورید! من فقط با شما به جنگ برخاستم که بر شما حکمرانی کنم

و زمام امر شما را به دست گیرم و اینک خدا مرا به این خواسته نائل آورده هر چند شما خوش ندارید!... مصلحت مردم فقط در سه کار است؛ ادای مالیات ها در سر وقت، روانه کردن سرباز در سر وقت و جنگیدن با دشمن. [۱۹۶]. بسیار روشن است که هر مسلمانی - چه رسد به امام حسین (ع) که امام و پیشوای مسلمانان است - وظیفه خود می داند که در موقع مناسب با چنین اندیشه طاغوتی مقابله کند و اسلام ناب محمدی (ص) را به جامعه اسلامی و جهانیان معرفی نماید. این کار انقلابی و جهاد فرهنگی در انقلاب اسلامی نیز موج می زند و امام و امت اسلامی به پیروی از سیدالشهدا (ع) به ترویج اسلام ناب پرداختند. امام راحل ضمن مقایسه میان حکومت اموی و رژیم پهلوی فرمود: حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه دیدند که معاویه و پسرش - خداوند لعنتشان کند - اینها دارند مکتب را از بین می برند، دارند وارونه اسلام را جلوه می دهند، اسلامی که آمده است. برای اینکه انسان درست کند، نیامده است قدرت برای خودش درست کند، آمده است انسان درست کند، اینها این پدر و پسر [معاویه و یزید] مثل این پدر و پسر [رضاخان و محمدرضا پهلوی] اسلام را وارونه داشتند نشان می دادند، شرب خمر می کردند امام جماعت هم بودند! مجالسشان مجالس لهو و لعب بود، همه چیز [فاسد] در آنها بود، دنبالش هم جماعت بود، امام جماعت هم می شدند، امام جماعت قمارباز!... به اسم رسول الله بر ضد رسول الله قیام کرده بودند، فریادشان لا اله الا الله بود و بر ضد الوهیت قیام کرده بودند، اعمالشان، رفتارشان، رفتار شیطانی، لکن فریادشان فریاد خلیفه رسول الله. [۱۹۷]. نگرش امام به مسائل روز، نهضت و انقلاب و برپایی جمهوری اسلامی و دفاع از ارکان آن، دقیقاً برگرفته از سنت پیامبر و روش امامان معصوم به ویژه سیدالشهدا (ع) بود و اعتقاد داشت اگر ما همه چیزمان را فدا کنیم و در زمانه غربت اسلام، از دین خدا حمایت کنیم و آن را ترویج نماییم، بسیار ارزشمند است؛ ما در عین حالی که جوان های بسیار لایق خودمان را، مردان کارداران خودمان را از دست دادیم لکن آن چیزی که به دست آوردیم، ارزشش بیش از این معانی است، آنی است که سیدالشهدا سلام الله علیه، زن و فرزند خودش را فدای او کرده، آنی است که رسول الله (ص) زندگانی خودش را در راه او صرف کرد و ائمه معصومین ما در راه او آن همه رنج دیدند. [۱۹۸].

شکستن فضای اختناق

بنی امیه، عرصه سیاسی - اجتماعی را بر همگان تنگ کرده بودند و به جز عده معدودی توان مخالفت با آنان را نداشتند و آنها نیز کسانی بودند که در مکتب اهل بیت تربیت یافته بودند مانند عمرو بن حَمِق، رُشَید هَجَری، حجر بن عدی، میثم تَمَار و سعید بن جبیر که جملگی توسط مزدوران بنی امیه سر به تیغ و دار سپردند یا زنده به گور شدند. سیدالشهدا (ع) با قیام بر ضد حزب اموی، جوّ اختناق را شکست و روح حماسه و قیام بر ضد ستمگران را در کالبد بی جان جامعه دمید و مسلمانان از حسین (ع) آموختند که نباید زیر ستم بروند؛ بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین استنه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو که این مرام حسین است و منطق دین استکار آیی این منطق ابوعبدالله (ع) در انقلاب اسلامی به دوست و دشمن پوشیده نیست و جهانیان از جرأت و شهامت ملت انقلابی ایران، انگشت تعجب به دندان گزیدند؛ چرا که همه روزه اخبار تظاهرات و فعالیت های ضد ستم شاهی این ملت قهرمان، مهم ترین خبر رسانه های جهانی را تشکیل می داد و هیچ تردیدی نبود که تظاهرات میلیونی مردم در سال ۵۷ به ویژه در ۱۷ شهریور و تاسوعا و عاشورای آن سال جز با الهام از روحیه حماسی شهدای کربلا - به وقوع نپیوست، امام خمینی در سالگرد حماسه ۱۷ شهریور طی پیامی فرمود: ... ۱۷ شهریور مکرر عاشورا و میدان شهدا مکرر کربلا و شهدای ما مکرر شهدای کربلا و مخالفان ملت ما مکرر یزید و وابستگان او هستند، کربلا کاخ ستمگری را با خون در هم کوبید، کربلای ما کاخ سلطنت شیطانی را فرو ریخت. اکنون وقت آن است که ما - که وارثان این خون ها هستیم و بازماندگان جوانان و شهدای به خون خفته هستیم - از پای ننشینیم تا فداکاری آنان را به ثمر

برسانیم و با اراده مصمم و مشت محکم، بقایای رژیم ستمکار و توطئه گران جیره خوار شرق و غرب را در زیر پای شهدای فضیلت دفن کنیم. [۱۹۹]. این نکته بسیار حائز اهمیت است که ملت ایران در زمانی با الهام از عاشورای حسینی بر ضد رژیم تا دندان مسلح پهلوی شورید و آن را سرنگون کرد، که شاه به عنوان ژاندارم قدرتمند در منطقه خلیج فارس، انجام وظیفه می کرد و حافظ منافع نامشروع و مستکبرانه ارباب خود امریکا بود و حتی به دستور امریکا در خاموش کردن صدای انسان های آزادی بخش منطقه ایفای نقش می نمود و به اربابان خود اطمینان داده بود که ایران در حقیقت یک جزیره امن برای آنان است.

فضا سازی محرم و صفر

با تدبیر اهل بیت پیامبر، ایام شهادت امام حسین (ع) در دستور کار سیاسی شیعه قرار گرفت و بزرگداشت عاشورا و زیارت ابا عبدالله (ع) در روزها و ماه های مخصوص یک وظیفه دینی و انقلابی محسوب شد تا جایی که امام حسن عسکری (ع)، زیارت اربعین سیدالشهدا را از ویژگی های مؤمن دانست. [۲۰۰] بدین ترتیب، محرم و صفر، در فرهنگ شیعه جایگاهی خاص یافت و دلسوختگان اهل بیت، با بزرگداشت ایام الله، ذکر مصائب و گریه بر مظلومیت شهدای کربلا، پیوندی عمیق و احساس عاطفی با آنان برقرار کرد، این حقیقت در حدیثی از رسول خدا (ص) که امام صادق (ع) آن را نقل کرده چنین آمده است: إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا [۲۰۱]. در دل های مؤمنان، آتش سوزناکی از شهادت ابی عبدالله نهفته است که تا ابد خاموش نمی شود. در انقلاب اسلامی ملت ایران نیز همین آتش شعله ور شد و دود آن دودمان رژیم پهلوی را بر باد داد، در طول سالیان نهضت، نویسندگان و گویندگان همواره ستم یزید و یزیدیان را برملا می کردند و با تصریح و کنایه به مخاطبان خود می فهماندند که باید یزید زمان را شناخت و با آن به مبارزه برخاست، مجالس دو ماه محرم و صفر بهترین فرصت را برای روحانیون انقلابی فراهم می ساخت تا از پیوند عاطفی شیعیان با خاندان عصمت و طهارت بهترین استفاده را در مبارزه با رژیم طاغوتی به دست آورند و امام خمینی که بیش از همگان از عمق احساسات مردم خبر داشت، بیش از دیگران از این فرصت ها بهره برداری می نمود. امام در سیزده خرداد سال ۴۲ - که مصادف با عاشورای حسینی است - در مدرسه فیضیه قم بر فراز منبر، به طور مستقیم به شاه خائن حمله کرد و چنین اظهار داشت: چهل و دو سال از عمرت رفته است، دیگر تا کی نادانی؟ سازمان امنیت می خواهد کاری کند که تو را از مملکت بیرون کنند، می گویند شاه گفته از اسرائیل حرفی زده نشود مگر شما یهودی هستید؟ مگر شما دین یهود دارید؟ مردم نخواهند گذاشت در این مملکت سلطنت کنی! [۲۰۲]. در همان سال سراسر مملکت شور و انقلاب بود و مراسم عزاداری سرور شهیدان به طور بی سابقه ای به اجتماعات علیه دستگاه پهلوی تبدیل شد به طور مثال؛ یکی از مأموران ساواک گزارش می دهد که عزاداران حسینی در مسجد جامع ابوالفتح واقع در میدان شاه (سابق) تهران نوحه سیاسی سرداده اند؛ «گفت عزیز فاطمه، نیست ز مرگ واهمه، تا بر تنم توان بود، زیر ستم نمی روم، من ز یزید بی پدر، ظلم و ستم نمی کشم، شد مساجد و فیضیه عاشورا، در روز قتل زاده زهرا» [۲۰۳]. امام راحل در طول مبارزات علیه شاه و پس از پیروزی و در جنگ تحمیلی تلاش می کرد فاصله زمانی میان محرم و صفر موجود را با محرم و صفر سال ۶۱ هجری به حداقل برساند و ملت انقلابی را در فضای شورانگیز آن زمان برده بر ضد یزیدیان این زمان بسیج کند، این فراز را با بخشی از پیام امام به مناسبت فرارسیدن عاشورای سال ۵۷ به پایان می بریم؛ ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد، ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد، ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطل بر جبهه ستمکاران و حکومت های شیطانی زد، ماهی که به نسل ها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت، ماهی که شکست ابرقدرت ها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت. [۲۰۴].

تقویت روحیه شهادت طلبی

بزرگ ترین سرمایه مجاهدان راه خدا آنهاست که با خداجان سودا می کنند و قرآن مجید می فرماید: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةُ... (توبه: ۱۱۱) همانا خداوند در ازای بهشت، جان و مال مؤمنان را می خرد. و همین سرمایه عظیم در طول تاریخ مبارزه حق و باطل، حرف آخر را زده و جبهه کفر و شرک را متزلزل ساخته است. حضرت سیدالشهدا با همین سرمایه، حکومت اموی را به خاک سیاه نشاند و حضرت امام خمینی و ملت سلحشور ایران نیز با همین دستمایه به مصاف دشمنان اسلام رفتند؛ ملت ما اکنون به شهادت و فداکاری خو گرفته است و از هیچ دشمنی و هیچ قدرتی و هیچ توطئه ای هراس ندارد. هراس آن دارد که شهادت، مکتب او نیست. [۲۰۵]. امام راحل بارها مردم مسلمانان به ویژه جوانان را به ادامه راه سیدالشهدا فرامی خواند و همه را تشویق می کرد که مانند شهدای کربلا از جان بازی در راه خدا نهراسند، بلکه افتخار کنند که جان خویش را با رضای الهی سودا می نمایند؛ رضای خدا را در نظر داشته باشید و خودتان را بنده خدا بدانید که هر طور پیش بیاورد آن طور را راضی هستید، همان طوری که بندگان خالص خدا، اولیای معظم خدا این طور بودند؛ هر چه برای سیدالشهدا (به حسب روایت) نزدیک می شد ظهر عاشورا و جوان هایش یکی یکی از بین می رفتند، صورتش افروخته تر می شد؛ برای اینکه می دید روی مقصد دارد می رود. [۲۰۶]. همچنین امام دورانیش بر این نکته تأکید می کند که تداوم مکتب و برپایی و دوام حکومت اسلامی به ایثار و شهادت مردان خدا وابسته است، زیرا تبهکاران و ستمگران نمی خواهند احکام نورانی اسلام اجرا شود و همواره می کوشند که دین و مسلمانی را از میان بردارند و این همت والای مجاهدان است که این توطئه شوم را خنثی می کند و چنین کار بزرگی بدون شهادت و جان بازی امکان ندارد؛ ملت بزرگ اسلام از محراب مسجد کوفه تا صحرای افتخار آمیز کربلا و در طول تاریخ پر ارزش سرخ تشیع، قربانیانی ارزشمند به اسلام عزیز و فی سبیل الله تقدیم نموده و ایران شهادت طلب هم از این پدیده سعادت مند مستثنی نیست و انقلاب اسلامی، گوش و چشمش پر از این شهیدان حسین گونه است. [۲۰۷]. امام راحل، روحیه شهادت طلبی را چنان در مردم مسلمان و انقلابی تقویت کرده بود که حتی نو عروسانی که برای اجرای پیوند عروسی، افتخار دیدار آن حضرت را می یافتند، از محضر ایشان درخواست می کردند تا دعا کند به فوز شهادت نایل شوند! [۲۰۸].

رویکرد انقلابی به دین

تاریخ سوگوارانه گواهی می دهد که ادیان الهی پس از پیامبران، به دست افرادی فاسد و تبهکار، دستخوش تحریف قرار گرفته اند و فرصت طلبان دنیا پرست، دین را بازیچه اهداف شوم و شیطانی خویش ساخته اند، اسلام عزیز نیز از چنین رخداد نامیمونی در امان نمانده و خلفای ناحق و سلاطین ستمگر کوشیده اند با مکر و فریب و تظاهر به دین داری بر سرنوشت اسلام و مسلمانان تسلط یابند و حکومت بنی امیه نمونه بسیار روشن آن است و یکی از دلایل بسیار مهم قیام سیدالشهدا (ع) نیز جلوگیری از واپس گرایی و بازگشت به جاهلیت در جامعه اسلامی است. امام خمینی در تحلیل این بعد قیام حسین می فرماید: مکتبی که می رفت با کجروی های تفاله جاهلیت و برنامه های حساب شده احیای ملی گرایی و عروبت با شعار «لَا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ» [۲۰۹]. محو و نابود شود و از حکومت عدل اسلامی یک رژیم شاهنشاهی بسازد و وحی را به انزوا کشاند که ناگهان شخصیت عظیمی که از عصاره وحی الهی تغذیه و در خاندان سید رسل، محمد مصطفی و سید اولیا، علی مرتضی تربیت و در دامن صدیقه طاهره بزرگ شده بود، قیام کرد و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود، واقعه بزرگی را به وجود آورد. [۲۱۰]. حرکت نمادین و حساب شده سیدالشهدا در ترک مکه - آن هم در روز هشتم ذی حجه که

حاجیان آماده حرکت به سوی منا و عرفات و انجام حج بودند - این پیام را به مسلمانان داد که زندگی در سایه حکومت اموی حتی انجام عبادت بزرگی چون حج، با روح اسلام راستین مغایرت دارد و خدا و پیامبرش هرگز از عملکرد چنین جامعه‌ای خشنود نیستند و آنان باید نخست تکلیف حکومت را روشن سازند سپس به عبادت و دیگر امور پردازند و اتفاقاً این پیام انقلابی امام به گوش بسیاری از مسلمانان راستین در طول تاریخ رسید و امام راحل و امت سلحشور ایران اسلامی از جمله آنانند. امام خمینی در بیان این رویکرد انقلابی می‌فرماید: مردم انقلاب کردند، باید پای زحماتش هم بنشینند. مردم ما پیغمبران و پیغمبر اسلام (ص) را و ابراهیم (ع) را در نظر بگیرند، ببینند که با آنها چه مخالفت‌ها شد، ولی دست از هدفشان نکشیدند، اگر ما مسلمانیم، باید دنباله روی آنها باشیم. دنباله روی از آنان که فقط روزه و نماز و مسجد نیست! دنباله روی از آنان مبارزه برای حفظ اساس اسلام است، باید برای حفظ اساس اسلام تا آخر ایستاد و پیشروی کرد. [۲۱۱]. بر اهل بصیرت روشن است که یکی از آثار شیرین رویکرد انقلابی به دین، شادابی و نشاط و احیای مراسم عبادی و سیاسی اسلام مانند حج، نمازهای جمعه و جماعات، انس با قرآن و عمل به احکام فرعی اسلام است؛ همان طور که ما در سال‌های پس از پیروزی انقلاب شاهد آن بوده و هستیم، ولی در رویکرد ارتجاعی و سلطنتی به دین، با اینکه متحجران و دولتمردان سالوس، بیشتر دم از نماز و روزه و مانند آن می‌زنند، هرگز بازار پرستش و نیایش واقعی رونق نمی‌یابد و افراد جامعه معمولاً به عبادت‌های فردی خشک و بی‌روح مشغولند. چنان که هم یزید نماز جماعت و حج را برگزار می‌کرد و هم محمدرضا پهلوی به مکه می‌رفت و در مجالس عزاداری تاسوعا و عاشورا شرکت می‌کرد!

فرهنگ عاشورا و تفکر بسیجی

اشاره

نظر به اینکه اسلام، دینی جاوید و جهانی است و توان آن را دارد که همه انسان‌ها را تا پایان دنیا ارشاد و هدایت کند، باید مکانیزم آن به گونه‌ای طراحی شده باشد که بتواند در برابر آسیب‌ها و خطرهای درونی و بیرونی از خود دفاع کند و در برابر تزویر و تهدید دشمنان داخلی و خارجی، آسیب‌زدایی نماید و باید گفت واژه زیبا و ژرف «بسیج» نمایان‌گر همین مکانیزم است که ریشه در ادیان قبل از اسلام دارد و قرآن فرموده است: وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونَ كَثِيرٌ (آل عمران: ۱۴۶) چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند. در اسلام از امیر مؤمنان، علی (ع)، به عنوان نخستین بسیجی یاد می‌شود که بدون هیچ گونه چشمداشتی، به پیامبر اسلام (ص) گروید و تا پایان عمر نیز لحظه‌ای در دفاع از اسلام درنگ نکرد و پس از آن جناب، دیگر معصومین و پیروان واقعی آنان با همین تفکر بسیجی در صحنه‌های گوناگون دفاع از اسلام حضور یافتند و از کیان آن دفاع کردند که نقطه اوج اندیشه والای بسیجی، عاشورا و کربلای حسینی بود.

عاشورا الگوی بسیج

اشاره

در سال ۶۰ هجری، اسلام در موقعیت بسیار خطرناکی قرار گرفته بود که اگر بیش از آن ادامه می‌یافت چنان می‌شد که سیدالشهدا فرمود: وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ [۲۱۲]. فاتحه اسلام خوانده خواهد شد چون امت، رهبری مثل یزید دارد! به همین دلیل امام حسین (ع) وظیفه خود دانست که در برابر این خطر عظیم بایستد و جانانه از دین جدّ خویش دفاع کند، از این رو دست به قیامی خونین زد و با نثار جان خود، در اندیشه و عمل، الگوی دیگران شد چنانکه خود فرمود: «لَكُمْ

فِي أُسْوَةٍ» [۲۱۳]. آنچه در اینجا قلمی می شود، دورنمایی از فرهنگ عاشورا در حوزه اندیشه بسیجی است.

خدا محوری

حضرت سیدالشهدا(ع) و یاران فداکار او در راستای اطاعت خدا و جلب رضای او قیام کردند و در سخت ترین شرایط به خدا پناه بردند و هرگز نام و یاد او را در صحنه پیکار فراموش نکردند و آن حضرت در آخرین لحظات نیز با خدای خود چنین گفت: صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ [۲۱۴]. بر فرمانت صبر می ورزم ای پروردگار من، خدایی جز تو نیست ای فریادرس فریاد خواهان! امام خمینی (ره) با الگوگیری از سیدالشهدا(ع) ملت شریف و مسلمان ایران را در راه خدا و برای خدا بسیج کرد و به صحنه آورد چنان که خود فرمود: شما برای خدا نهضت کردید، دلیلش این است که جان را گذاشتید کف دست و راه افتادید در خیابان ها و فریاد کردید اسلام. این دلیل بر این است که شما برای خدا کار کردید، اگر این کار برای خدا نبود کسی جانش را نمی داد، میدانی که گلوله تفنگ دارد، مسلسل می بندند، توپ می آید، تانک می آید، سرباز مسلح است، این دلیل بر این است که برای خدا کار انجام دادید. [۲۱۵]. اندیشه امام - که خود بسیجی بود و به بسیجی بودن افتخار می کرد - این بود که راه سعادت ملت، ایمان به خدا، عمل به اسلام و دل بستن به اهل بیت پیغمبر است و همان گونه که با خدا محوری، انقلاب پیروز شد، راه سرافرازی و عزت و استقلال ملت نیز همین است؛ ملت قیام کرد برای خدا و برای احیای احکام الهی و با شور و شغف به میدان رفت و با دادن فدائیان بسیار و شهدای بی شمار، غلبه کرد بر کفر و نفاق و دست ابر قدرت ها را از این کشور کوتاه کرد و این برای اسلام بود و برای خدا. یک کشوری که برای خدا قیام کرده است، برای خدا هم پایدار می ماند و برای خدا هم ادامه می دهد. [۲۱۶].

پایبندی به اصول

یکی از اهداف عالی نهضت امام حسین (ع) پایبندی به اصول و ارزش های والای اسلامی بود که جملگی در کلمه زیبای «حق» تبلور می یابند و سیدالشهدا در صدد بود که حق را در معنای وسیع آن بر پای دارد و باطل را نابود سازد، از این رو فرمود: أَلَا- تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا- يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ [۲۱۷]. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود؟! بسیجیان نیز با اندیشه حق گرایی و باطل ستیزی در همه صحنه های انقلاب و هشت سال دفاع مقدس حضور یافتند و مصمم هستند تا همواره از اصول و ارزش های مکتبی خود دفاع کنند. رهبر عظیم الشأن انقلاب، این اندیشه بسیجی را راز توانمندی و پویایی جمهوری اسلامی دانسته، می فرماید: ما افتخار می کنیم که به اصول و بنیان های اسلامی برگشته ایم، این راز قوت و قدرت ماست، در این چند سال، تمام تبلیغات استکبار جهانی بر روی اهانت به ایمان اسلامی مردم ما متمرکز بوده است، مردم ما از کسانی که نسبت به اسلام و ایمان اسلامی آنها به هر شکلی اهانت کنند، نخواهند گذشت، اسلام و ایمان اسلامی، مایه عزت و نصرت ماست و دنیا و آخرت ما را اصلاح خواهد کرد. [۲۱۸].

تکلیف گرایی

پیامبر اکرم (ص) فرموده است: كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ [۲۱۹]. همه شما سرپرست هستید و از زیردستان خود پرسش خواهید شد. این سخن حکیمانه، همه مسلمانان را موظف می کند که در برابر اسلام و مملکت اسلامی احساس تکلیف کنند و هر کمکی را که از دستشان برمی آید از مسلمانان دریغ نوزند. سیدالشهدا(ع) و یاران او نیز با همین اندیشه بر یزید شوریدند و نهضت کربلا به پا کردند و امام راحل و امت انقلابی ما نیز با شعار «تکلیف مداری» وارد صحنه شده اند، چنین

روحیه ای علاوه بر اینکه نشانگر ایمان و اعتقاد راسخ به حقانیت مکتبی ماست، سبب شور و نشاط روحی جامعه و پویایی آن نیز می گردد و افراد را از بی تفاوتی، سستی و خمودی خارج می سازد. امام راحل (ره) در طول نهضت و پس از پیروزی همواره شعار تکلیف گرایی را گوشزد می کرد و می فرمود: وقتی بنا شد ما به تکلیفمان عمل بکنیم و ما آن راهی را که خدای تبارک و تعالی پیش پای ما گذاشته است آن راه را برویم، برای ما شکست هیچ نیست، برای اینکه از دو حال خارج نیست؛ یا اینکه ما پیش می بریم که شکست هیچ نیست و یا این است که نه، می آیند و ما را عقب می زنند. ما تکلیفمان را عمل کرده ایم، چه شکستی است؟ سیدالشهدا هم شکست خورد در کربلا، اما شکست نبود این، کشته شد و زنده کرد یک عالمی را. [۲۲۰]. فرمانده معظم کل قوا پیرامون این اندیشه بسیجی امام می فرماید: این درس را هم امام به ما آموختند که عمل و اقدام، برای نتیجه نیست، نتیجه در آن نیت خالصی است که شما در حین اقدام دارید. نتیجه با خداست، ما باید تکلیفمان را انجام بدهیم. خوشبختانه این انجام تکلیف در طول این یازده سال، همراه با نتایج بوده است. [۲۲۱].

خستگی ناپذیری

از امام صادق (ع) پرسیدند؛ چرا دوزخیان و بهشتیان تا ابد در دوزخ و بهشت خواهند ماند؟ در پاسخ فرمود: بدان علت که قصد دوزخیان این بود که اگر تا ابد در دنیا می ماندند، معصیت می کردند و قصد بهشتیان نیز این بود که اگر تا ابد در دنیا می ماندند، از خداوند اطاعت می کردند. [۲۲۲]. مفهوم سخن امام این است که مردان خدا هیچ گاه از کوشش و فعالیت در راه خدا خسته نمی شوند بلکه هر چه مجاهدت و فداکاری نمایند، کار آزموده و ورزیده تر می گردند و شیفته خدمت به اسلام و مسلمانان می شوند. تاریخ گواهی می دهد که امیر مؤمنان (ع) در جنگ صفین همان گونه شمشیر می زد که در جنگ بدر شمشیر زده بود، با اینکه فاصله بدر و صفین حدود چهل سال است. امام سجاد (ع) می فرماید: در روز عاشورا هر چه عرصه نبرد بر سیدالشهدا و اصحابش تنگ تر می شد، چهره آنان برافروخته تر، اندامشان باوقارتر و دل هایشان آرام تر می گشت و دشمنان به یکدیگر می گفتند: حسین را نگاه کنید اصلاً از مرگ نمی ترسد! [۲۲۳]. امام راحل نیز چنین روحیه ای داشت و با شجاعت وصف ناپذیری اعلام کرد؛ اگر دنیا طلبان بخواهند در برابر دین ما بایستند، ما در برابر دنیای آنان خواهیم ایستاد و می فرمود: ما با همه این گرفتاری ها که داریم در مقابل همه کشورهایی که می خواهند تعدی بکنند ایستادیم، در مقابل همه قدرت هایی که با ما می خواهند مخالفت کنند و با اسلام می خواهند مخالفت کنند، ایستاده ایم. [۲۲۴]. مردم نیز نستوهی و خستگی ناپذیری را از امام خویش آموختند و در دوران طاعت فرسای مبارزه و نیز دوران سخت دفاع هشت ساله آنچه داشتند در طبق اخلاص نهادند و تقدیم اسلام و انقلاب کردند و هرگز شنیده نشد که اظهار خستگی یا پشیمانی نمایند و امام امت، این استواری را چنین ستود: به راستی این حضور دائمی و خستگی ناپذیر در صحنه و آمادگی و فداکاری های خالصانه مردم دلیر ما برای هر مسلمانی غرور انگیز و برای جهانیان اعجاب آمیز است و می توان گفت این هم یکی از الطاف الهی و برکات جنگ است. [۲۲۵].

ایثار

ایثار و فداکاری از ویژگی های انکارناپذیر سلحشوران کربلا بود؛ در شب عاشورا سیدالشهدا به یارانش رخصت داد که اگر نمی خواهند بمانند و شهید شوند، می توانند شبانه کربلا را به سوی هر جا که بخواهند ترک کنند. ولی آن آزاد مردان با سخنان عاشقانه به رهبر خود چنین پاسخ دادند: مسلم بن عوسجه گفت: من دست از شما بر نمی دارم تا نیزه خود را در قلب دشمنان فرو کنم و اگر شمشیرم در نبرد خرد شود، با سنگ و چنگ و دندان در راهت می جنگم تا کشته شوم! سعد بن

عبدالله گفت: اگر مرا هفتاد مرتبه در راه دفاع از شما بسوزانند و زنده شوم دست از یاری تان بر نمی دارم! زهیر بن قین گفت: من دوست دارم هزار مرتبه در اینجا کشته شوم ولی مویی از سر شما کم نشود. [۲۲۶]. مَلّت آزاده و رشید ایران، ایثار و فداکاری را به اوج رساندند و در همه صحنه های انقلاب و هشت سال دفاع مقدس، نشان دادند که این انقلاب با نهضت اباعبدالله (ع) پیوندی ناگسستنی دارد؛ امام خمینی از ایثار و جان فشانی مَلّت چنین یاد می کند: این جوان هایی که در آن میدان دارند جنگ می روند و برادرهایشان می بینند کشته شد و افتاد، هیچ فترت و فتوری در آنها دست نمی دهد، همان طوری که از اینجا با شوق رفتند. با همان طور در جنگ هم با اشتیاق و دلاوری و با جرأت، با آغوش باز شهادت را استقبال می کنند، این یک مسأله ای است، ایران یک وضعی پیدا کرده است که ما نمی توانیم این وضع را تعبیری از آن بکنیم جز اینکه بگوییم یک مملکت الهی است، یک مملکتی است که فهمیدند افرادش و اشخاصش که برای اسلام باید جان فشانی کرد. [۲۲۷]. حضرت آیه الله خامنه ای، می فرماید: در یکی از جبهه ها، بعد از آن که از خطوط برادران نظامی دیدن کردیم، سربازی آمد پیش من، مبلغی پول - فکر کنم سه هزار تومان - به من داد و گفت: به سربازانی که در خط هستند پولی به عنوان فوق العاده می دهند، این فوق العاده من است و من می خواهم این را در راه خدا تقدیم کنم و شما این را به مستضعفین یا به جنگ زده ها برسانید، من از شدت هیجان نمی توانستم بر اعصاب خودم مسلط بشوم از مشاهده این منظره عجیب که جوانی در میدان جنگ، جان خودش را آورده فداکارانه و بی دریغ در راه خدا بدهد، پول خودش را هم در راه خدا دارد می دهد؛ نه تنها توقعی ندارد، بلکه کمک هم می کند! [۲۲۸]. یکی از رزمندگان اسلام از ایثارگری دوستش چنین یاد می کند: ساعت ۳ بامداد بود، عراقی ها داشتند برای یک پاتک همه جانبه سازماندهی می کردند، من و حمزه سیدآبادی دویدیم که برویم نوار تیربار بیاوریم. ناگهان صدای چاشنی نارنجکی که در کانال افتاد، ما را به خود آورد، درست بین من و حمزه و دو نفر دیگر از بچه ها. حمزه بدون معطلی خودش را انداخت روی نارنجک ما هم با حیرت خوابیدیم. چند لحظه بعد نارنجک منفجر شد، ضربه شدیدی همراه با سوزش، دست راستم را تکان داد. سلاحم به شدت پرت شد، بلند که شدم، جنازه تکه پاره حمزه مقابلم بود! [۲۲۹].

ایمان به هدف

شهیدان سرفراز کربلا، به خوبی می دانستند که در چه راهی گام نهاده اند، به کجا می خواهند بروند، برای چه اقدام کرده اند و فرجامشان چه خواهد شد، آنان در یک کلام همواره خود را در دو راهی سعادت می دیدند و به تعبیر قرآن در انتظار «الْحُسْنِیْن» [۲۳۰] بودند، زیرا یقین داشتند در رکاب امامی نبرد می کنند که اطاعتش واجب است، راهش صحیح است، فرمان خداست و هدفش مورد رضای الهی است. مَلّت سلحشور ایران نیز با همین اندیشه به میدان آمدند؛ آنان امام خمینی را نایب امام زمان و مرجع تقلید خود می دانستند و به راه و هدف و خلوص نیت و پاکی و درستی او ایمان داشتند، چنان که شهید مطهری پس از بازگشت از پاریس در سال ۵۷ می گوید: دوستانم پس از بازگشت از من پرسیدند: چه دیدی؟ گفتم: من چهار تا «آمن» در امام دیدم؛ او به هدف، راه، مردم و پروردگار خود ایمان دارد و هیچ کس نمی تواند او را از راهی که در پیش گرفته بازدارد. [۲۳۱]. این ایمان و اطمینان به راه و هدف و رهبری پیامبرگونه امام دو سویه بود و مردم نیز امام را از هر جهت تأیید و تقویت می کردند و یکی از علّت های مهم پیروزی و پیشرفت نهضت و انقلاب، رهبری امام تحت عنوان «ولایت فقیه» بود که مردم آن را استمرار امامت معصوم می دانند و اطاعت از ولی فقیه را بر خود واجب می شمردند و باور دارند که راه او همان راه پیامبر و ائمه (ع) است. به چند نمونه از وصیت نامه شهدا توجه کنید؛ در تمام سنگرها، یاور امام خمینی باشید تا به این انقلاب اسلامی آسیبی وارد نگردد و به سخنانش جامه عمل بپوشانید که اطاعت از اولی الامر، اطاعت از رسول الله

است و اطاعت از رسول الله، اطاعت از خداوند است. [۲۳۲]. امام امت، این یگانه وارث خون حسین (ع) را تنها نگذارید و تا زنده اید از ایشان - که به حق ولی فقیه زمان و نایب بر حق امام زمان (عج) ارواحنا فدا می باشد - پیروی کنید و هر چه امر فرمودند اطاعت کنید که اطاعت از ولایت فقیه، واجب و اطاعت از قرآن و اسلام است. [۲۳۳]. پیروی از امام امت و خمینی بت شکن و به طور کلی ولایت فقیه، خود جزئی از اسلام است. [۲۳۴].

حدیث ماندگاری

بسیج، قدمتی به طول عمر ادیان الهی دارد و همه پیامبران در آن ثبت نام کرده اند و ریشه دارترین تشکیلات در تاریخ بشر است و به همین دلیل نیز ماندگارترین خواهد بود. کمی به عقب برگردیم، عصر عاشورا، دشت در خون نشسته کربلا، ندای سرور شهیدان عالم به گوش می رسد؛ اما مِنْ مُغِیْثٍ یُغِیْثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ، أَمَا مِنْ ذَابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟! [۲۳۵]. آیا فریادرسی به خاطر خدا به فریاد ما می رسد؟ آیا غیرتمندی از حریم پیامبر (ص) دفاع می کند؟ با اینکه سیدالشهدا می دانست که در آن صحرا کسی به فریاد او نخواهد رسید، چرا فریاد استغاثه سر داد؟ به نظر ما امام، در آن لحظه بر بام دنیا ایستاد و همه بسیجیان عالم را به یاری مظلوم فراخواند و هر مسلمانی که در لحظه های زمان و قطعه های زمین به یاری مظلومی بشتابد و از دین و ناموس انسان ها دفاع کند، به ندای آن حضرت، لبیک گفته است و بسیج هرگز در منطقه و زمان خاصی محصور نخواهد شد بلکه اندیشه بسیج، جاوید و جهانی است. حضرت امام خمینی با چنین اندیشه ای می فرماید: ما باید با تمام توان کوشش کنیم تا مردم متوجه گردند که می شود روی پای خودمان بایستیم، می شود در مقابل شرق و غرب، از فرهنگ و حیثیت ملی - اسلامی مان دفاع کنیم و می توانیم دنیای مادی را شکست دهیم و پرچم «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» را در تمامی دنیا به اهتزاز در آوریم. [۲۳۶]. امام برای تحقق اندیشه جهانی بسیج، طرح تشکیل «هسته های حزب الله» را مطرح کرد و فرمود: حوزه علمیه و دانشگاه باید چهارچوب های اصیل اسلام ناب محمدی را در اختیار تمامی اعضای بسیج قرار دهند، باید بسیجیان جهان اسلام در فکر ایجاد حکومت بزرگ اسلامی باشند و این شدنی است، چرا که بسیج تنها منحصر به ایران اسلامی نیست، باید هسته های مقاومت را در تمامی جهان به وجود آورد و در مقابل شرق و غرب ایستاد. [۲۳۷]. مسلمانان تنها در پرتو بسیج جهانی می توانند از حقوق پایمال شده خویش دفاع کنند و مستکبران عالم را از چپاول و زورگویی بازدارند، به عنوان نمونه؛ امام همین طرح را برای نابودی اسرائیل پیشنهاد کرده است: ... به یاری خداوند تعالی از قطرات پراکنده پیروان اسلام و توان معنوی امت محمد (ص) و امکانات کشورهای اسلامی باید استفاده کرد و با تشکیل هسته های مقاومت حزب الله در سراسر جهان، اسرائیل را از گذشته جنایت بار خود پشیمان و سرزمین های غصب شده مسلمانان را از چنگال آنان خارج کرد. [۲۳۸].

وظایف تربیت یافتگان عاشورا

اشاره

حماسه جاوید عاشورا به دو بخش تقسیم می شود؛ بخش نخست آن که با جانبازی و ایثار و شهادت سیدالشهدا و ۷۲ تن که در عصر روز دهم محرم سال ۶۱ به پایان رسید و آن بلاجویان عاشق به جایگاه رفیع «عِنْدَ رَبِّهِمْ یُزَوِّقُونَ» پرکشیدند. بخش دوم، درست از عصر عاشورا و از کنار پیکرهای پاره پاره شهیدان شروع شد و آن، رساندن «پیام» شهیدان به همه انسان ها بود. پیام خون شهیدان، انسانیت، خداخواهی، عزّت و افتخار، فضایل اخلاقی، عدالت و مسلمانی بود و پیام آوران،

امام سجاد، حضرت زینب، سکینه بنت الحسین و دیگر دلسوختگانی بودند که در خون نشستن خورشید را با چشم خویش نظاره کرده بودند و پیام گیران همه کسانی اند که دل در گرو شرف و آزادی و معنویت سپرده اند و از ستم و فساد و بی‌خدایی گریزانند، این کسان، خیل عظیمی را در طول تاریخ تشکیل داده اند و کاروان حسینیان، برای یک لحظه نیز در طول چهارده قرن از حرکت باز نایستاده است و «هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله!» آنچه در این درس تقدیم می‌شود، گوشه‌ای از وظایف کسانی است که بوی کربلا به مشامشان رسیده و غیرتشان از نامردمی یزیدیان زمان به جوش آمده و پیام مظلوم کربلا را با گوش جان نیوشیده اند.

تقوا

تقوا شرط اصلی عضویت در اردوگاه حسینی است و حال و هوای کربلا به طور خودکار تنها کسانی را می‌پذیرد که جامه تقوا بر تن کرده باشند «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» (اعراف: ۲۶) چنان که بی‌تقوایان لاابالی را هرگز نمی‌پذیرد؛ عبیدالله بن حرّ جحفی، مرد فاسد و مرفّهی بود که در مسیر امام حسین (ع) به کربلا با ایشان رو به رو شد و با اینکه امام، او را به شرکت در حماسه عاشورا فراخواند، حاضر نشد از تباهی و فساد دست بشوید و جامه تقوا بپوشد و سیاه بختی و بدفرجامی را بر فوز عظیم شهادت در راه خدا ترجیح داد. [۲۳۹]. تفسیر تقوا در این میدان را از زبان رهبر معظم انقلاب بشنوند: ... تقوا یعنی آن کسانی که حوزه حاکمیتشان شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند، آن کسانی هم که حوزه حاکمیتشان از شخص خودشان وسیع تر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کلّ جامعه باشند که به سمت دنیاطلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند... باید مراقب باشیم، همه باید مراقب باشند که این طور نشود اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین طور به تدریج از ارزش‌ها تهیدست می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد که فقط یک پوسته ظاهری باقی می‌ماند. ناگهان امتحان بزرگ پیش می‌آید - امتحان قیام اباعبدالله - آن وقت این جامعه در این امتحان مردود می‌شود. [۲۴۰].

جهاد با نفس

عده‌ای از مجاهدان صدر اسلام از سوی رسول خدا برای حمله به دشمن اعزام شدند، آنان پس از انجام مأموریت سرافرازانه بازگشتند، رسول اکرم به آنان فرمود: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را به سامان رساندند ولی جهاد اکبر برعهده آنها هست. پرسیدند: یا رسول الله! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس. [۲۴۱]. رهنمود رهبر عزیز انقلاب این است: امروز، بحمدالله، خدای متعال، قداست و معنویت این انقلاب را حفظ کرده است، جوان‌ها پاک و طاهرند، اما بدانید زیور و عیش و شیرینی دنیا چیز خطرناکی است و دل‌های سخت و انسان‌های قوی را می‌لرزاند. باید در مقابل این وسوسه‌ها ایستادگی کرد. جهاد اکبری که فرمودند همین است، شما جهاد اصغرتان را خوب انجام دادید و امروز به این مرحله رسیده‌اید باید بتوانید جهاد اکبر را نیز خوب انجام بدهید. [۲۴۲].

حضور در صحنه

عاشوراییان هرگز صحنه‌های نظامی، فرهنگی، سیاسی و... را خالی نمی‌گذارند؛ چرا که دشمنان همواره در تلاشند تا سنگرهای یاد شده را یکی پس از دیگری فتح نمایند، امام زین العابدین پس از حادثه عاشورا هرگز مأیوس نشد و همراه حضرت زینب، ام‌کلثوم و فاطمه صغری حتی در دروازه کوفه و مجلس شام، در برابر عبیدالله و یزید به کار فرهنگی پرداختند و

پس از آن نیز در قالب دعا و مناجات احکام و معارف الهی را ترویج نمودند: راز اصلی [تداوم معارف انبیا] این است که انبیا از میدان درنرفتند و شکست یکی از آنها باعث نشد که دیگری به مصاف باطل نرود... امروز دنیا زیر پرچم معارف انبیا است و هر جای دنیا که شما بروید می بینید که معارف انبیا مطرح است و همه اخلاقیات خوب و این همه نام های زیبا مثل عدالت و صلح و... به خاطر تعلیمات انبیاست، راز همه این ها خسته نشدن و از میدان درنرفتن است. [۲۴۳].

پاسداشت حقیقت

یاوه پویان، همواره لباس حق به تن می کنند و قیافه حق به جانب می گیرند، فرعون برای فریب افکار عمومی گفت: ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (مؤمن: ۲۶) بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند! من می ترسم آیین شما را تغییر دهم یا در این سرزمین فساد کند. برای پاسداشت حق از دسیسه های آشکار و نهان دنیا داران باید همچون امام سجاد و حضرت زینب سلام الله علیهما حق را شناخت و جانانه از آن دفاع کرد؛ وقتی اهل بیت از کربلا بازگشتند، در نخستین برخورد؛ عیدالله بن زیاد، به طرح اندیشه جبرگرایی پرداخت و کشته شدن حضرت علی اکبر (ع) را به خدا نسبت داد! امام سجاد (ع) با متانت در برابر این اندیشه انحرافی ایستاد؛ به گونه ای که عیدالله صبر و تحمل خویش را از دست داد و دستور قتل آن حضرت را صادر کرد، ولی با فداکاری و شهادت حضرت زینب، از گفته خود پشیمان شد. [۲۴۴]. تعلیم و تعلم معارف دینی، آگاهی و بصیرت و تفقه در دین از جمله راهکارهای پاسداری از حق است که تربیت یافتگان مکتب عاشورا باید همواره بدانها مجهز باشند و بتوانند به وظیفه سنگین خنثی سازی بدعت ها - که همواره از سوی دشمنان اسلام طراحی می شود مقاومت نمایند. در غیر این صورت حتی از دایره ایمان خارج می شوند. از معصوم چنین روایت شده؛ إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ عَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلَبَ نُورُ الْإِيْمَانِ [۲۴۵]. آنگاه که بدعت ها بروز می کنند، عالم باید علمش را ظاهر سازد و اگر چنین نکند، نور ایمان از او رخت برمی بندد.

قرار گرفتن در زمره خواص

راستی چرا در کشور پهناور اسلامی سال شصت هجری، یاران اباعبدالله به هشتاد نفر نرسید؟ مگر در آن زمان تعداد شیعیان اندک بود؟ پاسخ این است که طرفداران حق همواره به دو گروه عوام و خواص تقسیم می شوند و رهبران در حالت های بحران، کمتر روی عوام حساب باز می کنند و آنچه سرنوشت ساز و قابل اعتناست خواص اهل حقند و آنان نیز به دو دسته تقسیم می شوند؛ عده ای که حق را می شناسند و طرفدار آن نیز هستند در عین حال در برابر دنیا و مظاهر پر زرق و برق آن پایشان می لرزد، یعنی پول، خانه، شهرت، مقام و مسؤولیت و جان خود را بر دین و خدا ترجیح می دهند؛ اگر عده این ها زیاد بود، آن وقت واویلاست! آن وقت حسین بن علی ها به مسلخ کربلا خواهند رفت، به قتلگاه کشیده خواهند شد! یزیدها سر کار می آیند و بنی امیه بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود، هزار ماه حکومت خواهد کرد و امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد. [۲۴۶]. و عده ای که می توانند هر گاه لازم باشد، از متاع و مظاهر دنیا صرف نظر کنند، اگر این دسته اکثریت جامعه را تشکیل دهند، هیچ گاه جامعه اسلامی دچار حالت دوران امام حسین نخواهد شد.

تلاش و حرکت برای خدا

قانون آفرینش و سنت الهی این است که: إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (محمد: ۷) اگر (آیین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می دارد. وقتی یک مجموعه ای حرکت می کند، البته شهادت ها هست، سختی ها هست،

رنج‌ها هست، اما پیروزی هم هست... این سنت الهی است. وقتی که از خون ترسیدیم، از آبرو ترسیدیم، از پول ترسیدیم، به خاطر خانواده ترسیدیم، به خاطر دوستان ترسیدیم، به خاطر پیدا کردن کاسبی، برای پیدا کردن یک خانه دارای یک اتاق بیشتر از خانه قبلی، وقتی به خاطر این چیزها حرکت نکردیم، بله، معلوم است ده نفر مثل امام حسین هم که بیایند و سر راه قرار بگیرند، همه شهید خواهند شد! [۲۴۷].

بی‌اعتنایی به سرزنش دیگران

مجاهدان راه خدا همواره از سوی دوستان و دشمنان نق‌زن، آماج بدگویی و سرزنش قرار می‌گیرند، برایشان پاپیچ درست می‌کنند و می‌کوشند تا آنان را از اهدافشان بازدارند. قرآن مجید در آیه ۵۴ سوره مائده به مؤمنان هشدار می‌دهد که اگر در دینداری سستی ورزند یا دست از اسلام بردارند، خداوند انسان‌های مؤمنی را می‌آفریند که دوست و محبوب خداوند، نسبت به مؤمنان مهربانند و نسبت به کفار سخت گیرند، همچنین: *يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّامِدٍ* راه خدا می‌جنگند و از ملامت هیچ سرزنش‌گری نمی‌هراسند. رهبر فرزانه انقلاب می‌فرماید: حرکت در راه خدا همیشه مخالفت دارد، اگر یک نفر از همین خواصی که گفتیم کار خوب انجام بدهد... ممکن است چهار نفر دیگر از همین خواص پیدا بشوند، بگویند آقا مگر تو بیکاری؟ مگر دیوانه‌ای؟ مگر زن و بچه نداری؟ چرا دنبال این کارها می‌روی؟ کما اینکه در دوره مبارزه می‌گفتند. خواص باید بایستند، یکی از لوازم مجاهدت خواص، همین است که در مقابل حرف‌ها و ملامت‌ها بایستند، بدیهی است مخالفین تخطئه می‌کنند، بد می‌گویند، تهمت می‌زنند. [۲۴۸].

پاسداری از سوابق

قرآن مجید به پیروان خویش به طور جدی هشدار می‌دهد که: *لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيْخْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ* (زمر: ۶۵) اگر شرک‌پورزی، عملت نابود می‌شود و یقیناً از زیان‌کاران خواهی شد. طلحه و زبیر از سرداران غزوات پیامبر بودند و چه رشادت‌هایی در دفاع از اسلام از خود بروز دادند، ولی پس از چند صبحی شمشیر به روی علی بن ابیطالب (ع) کشیدند و نتوانستند سوابق درخشان خود را حفظ کنند. رهبر عزیز انقلاب نیز از زمان حاضر می‌گوید: من کسانی را می‌شناسم که چند صبحی کار خوب انجام دادند، بعد بر اثر یک لحظه غفلت و یک اشتباه و یک توقع زیادی و چیزی را که خیال می‌کرده حقش است و به او نداده‌اند، در دل گرفته و [از انقلاب و نظام] فاصله‌ای پیدا کرده است... امروز کارشان به جایی رسیده که علیه اسلام و انقلاب و نظام اسلامی کار می‌کنند، یک روز هم در خدمت همین اسلام و همین انقلاب بودند. [۲۴۹].

امتنان از انقلاب

انقلاب شکوهمند اسلامی، بارقه‌ای الهی بود که در زمانه ظلم و ظلمت، درخشیدن گرفت و خرمن فساد و ستم و شرک و کفر را سوزاند. همه کسانی که در پرتو این نور خدایی به تکامل و معنویت و زندگی شرافتمندانه رسیده‌اند یا از ستم و فساد رهیده‌اند باید ممنون خدا و اسلام باشند که چنین توفیقی را نصیبشان کرده‌اند و اگر خدمتی هم به انقلاب و نظام اسلامی ارائه داده‌اند نباید منت سر انقلاب بگذارند و خود را طلبکار آن بدانند، چنان که قرآن مجید فرموده است: *يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* (حجرات: ۱۷) از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌گذارند، بگو: «بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید، بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منت می‌گذارد، اگر راستگو باشید.

گم نکردن جبهه حق

دشمنان دین و خدا در طول تاریخ همواره از مذهب به عنوان حربه ای علیه مذهب سود جسته اند و با نهان کردن اغراض شیطانی خود در پشت شعارهای دینی، مؤمنان ساده را به وادی حیرت کشانده اند. شخصی به نام اسماء بن حکیم در کشاکش نبرد صفین نزد امیر مؤمنان (ع) آمد و اظهار داشت من در مورد این نبرد به تردید افتاده ام! امام فرمود: برو مشکلّت را با عمار مطرح کن. وی نزد عمار رفت و پرسشش را طرح کرد. عمار در پاسخ اظهار داشت، همه این پرچم‌هایی را که در اردوگاه معاویه می‌بینی، زمانی در برابر پیامبر (ص) را برافراشته می‌شد و من هیچ تردیدی در باطل بودن آن جبهه ندارم، ای کاش همه نیروهای معاویه یک نفر می‌شدند و من بسان گنجشکی آن را سرمی‌بریدم! افراد فراوان دیگری ضعیف‌تر از اسماء در لشکریان امام (ع) بودند که وقتی معاویه قرآن‌ها را به نیزه کرد، قدرت تشخیص نداشتند و به اصطلاح بریدند و حتی شمشر به روی امام کشیدند که با حکمیت موافقت کند. پس باید هشیار بود و اصول و معیارهای حق را به خوبی شناخت و نیز صادقانه و مخلصانه خدا را بپرستیم و از او کمک بطلبیم که در بحران‌ها و سر دو راهی دستان را بگیرد و از گمراهی نجاتمان بخشد.

تقویت روحیه آرمان‌خواهی

نظام اسلامی براساس تقوا، عدالت، زهد، همت بلند، بی‌اعتنایی به دنیا و خدمت به مردم پی‌ریزی شده است و با حفظ این آرمان‌ها حفظ می‌شود و به پیش می‌رود و مورد عنایت خدا قرار می‌گیرد، چنان که خود فرمود: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقٰیكُمْ** (حجرات: ۱۳) همانا با ارزش‌ترین شما پیش خدا با تقواترین تان است. حضرت امام خمینی نیز در نخستین روزهای پیروزی انقلاب فرمود: فرزندان عزیزم! دیگر این شما باید هر چه بیشتر کوشش کنید تا نهال آزادی و استقلال کشور را آبیاری کنید، فردای شما فردای دشواری است که اگر مجهّز به علم و تقوا و شعور انقلابی - اسلامی شدید، پیروزی تان حتمی است و اگر خدای نکرده در این مرحله کوتاهی کنید، مسؤولیت آن به عهده خود شماست. [۲۵۰]. حضرت آیه الله خامنه ای با ژرف اندیشی و تیزبینی، نتیجه دو طرف قضیه را چنین بیان می‌کند: وقتی که خدا، تقوا، بی‌اعتنایی به دنیا و مجاهدت در راه خدا معیار باشد، افرادی که این معیارها را دارند، در صحنه عمل می‌آیند و سر رشته کارها را به دست می‌گیرند، جامعه، جامعه اسلامی است. امّا وقتی که معیارهای خدایی عوض بشود و هر کسی که دنیا طلب تر، شهوت ران تر و برای به دست آوردن منافع شخصی زرنگ تر است، هر کسی که با صدق و راستی بیگانه تر است، سر کار می‌آید، نتیجه این می‌شود که افرادی مثل عمر بن سعد و شمر و عبیدالله بن زیاد می‌شوند رؤسا! و شخصی مثل حسین بن علی به مذبح می‌رود و در کربلا به شهادت می‌رسد! [۲۵۱]. برای تقویت روحیه آرمان‌خواهی و آرمان‌گرایی باید؛ حوزه و دانشگاه با همکاری عمیق و پی‌گیر، آرمان‌های اسلامی را به زبان روز برای ملت بیان کنند و برنامه‌های حیات بخش اسلام را برای جهانیان روشن نمایند. مسلمانان به ویژه بسیجیان، روز به روز بر شناخت خود از اسلام بیفزایند و اندوخته‌های خود را عمق ببخشند. عالمان متعهد، دلسوز و باتقوا را از داعیه داران دروغین فکر و اندیشه بازشناسند تا از اندیشه زلال و ناب اسلامی بیش از پیش بهره ببرند. بر حفظ دست آوردهای انقلاب اسلامی که ثمره خون هزاران شهید گلگون کفن است، اصرار ورزند.

حفظ ارزش‌ها

آخرین وظیفه تربیت شدگان عاشورایی را در این مجال از قرآن مجید نقل می‌کنیم که فرمود: **الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي**

الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج: ۴۱) کسانى که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم. نماز را بر پای می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و فرجام کارها از آن خداست. این آیه، اوصاف مؤمنان واقعی و دورنمای حکومت صالحان را بیان می کند و اشعار می دارد انسان های شایسته و مؤمن، هر گاه به حکومت دست یابند، جامعه را به گونه ای می سازند که نماز و زکات - به عنوان سمبل عبادت و روابط صحیح اقتصادی - و امر به نیکی ها و بازدارندگی از زشتی ها سرلوحه چنین جامعه ای قرار می گیرد و حفظ ارزش های انسانی از اولویت برخوردار می شود. چنانکه روشن است آیه، سرفصل اصلی حکومت صالحان را بیان کرده و مجریان امور وظیفه دارند که سیاست های خرد و کلان مملکت اسلامی را به گونه ای طراحی کنند که آحاد جامعه ضمن برقراری بهترین رابطه عبودیت با خدا (نماز) و سالم ترین رابطه اقتصادی (زکات) همواره تمایل به یک زندگی سالم و سرشار از اعمال صالح و اخلاق حسنه (معروف) داشته باشند و آن گونه تربیت شوند که از هر گونه آلودگی فردی و اجتماعی به دور مانند (نهی از منکر). تشکیل و تداوم چنین جامعه ای آرمانی و ولایی در سایه همت دولت و ملت شایسته امکان پذیر است که با ایمانی راسخ و تعهدی عمیق به ارزش های انسانی و اسلامی دست به دست یکدیگر دهند و احکام و قوانین الهی را مو به مو اجرا نمایند و همواره خدا و رضایت او را طلب کنند و چشم امید به رحمت و عنایت او بدوزند که فرجام کارها تنها با جهت گیری خدایی سامان می یابد (و لله عاقبة الامور).

عاشورا و حکومت جهانی امام مهدی

مشیت الهی بر این قرار گرفته که اسلام، دین نهایی و حضرت محمد (ص) خاتم پیامبران باشد؛ وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ (آل عمران: ۸۵) و هر کس جز اسلام به دینی بگردد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد. طراحی اسلام از سوی خدا بدین صورت انجام گرفته که حلقه رهبری الهی، توسط دوازده امام تکمیل گردد که در قرآن مجید از آنان به «اولوالامر» تعبیر شده است؛ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید. رسول اکرم (ص) فرموده است: در اثنای معراج دیدم که نام های جانشینان دوازده گانه من با نوری سبز بر عرش خدا نوشته شده که نخستین شان علی بن ابیطالب و آخرین شان مهدی است و خداوند فرمود: ای محمد! به وسیله آخرین وصی تو زمین را از لوٹ دشمنانم پاک خواهم کرد و مشرق و مغربش را در اختیار او قرار خواهم داد و با لشکریان و فرشتگانم او را مدد خواهم رساند تا دعوتم را آشکار سازد و خلائق را بر یگانگی من گرد آورد. [۲۵۲]. شیعه بر اساس تعالیم ناب اسلامی معتقد است که هر یک از امامان معصوم در زمان خویش طبق فرمان الهی عمل کرده و اقدام آنان هماهنگ با یکدیگر و مکمل همدیگر بوده است. آنان از سیاست واحدی پیروی کرده، عملکردشان در ظرف زمانی خاص و شرایط موجود، بسان حلقه های زنجیر با یکدیگر مرتبط اند؛ برخی به زمینه سازی و برخی به بهره گیری می پرداختند و همگی در رهبری و تبلیغ احکام و معارف الهی و اجرای اسلام به طور هماهنگ عمل می کردند. در این درس به هماهنگی دو دوره بسیار مهم تاریخ تشیع - که دو نقطه عطف آن نیز به حساب می آید - می پردازیم، یعنی نهضت خونین امام حسین (ع) و قیام سبز حضرت مهدی ارواحنا له الفدا.

عاشورا، اعلام راهبرد رهبری

یکی از اختلافات اصولی میان جبهه حق و باطل، مسأله رهبری است که بسیاری از اختلافات و لشکرکشی ها و کشتارها نیز در پی آن می آید به طور مثال جنگ جمل و صفین در حکومت امیر مؤمنان (ع) بدین سبب رخ داد که نااهلانی چون طلحه و زبیر و معاویه داعیه رهبری در سر داشتند و در نهایت نیز معاویه به آرزوی خود رسید و فرمانروایی بر

مملکت بزرگ اسلامی را با نیرنگ و فریب از آن خود کرد. یکی از بندهای پیمان به اصطلاح صلح معاویه با امام حسن (ع) این بود که پس از مرگ معاویه خلافت از آن امام مجتبی (ع) باشد و اگر ایشان از دنیا رفته باشد، امام حسن (ع) خلیفه شود. [۲۵۳]

ولی معاویه بر خلاف پیمانی که با اصرار و امضای اونوشته شده بود، ضمن اینکه دسیسه مسموم کردن امام مجتبی (ع) را تدارک دید، روش خطرناک سلطنت موروثی را در پیش گرفت و فرزند فاسد خود - یزید - را نامزد خلافت کرده و برای او از مردم بیعت گرفت، این بدعت خطرناک با مرگ معاویه جامه عمل پوشید و اگر اقدام دلیرانه سیدالشهدا و یاران فداکارش نبود، مسأله رهبری شایستگان و شرایط عقلی و دینی آن برای همیشه به فراموشی سپرده می شد. از این رو امام حسین (ع) مبارزه با حکومت اموی را تکلیف دانست و یکی از اهداف و شعارهای عاشورا نیز مسأله رهبری بود. سیدالشهدا (ع) از یک سو مشروعیت و شایستگی یزید را زیر سؤال برد و با افشاگری علیه آن سلطان نابکار، افکار عمومی را بر او شوراند و همگی - دست کم در فکر خویش - پذیرفتند که یزید و امثال او هیچ گونه شایستگی برای رهبری را ندارند و از سوی دیگر امام ضمن تبیین جایگاه و شرایط رهبری، نظر اسلام را پیرامون رهبری شایسته برملا کرد و در نهایت نیز خود را - به عنوان امام معصوم - شایسته ترین نامزد معرفی کرد و فرمود: *وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ...* [۲۵۴]. من شایسته ترین فرد برای خلافت هستم. بدین ترتیب امام، در کنار شعارها و برنامه راهبردی اسلام ناب و تحکیم آن با خون خود و یارانش، راهبرد رهبری را نیز تبیین کرد و به مسلمانان و جهانیان و آیندگان آموخت که خواست خدا و پیامبر و عقل و شرع این است که رهبری جامعه انسانی از آن شایستگان است و بس و هر راه دیگری برای تصاحب قدرت محکوم و نامشروع است و... چنین راهبردی، مسلمانان راستین را چشم انتظار مردی صالح از تبار پاکان نشانده و بدین سان «شهادت» با «انتظار» پیوند خورد و «شهیدان» نوید آمدن «مصلح جهانی» را فریاد کردند و اساس نامه «حکومت نهایی» در کربلا با خون نوشته شد.

دیدگاه قرآن

اشاره

قرآن مجید، مسأله رهبری را با عناوین «خلافت» و «امامت» به طور عمومی و خصوصی مدّ نظر قرار داده است؛

دیدگاه عمومی

از منظر قرآن، خلافت و امامت، عهد الهی است و ظالمان نباید عهده دار آن گردند؛ *لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ* (بقره: ۱۲۴) عهد من به ستمگران نمی رسد. ظلم در این آیه با مفهوم مطلق به کار رفته و هرگونه جرم و گناه و خلاف را شامل می شود و مقابل آن، عدل مطلق است که برانسان هایی اطلاق می شود که کوچک ترین لغزش در حوزه اندیشه و عمل نداشته باشند، هرگز به شرک فکری و عملی آلوده نشوند و جز خیر و خوبی و صداقت و اطاعت خدا از آنان سر نزد، چنانکه در آیه ای دیگر می خوانیم: *وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ* (انبیاء: ۷۳) آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کنند و انجام نیکی ها را به آنان وحی کردیم. علامه طباطبایی از این آیه نتیجه گرفته که امامان به وسیله روح القدس و طهارت باطنی و نیروی الهی تأیید می شوند و فقط کار نیک انجام می دهند. [۲۵۵]. به عبارت دیگر؛ امام از منظر قرآن با دو ویژگی بسیار مهم مورد تأیید قرار گرفته؛ نخست باید معصوم و منزّه از هرگونه خطا و اشتباه فکری و عملی باشد، دیگر اینکه باید از سوی خدا به امامت منصوب شود (جعلنا).

دیدگاه خصوصی

در این منظر به آخرین ذخیره الهی، بقیه الله و وارث نهایی زمین پرداخته شده است مانند؛ بَقِیَّةُ اللَّهِ خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ (هود: ۸۶) آنچه خدای برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر مؤمن باشید. وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ بِرِثْهَا عِبَادِی الصَّالِحُونَ (انبیا: ۱۰۵) بعد از ذکر (تورات) در زبور نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد. این گونه آیات در متون تشییع به ظهور حضرت بقیه الله - امام زمان ارواحناه فداه - تفسیر شده است و دسته دیگری از آیات به تکمیل حکومت امامان، به ویژه ثمر دهی خون شهیدان کربلا و زحمات طاقت فرسای اهل بیت پرداخته است از جمله؛ اُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَاَنَّ اللّٰهَ عَلٰی نَصْرِہُمْ لَقَدِیْرٌ (حج: ۳۹) به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خداوند بر یاری آنان تواناست. ابن مسکان از امام صادق (ع) پیرامون این آیه چنین روایت کرده است: عامه می گویند این آیه درباره اخراج پیامبر از مکه توسط قریش است ولی مقصود اصلی آیه «قائم آل محمد» است که وقتی ظهور کند، انتقام خون حسین (ع) را می گیرد و می فرماید: «ما خونخواه خون به ناحق ریخته ایم. [۲۵۶]. وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِیِّهِ سُلْطَانًا (اسرا: ۳۳) و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه (و حق قصاص) قرار داده ایم. امام باقر (ع) در تفسیر این آیه فرموده است: مصداق این آیه حسین بن علی است که مظلوم کشته شده و ما صاحب خون اویم و آن گاه که قائم ما ظهور کند، انتقام خون حسین را می گیرد. [۲۵۷].

نظر روایات

روایاتی که از رسول خدا و اهل بیت (ع) صادر شده بر این مطلب، اتفاق دارند که حضرت حجه بن الحسن عجل الله تعالی فرجه نسل نهم امام حسین (ع) و نهمین جانشین آن حضرت است که از سال ۲۶۰ ه. ق در جایگاه رفیع امامت قرار گرفته، روزی به خواست خدا ظهور می کند و حکومت جهانی الهی را تشکیل می دهد و بدین ترتیب حلقه امامت تکمیل می گردد و هدفی که امام حسین (ع) تعقیب می کرد و در راه آن به شهادت رسید، به دست مبارک حضرت مهدی (عج) تحقق می یابد.

خون جوشان و ظهور خروشان

چنان که اشاره شد، شهادت امام حسین و قیام حضرت مهدی، ارتباطی ماهوی دارند؛ همان گونه که چنین ارتباطی میان بعثت رسول خدا و عاشورا برقرار است و پیامبر خدا فرمود: حُسَیْنٌ مِنِّیْ وَ اَنَا مِنْ حُسَیْنٍ [۲۵۸]. حسین از من است و من از حسینم. یکی از معانی جمله بالا- این است که امام حسین فرزند رسول خدا و تربیت یافته مکتب اوست، چنان که دوام و بقای اسلام و مکتب و نام پیامبر (ص) با قیام و خون سیدالشهدا تضمین شد، همان طور که حضرت امام خمینی بود: سیدالشهدا سلام الله علیه، مذهب را بیمه کرد، با عمل خودش اسلام را بیمه کرد. [۲۵۹]. حضرت مهدی (عج) نیز از دودمان سیدالشهدا و وارث امامت و علم آن حضرت و انتقام گیرنده خون پاک و به ناحق ریخته اوست و اینک توضیح مطلب؛ ۱- امام حسین (ع) با قیام شجاعانه و مدبرانه خود، خط صحیح حکومت و جامعه اسلامی را ترسیم کرد و بر حکومت های غیر مشروع خط بطلان کشید و به همگان آموخت که صراط مستقیم الهی و جامعه ایده آل اسلامی و مدینه فاضله نبوی تنها در سایه حکومت امام معصوم - که از جانب خدا به امامت منصوب شده - امکان پذیر است و مسلمانان راستین نباید تن به حکومت دیگران بدهند. امام پس از طرح اصلاح ساختار حکومت اسلامی، در اولین اقدام عملی، از سوی مزدوران بنی امیه محاصره و در جنگی کاملاً نابرابر همراه یاران فداکار خود به شهادت رسید. ظاهر قضیه این است که اگر نگوییم امام در برابر یزید شکست خورد، دست کم به پیروزی نیز نرسید. در

پاسخ چنین توهمی باید گفت: حضرت سیدالشهدا چنین فرجامی را به عنوان یک فرض - اگر نگوئیم امری قطعی - مدّ نظر داشت و با احتمال چنین پیش فرضی باز هم قیام را شروع کرد و تا انتها نیز ادامه داد. نتیجه ای که بر چنین پیش فرضی استوار است این است که امام طرح حکومت واقعی اسلام را با قطع به درستی آن، در بهترین زمان و با خون خود و یارانش اعلام کرد و یقین داشت که این درخت، روزی به بار خواهد نشست و میوه خواهد داد گرچه مدّت آن طولانی شود و اگر هم هیچ کس نخواهد یا نتواند که چنین طرحی را پی بگیرد، یقیناً حجه بن الحسن (ع)، آن را عملی خواهد ساخت. نکته جالبی را مرحوم مجلسی از کتاب مناقب نقل می کند که گویای همین مطلب است؛ امام سجاد(ع) طی روایتی از امام حسین (ع) نقل می کند که فرمود: یا وَلَدِی یا عَلِیُّ، وَاللّٰهَ لَا یَسْکُنُ دَمِی حَتّٰی یَبْعَثَ اللّٰهُ الْمُهَدِّیَّ فَيَقْتُلَ عَلٰی دَمِی مِنَ الْمُنَافِقِیْنَ الْکُفَرَةِ الْفَسَقَةِ سَبْعِیْنَ اَلْفًا [۲۶۰]. پسرم علی! به خدا سوگند! خون من از جوشش نمی افند تا خداوند مهدی (عج) را برانگیزد و او به انتقام خون من، هفتاد هزار از منافقین کافر و تبهکار را بکشد. ۲- شیعیان پس از رخداد کربلا به پیروی از اهل بیت (ع) همواره دم از خونخواهی و انتقام زدند و داستان کربلا- را بسان بمبی ساعتی فراروی حکومت های ستمگر قرار دادند که هر لحظه احتمال داشت منفجر شود و بنیاد آنها را بر باد دهد و این پدیده به مرور زمان در قالب عزاداری، مرثیه سرایی، زیارت و... نهادینه شد و سوگواری و گریه بر شهیدان کربلا در میان شیعیان، جایگاهی ویژه یافت و چون امامان هشتگانه - از امام سجاد تا امام عسکری - نیز فرصت تحقق نهایی آرمان ابی عبدالله را نیافتند، در نتیجه بغض شیعه به خاطر دست نیافتن به آرمان حسین، همچنان متراکم ماند و انتظار فرج با انتقام خون شهیدان گره خورد و... ۳- حجه بن الحسن (ع) با پشتوانه عظیم و خونین کربلا و در لابه لای سوز و اشک داغداران عاشورا و میلیون ها قلب عاشقی که فرج آل محمد را مرهم زخم کهن خویش می دانند، ظهور خواهد کرد و ظهوری با چنین پیشینه و زمینه ای خیلی سریع به بار خواهد نشست و اهداف مقدسش سریع تحقق خواهد یافت و در آن زمان گویا فاصله میان به خون نشستن خورشید در عصر عاشورا و طلوع آن در صبح ظهور از بین رفته و مهدی آل محمّد قاتلان کربلا- را در شام شوم پیروزی شان به دار کشیده است؛ امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که حسین (ع) کشته شد، خاندان ما در مدینه از سروش غیبی شنیدند که می گفت: بلا بر این امت نازل شد؛ دیگر روز خوش نمی بیند تا قائم شما ظهور کند، سینه های داغداران را شفا دهد و دشمنان را بکشد و انتقام سختی از آنان بگیرد. [۲۶۱] ۱۰ / ۳- انتقام از سایر ستمگران: دایره خونخواهی حضرت مهدی (عج) به شهدای کربلا محدود نمی شود بلکه شعله های خشم انتقام الهی، دامن سایر ستمگران به آل محمد را نیز خواهد سوخت چنانکه امام باقر(ع) فرمود: وقتی قائم ما ظهور کند از دشمن حضرت فاطمه (س) انتقام می گیرد. [۲۶۲]. امام صادق (ع) نیز فرمود: اِذَا قَامَ قَائِمُنَا انْتَقَمَ اللّٰهُ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا اَجْمَعِیْنَ [۲۶۳]. همچنین نقل شده؛ وقتی دعل خزاعی - شاعر انقلابی شیعه - قصیده معروف به «مدارس آیات» را برای امام رضا(ع) سرود و مظلومیت های اهل بیت را برشمرد، آن حضرت دوبیت برقصیده دعل افزود که مضمون آن چنین است؛ قبری نیز در طوس بر پا می شود که تا قیامت دل را می سوزاند تا اینکه خدا قائم را برانگیزد و غم و اندوه ما را برطرف سازد [۲۶۴] ۲۰ / ۳- نیروهای غیبی: امام صادق (ع) می فرماید: گویا قائم (ع) را می بینم که در پشت شهر نجف، پرچم رسول خدا(ص) را برافراشته و ۱۳۰۱۳ فرشته فرود آمده اند که جملگی منتظر ظهور آن حضرت بوده اند؛ برخی از آنان همراه نوح در کشتی بوده اند، برخی همراه ابراهیم در دل آتش رفته اند، چهار هزار فرشته نشاندار و ۳۱۳ فرشته که در جنگ بدر حضور یافتند، همچنین چهار هزار فرشته که یک بار به یاری ابا عبدالله (ع) شتافتند ولی اجازه نیافتند و به آسمان باز گشتند، بار دیگر فرود آمدند ولی آن حضرت به شهادت رسیده بود، آنان غمگین و ژولیده کنار قبرش ماندند و تا رستاخیز بر او می گریند (همه این فرشتگان به حضرت مهدی (عج) مدد می رسانند). [۲۶۵].

در مبحث انتقام امام زمان (عج) از قاتلان امام حسین (ع) پرسش و پاسخی میان عبدالسلام هروی و امام رضا (ع) مطرح شد که در زیر می‌خوانید؛ س - چه فرمایید درباره حدیثی که از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: وقتی حضرت قائم ظهور کند، از نواده های قاتلان امام حسین، در ازای جنایت پدرانشان - انتقام می‌گیرد؟ [آیا صحیح است؟] ج - همین طور است. س - پس معنای این آیه قرآن چیست: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ یعنی هیچ کس وزر و وبال دیگری را به گردن نمی‌گیرد؟» ج - خداوند در تمام سخنانش راست می‌گوید (واقعاً هم کسی به جرم دیگری مؤاخذه نمی‌شود) ولی نواده های قاتلان امام حسین (ع) از کردار اجدادشان خشنودند و به آن افتخار هم می‌کنند و کسی که به کاری رضایت دهد مانند کننده آن است (حتی اگر کسی در مشرق زمین کشته شود و فردی در مغرب از این قتل خشنود شود، رضایت دهنده از نظر خدا شریک قاتل است). بنابراین حضرت قائم وقتی ظهور می‌کند آنان را به خاطر رضایت به کار اجدادشان به قتل می‌رساند. [۲۶۶].

پاورقی

[۱] تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ص ۴۰، نشر جامعه مدرسین.

[۲] ر. ک. امانت داران عاشورا، ص ۳۲ (برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری حفظه الله).

[۳] ر. ک. امانتداران عاشورا، ص ۸۴ - ۸۵ (برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری حفظه الله).

[۴] ر. ک. امانتداران عاشورا، ص ۸۶ (برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری حفظه الله).

[۵] ر. ک. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۴، ص ۸۴۶.

[۶] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۲. (طبق روایت آن سه نفر عبارت بودند از: ابوذر، سلمان و مقداد؛ در بعضی روایات نیز هفت نفر گفته شده است).

[۷] نهج البلاغه، نامه ۶۲.

[۸] همان، نامه ۲۷.

[۹] مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۴۰.

[۱۰] ر. ک. معارف عاشورا (درس ها و پیام ها)، علی سعیدی، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

[۱۱] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴.

[۱۲] نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص ۲۰۳، چاپ بیروت.

[۱۳] ر. ک. مسأله نفاق، شهید مرتضی مطهری، ص ۲۸ - ۲۹.

[۱۴] المراجعات، ص ۷۲ و ۷۳؛ سبیل النجاة فی تتمّة المراجعات، ص ۱۲. در این دو کتاب این حدیث از ده ها منبع اهل سنت نقل شده است.

[۱۵] نهج السعادة، ج ۲، ص ۴۴۸.

[۱۶] قادتنا کیف نعرفهم، سید محمدهادی میدانی، مؤسسه آل البيت و شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، تحقیق محمدباقر محمودی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

[۱۷] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

[۱۸] بیانات مقام معظم رهبری، ۲۰ / ۳ / ۷۵.

[۱۹] بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۶.